



مرکز تحقیقات اسلامی

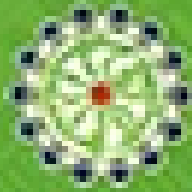
اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



مجمع شورای عالی خبرگان



# در مکتب اهل بیت علیهم السلام

جلد ۳۲

ابوطالب بزرگ مکّه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# ابو طالب بزرگ مکه

نویسنده:

عبد الرحیم حصینی موسوی

ناشر چاپی:

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۸	ابوطالب؛ بزرگ مکه
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۶	سخن مجمع
۲۰	مقدمه
۲۸	فصل اول : ریاست ابوطالب در اعماق تاریخ
۴۴	فصل دوم : ویژگیهای شخصی ابوطالب
۴۴	اشاره
۴۹	ازدواج ابوطالب با فاطمه بنت اسد
۵۱	جانشینی ابوطالب به جای پدرش
۵۳	ابوطالب از دیدگاه ثابت بن جابر و اکثم
۵۴	فصل سوم : میزان علاقه ابوطالب به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)
۵۴	اشاره
۶۰	روشهای حمایت ابوطالب از پیامبر(صلی الله علیه و آله)
۶۰	روش اول
۶۳	روش دوم
۶۵	روش سوم
۶۸	روش چهارم
۶۹	روش پنجم
۷۴	فصل چهارم : روشهای گوناگون ابوطالب برای حمایت از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله)
۷۴	اشاره
۷۷	مواضع ابوطالب در مقابل اقدامات سران قریش
۷۷	اقدام اول

۷۸	.....	اقدام دوّم
۷۹	.....	اقدام سوّم
۸۲	.....	اقدام چهارم
۸۳	.....	اقدام پنجم
۸۳	.....	اقدام ششم
۸۸	.....	فصل پنجم : موضع رسول خدا(صلی الله علیه و آله)واتّمة اطهار(عليهم السلام) وصحابه درمورد ابوطالب
۸۸	.....	اول: موضع رسول خدا(صلی الله علیه و آله)
۹۲	.....	دوّم: موضع اتّمة اطهار
۹۸	.....	سوّم: شهادت صحابه به ايمان ابوطالب
۱۰۲	.....	فصل ششم : افسانه کفر ابوطالب!
۱۰۲	.....	اشاره
۱۰۲	.....	اول: ریشه های تاریخی برای تکفیر ابوطالب
۱۰۸	.....	دوّم: دلایلی بر ايمان ابوطالب
۱۱۷	.....	سوّم: مناقشه در دلایل قایلان به کفر ابوطالب
۱۱۷	.....	اشاره
۱۲۶	.....	نقد و نظرهایی درباره روایت سعید بن مسیب
۱۴۷	.....	منابع اثبات کفر ابوطالب
۱۴۷	.....	اشاره
۱۵۵	.....	حدیث ضحاح
۱۵۵	.....	اشاره
۱۵۶	.....	۱- ضعف اسناد روایت ضحاح
۱۵۶	.....	اشاره
۱۵۶	.....	الف: سفیان بن سعید ثوری
۱۵۷	.....	ب: عبدالملک بن عمیر
۱۵۸	.....	ج: عبدالعزیز بن محمّد درآوردی
۱۵۹	.....	۲- متن حدیث ضحاح مخالف کتاب و سنت است

۱۵۹ ..... اشاره

۱۵۹ ..... الف: قرآن کریم

۱۶۰ ..... ب: سنت شریف نبوی

۱۶۲ ..... چکیده بحث

۱۶۴ ..... درباره مرکز

## ابو طالب؛ بزرگ مکہ

### مشخصات کتاب

سرشناسه: عبد الرحيم حصيني موسوي

عنوان و نام پديد آور: ابو طالب؛ بزرگ مکہ/ عبد الرحيم حصيني موسوي / مترجم: حسين علي عربي

مشخصات نشر: مجمع جهاني اهل بيت عليهم السلام - معاونت امور فرهنگي اداره ترجمه

تهيه کننده: مجمع جهاني اهل بيت گروه پژوهش

مشخصات ظاهري: ۱۵۶ص.

سال نشر: ۱۳۹۲

موضوع: حضرت ابوطالب - ايمان حضرت ابوطالب عليه السلام

ص: ۱

### اشاره





بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

ابو طالب ؛ بزرگ مکہ

عبد الرحیم حصینی موسوی

مترجم : حسینعلی عربی

ص: ۴









«کار اساسی شما [مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)]... معرفی مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است به دنیای اسلام. بلکه به سراسر عالم، چون امروز همه دنیا تشنه معنویت اند و این معنویت در اسلام هست و در اسلامی که در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) معرفی می کند به نحو جامع و کاملی وجود دارد».

(از بیانات مقام معظم رهبری «مد ظله العالی»، ۱۳۸۶/۵/۲۸)

مکتب اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) که تبلور اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) و متکی بر منبع وحیانی است، معارف ژرف و عمیقی دارد که از اتقان، استحکام و برهان برخوردار می باشد و مطابق با فطرت سلیم انسان هاست؛ بر همین اساس است که حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمودند:

«فإنَّ الناس لو علموا محاسن كلامنا لا تبعونا» [شیخ صدوق (رحمه الله)، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲: ۲۷۵]. این مکتب غنی و نورانی در پرتو عنایات الهی و هدایت ائمه ی اطهار (علیه السلام) و نیز مجاهدت هزاران جهادگر عرصه های علم و فرهنگ در طول قرون گذشته و حال، بسط و گسترش یافته است.

پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (قدس سره) و تأسیس نظام اسلامی با تکیه بر قوانین اسلامی و با



محوریت ولایت فقیه، افق های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جدیدی را برای انسان های آزاده به ویژه مسلمانان و پیروان و محبان اهل بیت (علیهم السلام) گشود و توجه بسیاری از نخبگان و مستضعفان جهان را به خود معطوف کرد.

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)، مولود این دگرگونی مبارک است که به ابتکار مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مد ظله العالی) در سال ۱۳۶۹ شمسی / ۱۹۹۰ میلادی تأسیس شد و تاکنون خدمات شایانی را در تبلیغ معارف قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) و حمایت از پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در سراسر جهان انجام داده است.

معاونت امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) در راستای رسالت خود جهت ارتقای شناخت و آگاهی پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در موضوعات، سطوح، مخاطبان و عرصه های مختلف، در حوزه های تولید کتاب و مجلات به زبان های متعدد و سائر محصولات فرهنگی به فعالیت پرداخته است.

این اثر با هدف معرفی معارف اهل بیت (علیهم السلام) و پاسخ به شبهات مخالفین به ویژه وهابیان و سلفی ها تهیه شده و حاصل تلاش علمی و پژوهشی گروهی از پژوهشگران و نویسندگان فرهیخته و صاحب نظر و ارجمند می باشد.

در اینجا بر خود لازم می دانم از دبیر کل محترم مجمع، حضرات اعضای محترم شورای کتاب، مدیران محترم اداره کل پژوهش و ترجمه، رئیس محترم گروه مطالعات بنیادی، دبیر محترم شورای کتاب و گروه مطالعات بنیادی، مترجمین عزیز و همکاران اداره ی ترجمه تقدیر و تشکر نمایم. همچنین از برادرانی که در ویرایش، تایپ، مقابله، تصحیح، آماده سازی، نشر و چاپ این کتاب تلاش کردند، تشکر می کنم و توفیق همگان را از خداوند متعال مسئلت دارم.

معاونت امور فرهنگی مجمع در راستای تعمیق و پویایی آثار منتشره در حوزه ی معارف اهل بیت (علیهم السّلام) در سراسر جهان، از دیدگاه ها و پیشنهادهای اساتید، فرهیخته گان، صاحب نظران و پژوهش گران ارجمند استقبال می کند تا زمینه های بسط و گسترش هرچه بیشتر معارف اهل بیت (علیهم السّلام) فراهم گردد.

به امید تعجیل در ظهور و فرج منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج).

نجف لک زایی

معاون امور فرهنگی

ص: ۱۱



وحدت، همبستگی، اتحاد و انسجام، از اصول عقلانی و برخاسته از اعماق سرشت انسانی است؛ هم چنان که یک اصل ثابت، مسلّم و همیشگی دین مقدّس اسلام نیز بوده و هست و تحقّق آرمان های آفرینش و نیل به اهداف عالی آن در این راستا قابل دسترسی است و قطعاً هیچ قوم و آحاد جامعه ای، در جنگ و فتنه، نزاع و تفرقه، به خیر و سعادت و کمال انسانی، نخواهد رسید.

امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بَفُرْقِهِ خَيْرًا مِّمَّنْ مَضَى وَلَا مِمَّنْ بَقِيَ. (۱)

«خداوند سبحان، نه به گذشتگان و نه به آیندگان، با تفرقه و جدایی خیری را عطا نکرده و نمی کند».

در سایه وحدت و یک دلی است که جامعه به آرمان ها و پله های ترقی، گام نهاده و زیباترین استحکامات را بر سرتاسر جامعه حاکم می کند و محبت و صمیمیت و صلح و صفا را می گستراند.

از این رو، می بینیم قرآن کریم با لحن محکم و با هدف هدایت، چنین می فرماید:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (۲)

ص: ۱۳

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۷۶.

۲- (۲) - آل عمران: ۱۰۳.

«همه با هم، به حبل الله چنگ زنید و پراکنده نشوید و یاد بیاورید آن زمانی را که با هم دشمنی می کردید. پس خداوند دل های شما را به هم نزدیک کرد و الفت و برادری بر شما حاکم نمود و (نیز) یاد بیاورید آن زمانی را که شما، در لبه پرتگاه آتش قرار داشتید، پس خداوند شما را از آن نجات داد و خداوند این چنین آیات خود را تبیین می کند، شاید به هدایت دست یابید».

و نیز پیامبر اکرم؛ حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضاً». (۱)

«نسبت فرد با ایمان با مؤمن دیگر، همانند اجزای یک ساختمانند که هر جزئی از ساختمان، جزء دیگر را نگه داشته و محکم می نماید».

و نیز حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) می فرماید:

«المؤمن أخو المؤمن، كالجسد الواحد، إن اشتكى شيئاً منه وجد ألم ذلك في سائر جسده». (۲)

«مؤمن برادر مؤمن است، مانند آنکه یک جسد می باشند؛ اگر عضوی از آن به درد آید، درد و رنج آن به دیگر اعضا خواهد رسید».

بنابر این تفرقه، کینه توزی، نزاع و خون ریزی، هرگز مشروعیت و مصونیت نداشته و از کبائر و زشتی هاست که وجدان و عقل سلیم، آن را بی اساس و بی فرهنگی معرفی کرده و در دین اسلام هم شدیداً مورد نکوهش و توبیخ قرار گرفته و مرتکب آن را به عذاب الهی، وعده داده است.

جهالت جاهلان و دسیسه دسیسه گران و فتنه انگیزان، در طول تاریخ مسلمین، کوشیده است که وحدت صفوف و یک پارچگی مسلمین، به جنگ و

ص: ۱۴

۱- (۱) - اصول کافی ۱۶۶/۲؛ نهج الفصاحه: ۷۷۹؛ کنز العمال: ۱۴۱/۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۴۸/۶۱.

خون ریزی تبدیل شده و کینه و بغض و بد بینی و اِتهام به خروج از دین و ورود در شرک را گسترش دهد. بنابر این بر مسؤلان و رهبران امت و بر آحاد جامعه اسلامی، فرض و حتم است که اجازه ندهند چنین فضائی بر جامعه اسلامی حاکم گردد و در نتیجه ذخائر و ثروت های امت اسلام، توسط مستکبران روزگار و کافران خوش رنگ و نگار و صاحبان تراست ها و کارتل ها به راحتی و سهولت، غارت شود.

ما پیروان اهل بیت (علیهم السّلام)، بر خود لازم می دانیم جهت وحدت بیشتر مسلمین و زدودن موانع این اتّفاق و انسجام، نسبت های ناروائی که در طول تاریخ، به ویژه در این سال های اخیر، به مکتب اهل بیت (علیهم السّلام) و به صورت ناجوانمردانه نسبت داده شده، از خود دور کنیم و با تمام وجود، از این تهمت ها و نسبت ها توسط تکفیری ها و جریاناتی که آلت دست انگلیسی ها، صهونیست ها، و غارتگران امریکا و ... هستند، اعلان انزجار و تبری بجویم.

از باب نمونه:

۱ - ما که کتاب آسمانی مصون از تحریف، یعنی قرآن کریم را تنها کتاب همه مسلمین و بدون آن که کم و زیاد شده باشد و عیناً، همان قرآن کریم حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و ثقل اکبر و سرتاسر آن را داعی توحید و یکتاپرستی می دانیم؟

- ما که بزرگ ترین موفقیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را نفی بتها (اصنام) و نفی عبادت لات و عزّی و اعلان و تحقّق کلمه توحید «لا إله إلا الله» می دانیم؟

- ما که خطبه های غزای توحیدی مولی الموحدين امیر المؤمنین (علیه السلام) را - شبانه روز - در مراکز آموزشی و پژوهشی، دانشگاه ها و حوزه ها و محافل علمی و تربیتی مان به تلاوت و تدریس و استضاءه می نشینیم؟

ص: ۱۵

- ما که در مساجد و مراکز عبادتی مان ، متون سراسر توحید اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) را همانند دعای کمیل از امام علی(علیه السلام)، دعای عرفه از امام حسین(علیه السلام) و دعای ابو حمزه ثمالی از امام سجاد(علیه السلام) و ده ها دعای توحیدی دیگر تلاوت می شود و طنین انداز است:

«... متی غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ... عَمِيْتُ عَيْنٌ لَا تَرَكَ... مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا أَلْمَذَى فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ...».

(۱)

- ما که هزاران اثر معرفتی و توحیدی همچون کتاب توحید شیخ اقدم «صدوق» را داریم، ما که ...

با همه این اوصاف، به صورت جاهلانه و مزورانه و مزدورانه به هدف بدبین کردن سایر مسلمین ناجوانمردانه به شرک متهم شده و می شویم!!! (فما لهم کیف یحکمون)!!؟!!

۲ - اعتقاد به امام مهدی(علیه السلام) و مهدویت، ریشه قرآنی دارد و مذاهب و فرق اسلامی - روی هم رفته - به آن اعتراف دارند تا جائی که انکار آن را موجب قتل منکر آن دانسته اند. (۲)

و نیز جایگاه رفیعی از سنت و معرفت اسلامی را برای آن حضرت ذکر کرده اند و قاطبه علمای اهل بیت(علیهم السّلام) و بسیاری از علمای مذاهب اسلامی، روایات و احادیث و اخباری که در شأن و ولادت آن حضرت است، مورد تصریح و تصحیح و اعتراف قرار داده اند؛ مانند صاحب سنن ترمذی، قرطبی مالکی، ابوجعفر عقیلی، سیوطی، ابن حجر عسقلانی، حاکم نیشابوری، بیهقی، ابن اثیر، بغوی، ابن قیم، ذهبی، تفتازانی، ابن کثیر دمشقی، جزری شافعی، عبدالوهاب شعرانی، متقی هندی، عبدالباقی زرقانی، سفارینی حنبلی، محمد امین

ص: ۱۶

---

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۶ / ۹۵ (بخشی از دعای عرفه).

۲- (۲) - همانند ابن حجر هیتمی شافعی، شیخ صبای حنفی، خطابی مالکی، یحیی حنبلی و...

سویدی، شوکانی، مؤمن شبلنجی، قنوجی بخاری، کتانی مالکی، خضر مصری، غماری شافعی، ناصر الدین البانی، ابوالعلی مودودی، کمال الدین ابن طلحه شافعی، یاقوت حموی، ابو نعیم اصفهانی، ابن جوزی حنبلی، گنجی شافعی، جوینی شافعی، ابن علی شافعی همدانی، حمد الله مستوفی، ابن شحنة حلبی حنفی، خواجه پارسا حنفی، ابن صبّاغ مالکی، سراج رفاعی، ابن طولون دمشقی، ابو عیّاس قرمانی حنفی، ابن عامر شیراوی، سابط قاضی حنفی، قندوزی حنفی، حمزوی شافعی مصری، زرکلی سلفی، یونس سامرای، احمد طوسی بلاذری، ابن شاکر بدری شافعی، عبدالکریم یمانی، صبان شافعی، ابن عماد دمشقی حنبلی و غیر اینان... .

حال نگاه بیندازید و ببینید:

امام مهدی(علیه السلام) و مهدویّت - که در کتاب و سنّت، محکم ترین ریشه و اساس و برهان و این همه معترف به تواتر و صحت و ولادت و حیات از جمیع فرق اسلامی دارد- چگونه با زشت ترین تعبیرها مورد استهزاء و تمسخر و افتراء و نسبت های ناروا قرار گرفته است؟!.

از این عصاره انبیاء و خلف اوصیا، گاهی به «امام مزعوم» و گاهی به «معدوم» و ... تعبیر می شود!! و گاهی می نویسند که شیعیان کنار سرداب حله یا سرداب بغداد، یا سرداب سامرا (1) و یا ... مرکبی را آماده می کنند تا آن که او وقتی که از آن سرداب خارج شد، سوار آن مرکب شود!. اینان هنگام نماز هم، هم چنان در کنار مرکب باقی می مانند، زیرا ممکن است که در همان وقت از سرداب خارج شود و کسی کنار مرکب نباشد تا او را سوار کنند!!.

ص: ۱۷



وارونه نشان دادن حقایق، تحریف و سیاه‌نمایی در زمینه اعتقادات و معارف حقه اهل بیت (علیهم‌السلام) توسط دشمنان و بقاء بر میت‌های آکله‌الاکباد و آنان که گوینده «لا اله الا الله و محمد رسول الله» و معتقدان معاد و محشر و اهل قبله و قرآن را همانند گوسفند سر می‌برند و جهت جلب رضایت سردمداران کفر و غاصبان قدس، همه‌گونه خوش‌خدمتی دارند و در تمام دوران ننگین رژیم جعلی و سفاک صهیونیستی، در حمایت از مظلومین فلسطین، و مقدسات مسلمین حتی یک فشنگ و یا تیری رها نکرده‌اند، اما هر روز شاهد آنیم که دسته‌دسته اهل قبله و توحید و بعثت و معاد را با کمال شقاوت و بی‌رحمی، قطعه‌قطعه و به آتش می‌کشند و فتنه و تفرقه را بین امت اسلام می‌گسترانند.

لازم به تذکر است: این دو مورد به عنوان نمونه بود و گرنه مسلمانان هر روزه شاهد نشر و بسط صدها مورد دیگر با هزاران سایت و کتاب و مقالات و نرم‌افزار، توسط این مجموعه فاقد عاطفه و رحم و متحجر و تکفیری با هدف شوم تفرقه‌افکنی و جنگ و جدال در امت اسلامی می‌باشند، فالی الله المشتکی.

در هر صورت، ما به عنوان این که به حفظ وحدت مسلمین و قطع ید اجانب از بلاد اسلامی و زدودن اتهامات و افتراءات از مکتب اسلام و معارف اهل بیت (علیهم‌السلام) مکلفیم، بر خود واجب می‌دانیم جهت زایل کردن بدبینی از ذهنیتی که اینان در بین عموم مسلمین با دروغ، نفاق، افتراء و بهتان ساخته‌اند، اقدام نماییم و انزجار و بی‌زاری خود را از این تفرقه‌افکنان و جنگ‌افروزان وابسته به استکبار و کفر جهانی، اعلان نماییم.

مجموعه «فی رحاب اهل البیت (علیهم السّلام)» (۱) حدود چهارده سال پیش، جهت زدودن این ذهبت و زدودن برخی از موانع وحدت، در معاونت امور فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام و با کمک، مساعدت و همکاری گروهی از فضلا و محققین (۲)، طراحي و سپس مورد تنظيم و تدوین قرار گرفت.

بحمدالله به سرعت و به طور گسترده و چشمگیر، مورد استقبال محافل علمی و پژوهشی و علاقه مندان و دوستان وحدت مسلمین، قرار گرفت.

شخصیت های علمی و دست اندرکاران نشر و قلم و گروه های محاوره و مناظره، در همان زمان تدوین و نشر، پیشنهاد ترجمه ی این مجموعه را به زبان های زنده دنیا دادند که بحمدالله ترجمه فارسی آن توسط اداره ترجمه

ص: ۱۹

---

۱- (۱) - این مجموعه بیش از چهل جلد است که هر یک از آنها به یک موضوع و یک شبهه اختصاص دارد و به زبان عربی و با سبک مقارنه و ارائه دلائل تنظیم یافته است.

۲- (۲) - جهت تقدیر از زحمات عزیزانی که در این مجموعه به نوعی تلاش داشته و نقشی که در تحقق این کار علمی و فرهنگی داشته اند. متذکر می شویم: ۱- ابوالفضل اسلامی (علی)؛ مسؤول گروه و مشرف علمی پروژه. ۲- سید منذر حکیم؛ پیگیر امور مجموعه. ۳- ۵- سید عبدالرحیم موسوی (رحمه الله)، شیخ عبدالکریم بهبهانی و صباح بیاتی؛ تهیه کنندگان بعضی از متون مجموعه. ۶- ۹- شیخ عبدالأمیر سلطانی، شیخ محمد هاشم عاملی، شیخ محمد امینی و شیخ علی بهرامی؛ تصدی مسائل استخراج و مقابله. ۱۰- ۱۳- سید محمدرضا آل ایوب، عباس جعفری، حسین صالحی و عزیز عقابی؛ در مسائل تصحیح و تطبیق و روند امور. ضمن آن که از نظرات ارزشمند آقایان: شیخ جعفر الهادی (خوشنویس)، شیخ محمد هادی یوسفی غروی، استاد صائب عبدالحمید و غیر اینان در برخی از این متون استفاده کرده ایم. جزاهم الله خیر الجزاء. (ناشر)

معاونت امور فرهنگی، آماده گردید و اینک مورد بررسی مجدد و ویراستاری قرار گرفت و تقدیم علاقه مندان می شود.  
امید است که این تلاش و جهاد فرهنگی، مورد قبول پروردگار متعال و عنایت حضرت بقیه الله الأعظم (عج) قرار گرفته باشد.

گروه مطالعات بنیادی

ابوالفضل اسلامی (علی)

۱۳۹۲/۸/۲۸

ص: ۲۰

## فصل اوّل : ریاست ابوطالب در اعماق تاریخ

بشریت در عصر قبل از رسالت پیامبر اسلام، در بدترین و فجیع ترین شرایط عقب ماندگی مادی و فرهنگی، به سر می برد. ظلم و استبداد و خشونت، همه جا را فراگرفته بود. قرآن کریم، این اوضاع آشفته را چنین بیان می کند:

...وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ . (۱)

«اگر چه قبل از آن، در گمراهی آشکار بودند».

در این عصر، اوضاع و شرایط عربها بهتر از دیگران نبود. آنان نیز در شرایط سخت تر و آشفته تری به سر می بردند. جهل و خرافات و ظلم و ستم، از ظواهر حاکم بر همه جا بودند. جنگ، بهترین راه برای حلّ مشکلات بود و تمام کارهای فرهنگی، قانونی و اقتصادی، بر محور آن می چرخید. قوانین و احکام را طبقات

ص: ۲۱

قدرتمند و ثروتمند به نفع خویش وضع می کردند و مستضعفان، مجبور به اجرای آن بودند. برای مردم فقیر، بردگان و زنان، هیچ حیاتی قابل نمی شدند.

عربهای قبل از اسلام، اهل کتاب و دین نبودند. تلاش و کوشش آنان صرف پرسش بتها و اجنه و ملائکه می شد و سعادت حال و آینده خود را از آنها می خواستند. کاهنان و یهود در این گرایش، نقش مؤثری داشتند.

حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) حال و روز عرب قبل از اسلام را به صورت فشرده چنین بیان می کند:

«آمتها در دینهایشان متفاوت شده بودند. در لبه پرتگاه جهنم قرار داشتند؛ بتها را پرستش می کردند و با وجود شناخت خدا، او را انکار می کردند...».

تا آن که فرمود:

«آب گندیده و بدبو می آشامیدید و لباس خشن می پوشیدید. ذلیل و خوار بودید. در ترس و دلهره شیخون دیگران به سر می بردید، پس خداوند به وسیله پدرم محمد (صلی الله علیه و آله) شما را نجات داد و او سختیهای زیادی را متحمل شد و در این راه با شجاعان و گرگان عرب و سرکشان اهل کتاب درگیر شد.» (۱)

ص: ۲۲

«مکه» شهری بود که مهمترین مرکز دینی، تجاری و فرهنگی عرب به شمار می رفت. با وجودی که مرکز دینی و سیاسی بود، در منجلا ب فساد فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، به سر می برد و وضع بهتری از سرزمینهای دیگر نداشت.

کعبه را حضرت ابراهیم (علیه السلام) با کمک پسرش اسماعیل (علیه السلام) بنا نهاده بود و از آن زمان، مرکز دینی و یگانه پرستی شناخته می شد. دعوت و رسالت حضرت ابراهیم (علیه السلام) از مکه به گوش جهانیان می رسید و از این خانه توحید بود که ندای یکتا پرستی به همه عالم رسید.

ریاست و رفادت بر مکه و بیت الله الحرام، پس از حضرت ابراهیم (علیه السلام) به پسرش اسماعیل (علیه السلام) رسید. این سرپرستی تا هنگامی که نبت بن اسماعیل بن ابراهیم زنده بود، ادامه یافت. پس از آن «قبیله جرهم» ریاست را به دست گرفتند. آنان دایمهای فرزندان حضرت اسماعیل بودند. آنان بر سر تصاحب ریاست مکه و بیت الله الحرام، جنگ و خونریزیهای شدید با قبیله خزاعه داشتند و بالأخره قبیله خزاعه توانستند که قبیله جرهم را شکست بدهند و ریاست بر مکه و بیت الله الحرام را بر عهده بگیرند.

پس از آن که پایه های قدرت ایشان محکم شد، رئیس قبیله خزاعه به نام «عمرو بن لحي خزاعي»، بت پرستی را از شام به مکه آورد. بدین ترتیب، بسیاری از شاخصهای فرهنگی و دینی مکه را تغییر داد. ارشادها، تعالیم و سفارشهای او به صورت دینی درآمد که قبیله اش بدان عمل می کردند. او

بر طبق هوا و هوس، آداب و رسومی را بنیانگذاری می کرد. او بت‌های زیادی را در اطراف مکه نصب کرد. بت هبل را از سرزمین موصل آورد و آن را در وسط مکه نصب کرد. او بسیاری از احکام دین ابراهیم (علیه السلام) را تغییر داد. او اولین کسی بود که اکل میته را حلال کرد، در حالی که قبایلی که از فرزندان اسماعیل بودند، اکل میته را حرام دانسته و از آن اجتناب می کردند. عمرو بن لُحی گمان می کرد که خدای متعال راضی به تحریم اکل میته نمی شود و می گفت:

«چگونه است که آنچه را خدا می کشد، نمی خورید، اما آنچه را خودتان می کشید؛ می خورید؟!». (۱)

او می گفت که خداوند، زمستانش را در طائف در کنار بت لات و تابستانش را پیش بت عزّی می گذراند! قبیله اش از او اطاعت کرده و سخنانش را تصدیق می کردند؛ زیرا در ایام موسم حجّ، آنان را اطعام می کرد و به ایشان لباس می داد و بی پناهان را پناه می داد و برای آنان در حدود هزار شتر می کشت. آنان به همین صورت بتها را عبادت می کردند و از آنها کمک و راهنمایی می خواستند تا این که قصی بن کلاب از اجداد حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و از فرزندان حضرت ابراهیم که همراه مادرش در شام به سر می برد، به جزیره العرب آمد. (۲) او قریش را تجهیز و

ص: ۲۴

---

۱- (۱) - تاریخ یعقوبی: ۱/ ۳۰۷؛ ادیان العرب، السیره النبویه، ابن کثیر: ۱/ ۶۳-۶۲، باب ذکر بنی اسماعیل.

۲- (۲) - تاریخ یعقوبی: ۱/ ۲۸۹-۲۸۸/ باب ولد اسماعیل.

تشویق کرد تا علیه خزاعه قیام کنند. آنان از وی اطاعت کردند و سپاه قدرتمندی تشکیل دادند. او خودش را برای سرپرستی بیت الله الحرام مستحق تر می دانست؛ زیرا قریش از قبیله خزاعه به اسماعیل نزدیکتر بودند.

او پس از جنگ و خونریزیهای فراوان توانست که خزاعه را از مکه دور کند. (۱) پس از شکست خزاعه، قصی، به ایجاد وحدت بین قریش پرداخت. او سعی کرد که افکار و عقیده های مختلف را در جهت وحدت سوق دهد و برای همین به وی لقب «الجامع لقریش»؛ یعنی جمع کننده قریش دادند. (۲)

پس از آن که قصی، رئیس قریش شد، دستور داد تا مردم خانه های خود را در اطراف کعبه بسازند و دربهای منازل خود را در جهت کعبه قرار دادند. پس از آن که هر دربی به یک قبیله نسبت داده می شد؛ مثل: باب بنی شیبه، باب بنی سهم، باب بنی مخزوم و باب بنی جمح.

قصی، «دارالندوه» را بنا نهاد تا محلی برای مشورت و تصمیم گیری باشد. او اولین مرد از بنی کنانه بود که حکومت و ریاست را بر عهده می گرفت و اولین کسی بود که در مزدلفه آتش روشن می کرد تا مردم به هنگام کوچ از عرفات، آن را ببینند.

ص: ۲۵

---

۱- (۱) - تاریخ یعقوبی: ۱/ ۲۸۹-۲۸۸ / باب ولد اسماعیل.

۲- (۲) - تاریخ یعقوبی: ۱/ ۲۹۰.



قصی، با این اقدامات، جایگاه رفیعی در مکه پیدا کرد به گونه ای که تمام مناصب مکه از قبیل: پرده داری، آب دادن به حجّاج، بستن پرچمداری جنگ، رهبری و... را بر عهده گرفت.

قصی، دو پسر به نامهای «عبدالدار» و «عبدمناف» از خویش باقی گذاشت. او سقایت و ریاست را به عبدمناف و پرده داری کعبه را به عبدالدار داد.

پس از مرگ این دو برادر، فرزندان عبدمناف این مسؤولیتها را برعهده گرفتند. اینان شریف ترین و اصیل ترین خانواده قریش بودند. آنان عبارت بودند از: هاشم، مطلب، عبدشمس و نوفل. همه این برادران توافق کردند که ریاست و نظارت بر تمام این امور، بر عهده «هاشم» باشد. (۱)

هاشم، امور مربوط به پرده داری و ریاست را که جدش قصی بنیانگذاری کرده بود، به بهترین وجه انجام می داد. هنگامی که موسم حجّ فرا می رسید، او در میان قریش اعلام می کرد:

«ای جماعت قریش! شما همسایگان خانه خدا هستید. به زودی زایران بیت الله الحرام به سوی شما می آیند. آنان مهمانان خدا هستند و شما میزبان آنان هستید. اینان بهترین مهمانانی هستند که خداوند پذیرایی از ایشان را مخصوص شما گردانیده است».

ص: ۲۶

هاشم، در هر سال، مال فراوانی را صرف می کرد و مشکهای زیادی را فراهم می کرد تا زایران بیت الله الحرام از آنها استفاده کنند. او در مکه، منا، مزدلفه و جُمح، مردم را اطعام می کرد و به ایشان نان و گوشت و روغن و آرد گندم می داد و به آنان آبرسانی می کرد و از این رو، «هاشم» نامیده شد. (۱)

بعد از وفات عبدشمس، برادر هاشم، امیه نسبت به هاشم، حقد و کینه شدید می ورزید و برای همین، جنگ سردی را علیه او به راه انداخته بود و سعی می کرد که جایگاه و موقعیت هاشم را در میان قریش خدشه دار کند. او سعی می کرد که همانند هاشم، قریش را اطعام کند، اما به خاطر ذات خسیس و خبثتش نتوانست که به مقام و موقعیت هاشم برسد. برای همین، مردم او را مورد ملامت و شماتت قرار می دادند. در نتیجه حقد و کینه وی نسبت به هاشم شدیدتر شد. (۲)

در شبی از شبها هاشم، امیه را فراخواند و گفت:

«من از تو بزرگترم و حقی برگردن تو دارم. شنیده ام که اهداف و آرزوهایی داری و درباره من بدگویی می کنی. از خدا بترس و درباره من بدگویی نکن.»

ص: ۲۷

---

۱- (۱) - تاریخ یعقوبی: ۱/ ۲۹۳، باب ولد اسماعیل بن ابراهیم؛ النزاع والتخاصم، مقریزی: ۴۰/ در مفاخره بین بنی هاشم و بنی امیه، شرح حال هاشم.

۲- (۲) - طبقات ابن سعد: ۱/ ۷۶؛ سیره حلبیه: ۶۴.

امیه با حماقت و سبک سری جواب داد:

«من چیزی جز حقیقت نگفته ام».

بزرگ قریش تبسمی کرد و گفت:

«شرافت و بزرگی من، شرافت تو است و اگر بخواهی آن را خدشه دار کنی، عزیز نمی شوی».

یک بار امیه با هاشم بر سر مسابقه شترسواری شرط گذاشت به این ترتیب که هر کس ببازد، پنجاه شتر قربانی کند و ده سال مکه را ترک کند. او گمان می کرد که با این کار، از دست هاشم خلاص می شود و خودش ریاست را برعهده می گیرد. آنان کاهن خزاعی، جد عمرو بن حمق را میان خویش حکم قرار دادند که نتیجه به نفع هاشم تمام شد و امیه در مقابل سید قریش، شکست خورد.

پس از اتمام مسابقه، هاشم شتر را نحر کرد و گوشت آن را بین حاضران تقسیم کرد و امیه به شام رفت و ده سال در آن جا اقامت گزید. (۱)

امیه خودش به تنهایی نمی توانست که با هاشم هموردی کند بلکه از حمایت بنی عبدشمس برخوردار بود. او فردی زناکار بود. یک بار متعرض زنی از بنی زهره شده بود. مردی از بنی زهره او را به این علت

ص: ۲۸

---

۱- (۱) - النزاع و التخاصم: ۴۱، باب فی اصل المفآخره بین بنی هاشم و بنی امیه، شرح حال هاشم.

با شمشیر زده بود. به دنبال آن، بنی امیه و هم پیمانان ایشان تصمیم گرفتند که بنی زهره را از مکه اخراج کنند، اما نتوانستند.

امیه در جاهلیت، عمل زشتی را مرتکب شد که هیچ یک از عربها چنین کاری نکرده بودند؛ او یکی از زنان خودش را در زمان حیات خودش به ازدواج پسرش ابوعمر و بن امیه درآورد!! (۱)

بعد از وفات هاشم و برعهده گرفتن ریاست و پرده داری کعبه به وسیله پسرش عبدالمطلب، امیه به دشمنی با وی پرداخت. خصومت و دشمنی آنان همچنان ادامه داشت تا این که عبدالمطلب پیشنهاد کرد که یک مسابقه اسب سواری برگزار کنند و هر کدام که شکست خوردند، تاوان سنگینی بپردازند. عبدالمطلب می خواست که امیه را چنان تحقیر کند که دست از حقد و دشمنی اش بردارد. (۲)

او شرط این مسابقه را صد شتر و ده غلام و ده کنیز و یک سال تبعید قرار داد و علاوه بر آن شرط کرده بود که موی جلو سر شکست خورده بایستی تراشیده شود.

اسبهای مسابقه آماده شده و عده ای زیاد جمع شده بودند تا این مسابقه را از نزدیک ببینند. عبدالمطلب بسیار آرام و مطمئن بود و به

ص: ۲۹

---

۱- (۱) - النزاع و التخاصم: ۴۲، باب فی اصل المفاخره بین بنی هاشم و بنی امیه، شرح حال امیه.

۲- (۲) - همان؛ طبقات ابن سعد: ۱ / ۷۶.

خودش اطمینان داشت و به آنچه پیش خواهد آمد، راضی بود. لحظه ای خنده از لبانش دور نمی شد. مردم دیدند که اسب عبدالمطلب زودتر از اسب امیه به خطّ پایان رسید، بدین ترتیب عبدالمطلب برنده شد. (۱)

تفاخر عبدالله بن جعفر با یزید در حضور معاویه بر صحت این واقعه تاریخی دلالت می کند. در تاریخ آمده است که عبدالله به یزید گفت:

«به واسطه کدامین جد و آبائت بر من تفاخر می کنی؟ آیا به جنگی که آن را اراده کردیم و پیروز شدیم؟ یا به امیه ای که بر او غالب شدیم؟ یا به عبدشمسی که کفالت او را بر عهده گرفتیم؟!».

این سخن را عبدالله بن جعفر در مقابل معاویه به یزید گفت و معاویه به تفاخر وی اعتراف کرد و به یزید دستور داد که هیچ گاه با بنی هاشم مفاخره نکند؛ زیرا آنان افرادی هستند که نسبت به گذشته خود جاهل نیستند.

عبدالمطلب که بعد از پدرش هاشم و پس از عمویش مطلب، (۲) سیادت قریش را به دست گرفته بود، دارای سجایا و صفات اخلاقی ویژه ای بود که به او شایستگی این کار را می داد. او پسر همان هاشمی بود که مردم را به هنگام گرسنگی، سیر کرده و به این

ص: ۳۰

---

۱- (۱) - الطبقات الکبری، ابن سعد: ۱ / ۷۸؛ سیره حلبیه: ۱ / ۴، شرح حال عبدالمطلب.

۲- (۲) - تاریخ یعقوبی: ۱ / ۲۹۷، باب ولد اسماعیل بن ابراهیم.

وسيله قریشیان فقیر و گرسنه را بی نیاز و سیر گردانیده بود؛ زیرا اموال قریش و غیرقریش که در مکه ساکن بودند، از نتایج کوچهای تابستانی و زمستانی بود که هاشم آن را بنیان نهاده بود.

عبدالمطلب، با کفایت ترین، حلیم ترین، شریف ترین، پاکیزه نژادترین و عقیف ترین مرد قریش بود. او مردی بود که از هر دنائت و پستی، دور و به کمال و پاکیزگی روح نزدیک بود. او اولین کسی بود که «غار حرا» را با نام و یاد خدا معطر کرد.

او در ماه رمضان، علاوه بر اطعام مردم، به غار حرا می رفت و حتی پرنندگان و وحوش آن جا را غذا می داد. او هیچ گاه به فکر خودش و منافعش نبود و همیشه در پی حل مشکلات مردم بود و غریب و آشنا در پیش چشم وی، فرقی نداشتند.

آبرسانی به حجاج در دست وی بود و به تنهایی این امر را به خوبی انجام می داد. او در تکمیل کار خویش، تصمیم به حفر زمزم گرفت تا آب آن زیاد شود. در اثنای این کار سخت و پرهزینه که دشمنان او را سرزنش می کردند، ناگهان دو غزال طلایی در چاه کشف شد. این فضیلت باعث شد که کینه دشمنانش بیشتر شود، اما به خاطر زیاد شدن آب زمزم، بر جایگاه و موقعیت عبدالمطلب افزوده شد و در کنار آن، حسادتها هم افزایش یافت. (۱)

ص: ۳۱

---

۱- (۱) - السیره النبویه، ابن کثیر: ۱/ ۱۷۳، ذکر تجدید حفر زمزم.

بعد از این حادثه که تنها فرزندش حارث در کنارش بود، نذر کرد که اگر تعداد فرزندان پسرش به ده برسد، یکی را قربانی کند.

پس از آن که خدای متعال ده اولاد به وی عنایت فرمود، او همه آنان را جمع کرد و بینشان قرعه انداخت تا یکی را ذبح کند. قرعه به نام «عبدالله» پدر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) افتاد. مردم از قربانی کردن عبدالله جلوگیری و به جای او صد شتر قربانی کردند. (۱)

در یکی از سالها قریش به قحطی مبتلا شد. مردم که به شدت در رنج و سختی گرفتار شده بودند، به عبدالمطلب پناه بردند و از او خواستند تا دعا کند که باران بیاید. او همه فرزندان را که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نیز در میان ایشان بود، جمع کرد و با هم به بالای کوه ابوقبیس رفتند. او دست به آسمان برداشت و به خدا عرض کرد:

«پروردگارا! این بندگان تو و فرزندان بندگان تو هستند. پروردگارا! قحطی و خشکسالی را از ما دور کن و باران رحمت را بر ما فرو فرست و...».

مردم می دانستند که عبدالمطلب بر دین و آیین راستین و مقرب در گاه الهی می باشد، لذا به او پناه آورده و جواب خود را گرفتند. لحظه ای از پایان دعا و استغاثه عبدالمطلب نگذشته بود که باران شروع شد. (۲)

ص: ۳۲

---

۱- (۱) - تاریخ یعقوبی: ۱/ ۳۰۳، باب ولد اسماعیل بن ابراهیم.

۲- (۲) - تاریخ یعقوبی: ۱/ ۳۳۴، باب مولد رسول الله (صلی الله علیه و آله).

در حادثه فیل نیز به ابرهه فرمود:

«شترهایم را به من بازگردانید و هر کاری که می خواهید با بیت الحرام انجام دهید؛ همانا این خانه صاحبی دارد که از او محافظت می کند».

ابرهه دستور داد تا شترهایش را بازگردانند. وقتی که شترها را تحویل گرفت، همه آنها را هدیه (قربانی) قرار داد و بدون محافظ و چوپان در منطقه حرم رها کرد، سپس به سوی محلّ عبادت خودش در غار حرا رفت. در آن جا عمرو بن عائد مخزومی و مطعم بن عدی همراهش بودند. او با تمام وجود به خداوند چنین عرض می کرد:

«پرودگارا! هر کسی از خانه اش محافظت می کند، پس تو هم از خانه ات محافظت کن. ای خدا! مبادا که صلیب و مکر آنها بر مکر تو پیروز شود. اگر تو خواستی که آنها و قبله ما را تنها بگذاری، امور به دست تو است».

(۱)

خداوند متعال، پرنندگان ابابیل را فرستاد تا سپاهیان ابرهه را با سَجیل، سنگباران کنند. این حادثه و نظایر آن، دال بر ایمان عبدالمطلب و جایگاه رفیعش می باشد.

(۲)

عبدالمطلب، پرستش بتها را منع می کرد و همه را به پرستش خدای یگانه دعوت می کرد. او به نذرهای وفا می کرد و سَنّهای را

ص: ۳۳

۱- (۱) - تاریخ یعقوبی: ۱/ ۳۰۵، باب ولد اسماعیل بن ابراهیم.

۲- (۲) - تاریخ یعقوبی: ۱/ ۳۰۵؛ الملل و النحل شهرستانی: ۲۳۷؛ الحاوی للفتاوی، سیوطی: ۲/ ۴۲۶.



بنیانگذاری کرد که قرآن بیشتر آنها را امضا و تثبیت کرد و جزء سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله) قرار گرفت؛ از جمله این موارد، وجوب وفای به نذر، صد شتر برای دیه یک فرد، حرمت ازدواج با محرم، نیامدن به خانه از غیر درب آن، قطع دست سارق، نهی از کشتن نوزاد دختر، تحریم شراب، تحریم زنا و اجرای حد بر آن، قرعه، منع طواف به صورت عریان، پذیرایی از مهمان، پرداخت هزینه حج از پاکترین اموال، تعظیم ماههای حرام و نفی و تبعید زنان فاحشه. (۱)

در سال هشتم ولادت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) عبدالمطلب از دنیا رفت. او به فرزند صالح و نیکوکارش وصیت کرد که سرپرستی و نگهداری محمد (صلی الله علیه و آله) را بر عهده بگیرد. او این وصیت را در شعری این گونه بیان کرد:

اوصیک یا عبدمناف بعدی بمفرد بعد ایبه فرد

فارقه و هوضجیع المهد و کنت کالأم له فی الوجد

تدنیه من احشائها والکبد فانت من أرجی بنی عندی

لدفع ضیم او لشد عقد (۲)

ص: ۳۴

- 
- ۱- (۱) - عمده الطالب: ۶؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۳۶/۱. و آنچه ایمان عبدالمطلب را اثبات می کند، مطلبی است که در تاریخ یعقوبی: ۳۳۵/۱، باب مولد رسول الله (صلی الله علیه و آله) آمده است.
- ۲- (۲). عمده الطالب: ۶؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۶۳/۱؛ تاریخ یعقوبی: ۳۳۵/۱، چاپ موسسه اعلمی.

«ای عبد مناف! تو را وصیت می‌کنم بعد از من، به یتیمی که از پدرش به جای مانده است».

«پدرش در حالی او را تنها گذاشت که در گهواره بود و من همانند مادر از وی پرستاری کردم».

«تو با جان و دل از او محافظت و نگاهداری کن و تو بهترین پسری هستی که امیدوار هستم تا هر شرّ و بدی را از او دورگردانی و یا کارهای مهمّ او را بر عهده گیری».

ص: ۳۵



نام وی عبدمناف بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی است. لقب وی، ابوطالب، سیدالبطحاء، شیخ قریش، رئیس مکه، بیضه البلد و شیخ الأباطح بوده است. (۱)

«ابوطالب»، لقب معروف و غالب وی بوده است به صورتی که کسی وی را با اسم اصلی؛ یعنی «عبدمناف» صدا نمی کرده است. (۲)

ص: ۳۷

- ۱- (۱) - عمدہ الطالب فی انساب ابی طالب: ۲۰؛ مسند احمد: ۱ / ۲۰۹؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۸۳.
- ۲- (۲) - ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه آورده است: او به کینه اش معروف گشته و اسم اصلی اش بنابر مشهور، عبدمناف بوده است. و گفته شده است که: اسمش عمران بوده است (الاصابه فی تمییز الصحابه: ۴ / ۱۱۵؛ شرح حال ابوطالب، شماره ۶۸۵). اسم ابوطالب، عبدمناف بوده است و گفته شده که اسمش عمران بوده است. این را ابوبکر، محمد بن عبدالله طرسوسی نسابه نقل کرده که روایت ضعیفی است. گفته شده است که: اسمش همان کینه اش بوده است. این را از ابی علی محمد بن ابراهیم بن عبدالله بن جعفر اعرج نقل می کنند. او به زعم خویش دیده بود که علی (علیه السلام) به خط خود نوشته است: علی ابن ابوطالب. در ادامه گفته است که: تاج الدین محمد بن ابی القاسم نسابه و جد مادری من محمد بن حسین اسدی نقل کرده اند که آنچه در آخر مصحف آمده است، علی ابن ابی طالب است لکن یاء با واو در خط کوفی شباهت دارد و صحیح این است که اسم وی عبدمناف است. و پدرش عبدالمطلب به وی درباره حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) وصیت کرده بود: اوصیک یا عبدمناف بعدی بواحد بعد ایبه فرد و از جمله مطالبی که دلالت می کند بر این که اسم او همان کینه اش نبوده است، قول عبدالمطلب است که گفته است: اوصیت من کینته بطالب عبدمناف و هوذو تجارب به کسی وصیت کردم که کینه اش طالب است؛ همان عبدمنافی که صاحب تجربه است. (مواهب الواهب: ۷۱-۷۲؛ عمدہ الطالب: ۱ / ۱۳۸ و ۲۰۴، چاپ نجف، سال ۱۹۶۱؛ بحارالانوار: ۱۵ / ۱۵۲).

ولادت او در سال حفر زمزم و ۳۵ سال قبل از سال عام الفیل، سال ولادت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده است.

وفات او در نیمه ماه شوال سال دهم بعثت بوده است و هنگام وفات، پیش از هشتاد سال سن داشته است. مرگ وی سه سال قبل از هجرت و هشت ماه و بیست و یک روز پس از آن که از محاصره در شعب ابی طالب خارج شده بودند، رخ داد. (۱)

ص: ۳۸

---

۱- (۱) - مجمع الامثال: ۹۷ / ۱؛ زادالمعاد / ابن قیم: ۴۶ / ۲.

آنان چندین برادر بودند که برادر پدر و مادری اش عبدالله، پدر پیغمبر و زبیر بودند. مادرش فاطمه بنت عمرو بن عائد، از بنی مخزوم بود که آخرین همسر عبدالمطلب به شمار می رفت.

ابوطالب، شخصیت قوی و پرهیبتی داشت. در قومش نفوذ زیادی داشت و آنان از او در افعال و رفتار خویش تقلید می کردند. در همه کارها با او مشورت کرده و ریاست قریش را بعد از عبدالمطلب بر عهده داشت و دستوراتش نافذ بود. (۱)

عقیف کندی روایت کرده است:

«هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در ابتدای شروع دعوت دیدم که نماز می خواند و زنی در کنارش می باشد، از عباس پرسیدم: اینان چکار می کنند؟ عباس گفت: این برادرزاده ام می باشد که گمان می کند فرستاده خدا به سوی مردم می باشد و کسی دعوت او را نپذیرفته مگر این نوجوان که برادرزاده ام می باشد و این زن که همسر محمد (صلی الله علیه و آله) می باشد.

پرسیدم: شما درباره آنان چه می گوئید؟ جواب داد: منتظریم تا ببینیم که شیخ ما؛ یعنی ابوطالب چه می گوید». (۲)

ص: ۳۹

---

۱- (۱) - أسنی المطالب، علامه ابن دحلان: ۶.

۲- (۲) - مسند احمد بن حنبل: ۱ / ۲۰۹؛ مسند عبدالله بن عباس و المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۸۳؛ نظم درر السمطین: ۸۴؛ الاصابه: ۴ / ۲۴۸؛ کنز العمال: ۶ / ۳۹۱، اسد الغابه: ۳ / ۴۱۴؛ تاریخ طبری: ۲ / ۵۶.

عبدالمطلب علاقه خاصی به ابوطالب داشت؛ زیرا به جایگاه ویژه و ممتاز وی واقف بود و می دانست که او بر طریق خیرگام بر می دارد و ادامه دهنده راه سلسله پاکش از اجداد پیامبر بوده و ارزشها و موقعیت اجتماعی و سیاسی آنان را به ارث برده است.

به اکثم بن صیفی - که از معمرین بود - گفته شد: تو آگاه ترین فرد در زمان خود و حکیم ترین و حلیم ترین آنان هستی!

پاسخ داد: «چرا چنین نباشم در حالی که همنشین ابوطالب بن عبدالمطلب، هاشم، عبدمناف و قصی بوده ام. اینان سادات و فرزندان سادات و بزرگانی بوده اند که اخلاق و حلم و سروری را از ایشان آموختم و از آنان پیروی کردم». (۱)

عبدالمطلب از فرزندش ابوطالب درخواست کرد که تا کفالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را برعهده بگیرد. او هم به سفارش پدرش به شایستگی عمل کرد و پیامبر را مورد عطف و مهربانی خود قرار داد. پیامبر نه تنها مانند یکی از فرزندان او بلکه بیشتر از همه فرزندان مورد محبت عمو قرار گرفت. (۲)

ص: ۴۰

---

۱- (۱) - بحارالانوار: ۱۵/۱۵۷ به نقل از کراچکی، متوفای سال ۴۴۹ در کتابش کنزالفوائد: ۱/۱۹۲، اخبار عبدالمطلب.

۲- (۲) - سیره ابن هشام: ۱/۱۷۹، تاریخ یعقوبی: ۱/۳۳۵ باب مولد رسول الله (صلی الله علیه و آله)؛ سیره نبویه / ابن کثیر: ۱/

ابوطالب علاقه و محبت عجیبی به رسول الله (صلی الله علیه و آله) داشت به گونه ای که جز در کنار محمد (صلی الله علیه و آله) نمی خوابید و پیامبر به هر کجا که می رفت، ابوطالب هم به دنبال او می رفت.

ابوطالب در محافظت و نگهداری محمد (صلی الله علیه و آله) نهایت دقت و حوصله را به کار می برد. با محمد (صلی الله علیه و آله) غذا می خورد و هنگامی که اهل و عیال ابوطالب جمع می شدند و به تنهایی غذا می خوردند، سیر نمی شدند اما هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با ایشان غذا می خورد، همگی سیر می شدند.

هنگامی که ابوطالب و خانواده اش می خواستند که شروع به غذا کنند، ابوطالب می گفت: «صبر کنید تا فرزندم بیاید». صبر می کردند تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سر سفره بنشیند و آنگاه غذایشان اضافه می آمد؛ از این رو، ابوطالب همیشه می گفت: «محمد (صلی الله علیه و آله) مبارک و باعث برکت است».

گاهی می شد که فرزندان ابوطالب آشفته و کثیف باقی می ماندند، اما محمد (صلی الله علیه و آله) همواره از روغن و سرمه استفاده می کرد. [\(۱\)](#)

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در دامان پرمهر ابوطالب رشد و نمو یافت و او با کرامت خویش او را از آداب و رسوم جاهلیت برحذر می داشت. [\(۲\)](#)

ص: ۴۱

---

۱- (۱) - سیره نبویه، ابن کثیر: ۱ / ۲۴۲.

۲- (۲) - سیره نبویه: ۱ / ۲۴۹، فصل فی خروجه مع عمه الی الشام.



پدر فاطمه، اسد بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بود. او اولین زن هاشمی بود که با مردی هاشمی ازدواج کرد و طالب، عقیل، جعفر و علی (علیه السلام) را به دنیا آورد.

فاطمه برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) مادری می کرد و آن حضرت در دامان پرمهر و محبت وی رشد و نمو یافت. او را مادر صدا می کرد و فاطمه او را بر فرزندان خودش مقدم می داشت.

او از جمله اولین کسانی بود که اسلام آورده و به مدینه هجرت کرد. هنگامی که از دنیا رفت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را با لباس خودش کفن کرد. سپس دستور داد که قبری را برای وی حفر کنند. وقتی که به لحد رسیدند، آن حضرت با دستان خودش، لحد را حفر کرد و در لحد خوابید. آنگاه فرمود: «پروردگارا! مادرم فاطمه بنت اسد را ببخشای و حجتش را بر او تلقین کن و جای او را وسیع قرار بده».

پرسیده شد: ای رسول خدا! مشاهده کردیم چنان با فاطمه بنت اسد رفتار می کنید که تاکنون برای کسی چنین نکرده ای؟!!

فرمود: «من لباسم را به او پوشاندم تا از لباسهای بهشتی بر او بپوشانند و در قبرش خوابیدم تا خداوند جای او را وسیع قرار دهد و از فشار قبر در امان باشد، همانا بعد از ابوطالب، او بهترین رفتار را با من داشت».

فاطمه ۴۶ حدیث را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است. (۱)

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «این زن بعد از مادری که مرا به دنیا آورد، مادرم بود. ابوطالب همه چیز را فراهم می کرد و غذا تهیه می کرد و ما را بر سر سفره می نشاند و این زن، مرا بر همه مقدم می داشت». (۲)

ابن عباس می گوید:

«او اولین زنی بود که پیاده از مکه به مدینه هجرت کرد». (۳)

به هنگام خواستگاری ابوطالب از فاطمه، وی خطبه ای ایراد کرد که در آن به مقام و منزلت و جایگاه ویژه فاطمه اشاره شده است. ابوطالب در این خطبه، سیادت و شرافت خود را به حضرت ابراهیم (علیه السلام) نسبت داده و می گوید:

«حمد و سپاس، مخصوص پروردگار عرش عظیم، مقام کریم و مشعر و حطیم است؛ خدایی که ما را برگزید و از سادات و شرافتمندان قرار داد و ما را از هرگونه خیانت، مردم آزاری و عیب و نقص، منزّه گردانید...» (۴)

ص: ۴۳

---

۱- (۱) - أعلام النساء، عمر رضا کحاله: ۳۳.

۲- (۲) - المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۰۸، کتاب معرفة الصحابه، ذکر فضیلت مادر علی ابن ابیطالب.

۳- (۳) - تذکره الخواص: ۱۳؛ مقاتل الطالبیین، ابوالفرج: ۲۷.

۴- (۴) - مناقب ابن شهر آشوب: ۲ / ۱۵۱.

او ما را از ساکنان مشاعر قرار داد و ما را بر همهٔ عشیره ها برتری داد. ما از فرزندان ابراهیم و اسماعیل، برگزیدگان شایستهٔ خدای کریم هستیم...».

سپس گفت:

«هرآینه فاطمه بنت اسد را تزویج کردم و مهر را مقرر نمودم و این امر را اجرا کردم، پس همگی شاهد باشند».

اسد، پدر فاطمه گفت:

«او را به تو تزویج کردیم و بدان راضی هستیم».

سپس ابوطالب شتری را قربانی کرد و هفت روز مردم را اطعام نمود. امیّه بن ابی صلت در این باره سرود:

أغمرنا عرس ابی طالب فکان عرساً لاین الحالب

أقرأه البدو بأقطاره من راجل خفٍّ و من راکب

فنازلوه سبعة احصیت ايامها للرجل الحاسب (۱)

### جانشینی ابوطالب به جای پدرش

ابوطالب تمام مناصب و جایگاه اجتماعی پدرش را به ارث برده بود. او دارای شخصیتی ممتاز، اخلاقی نیکو، شجاع و سلیم النفس بود. در حالی که بزرگترین فرزند عبدالمطلب نبود، سیادت بنی هاشم را برعهده گرفته بود.

ص: ۴۴

---

۱- (۱) بحار النوار ۹۸/۳۵: مناقب ال ابی طالب ، ابن شهر آشوب : ۱۷۲/۲.

او با وجود فقر، سیادت قریش را برعهده گرفته بود. این در حالی است که سیادت و ریاست، به مال فراوان نیاز داشت. از این رو، گفته می‌شد: هیچ کس غیر از ابوطالب، سیادت و ریاست قریش را در حال فقر و نداری، برعهده نگرفت.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

«پدرم در حالی که فقیر بود، سیادت و آقایی قریش را برعهده گرفت، درحالی که هیچ فقیری قبل از او به سیادت نرسیده بود.» (۱)

هنگامی که وی جایگاه پدرش را به ارث برد، سقایت حجاج را به برادرش عباس بن عبدالمطلب سپرد؛ زیرا این کار، احتیاج به مال فراوان داشت و عباس ثروتمند بود.

ابوطالب، مردی دوراندیش بود که اصالت خانوادگی و تربیتی داشت. او از دودمانی بود که بر دین ابراهیم حنیف بودند. او اولین کسی بود که «قسامه» را در زمان جاهلیت برای خون عمر بن علقمه سنت گذاشت و بعدها اسلام این را امضا کرده و آن را سنت نهاد. (۲)

ابوطالب، دارای جایگاه و موقعیت ویژه ای در زمان جاهلیت بود، با این وجود، با دستان خودش چهارپایان و گوسفندان را تیمار

ص: ۴۵

---

۱- (۱) - تاریخ یعقوبی: ۱ / ۳۳۵، باب مولد رسول الله (صلی الله علیه و آله).

۲- (۲) - الأغانی: ۸ / ۵۱ - ۴۸.

می کرد و اگر نیازمندی به وی مراجعه می کرد، آنها را بدو می بخشید.

همنشین ابوطالب در زمان جاهلیت، «مسافر بن عمرو» بود. او یکی از أزواد الركب (توشه های راه) بود. بدین خاطر چنین نامیده می شدند که هر غریب، یا مسافر، یا نیازمندی را می دیدند، زاد و توشه به وی می دادند تا زمانی که از نزد آنان برود.

(۱)

### ابوطالب از دیدگاه ثابت بن جابر و اکثم

از تأیید شراً - که اسم اصلی اش «ثابت بن جابر» بود و از شاعران معروف به شمار می رفت - پرسیده شد: «سید العرب کیست؟».

جواب داد: «ابوطالب».

و گفته شده است که از اکثم پرسیدند: «ریاست و حکومت داری و سیادت را از چه کسی آموختی؟».

جواب داد: «از دارنده حلم و ادب، سید العجم و العرب، ابوطالب».

ص: ۴۶

---

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه: ۱۵ / ۲۱۹، نامه علی (علیه السلام) به معاویه و برشمردن فضیلت‌های بنی هاشم؛ سیره ابن هشام: ۱ / ۱۵۱.

۲- (۲) - بحار الانوار: ۳۵ / ۱۳۳.

ابوطالب، خالصانه و با جان و دل از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) محافظت می کرد. او آینده ای روشن و بزرگ را برای محمد (صلی الله علیه و آله) انتظار می کشید. او لحظه ای از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) غافل نبود و در کارهای مهم با او مشورت می کرد.

هنوز دوازده سال از عمر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نگذشته بود که ابوطالب تصمیم به مسافرت تجارتي به شام گرفت. هنگامی که آماده سفر شده بود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) افسار مرکب او را گرفت و در حالی که چشمهایش پر از اشک بود، گفت:

«عموجان، مرا به که می سپاری، در حالی که نه پدر و نه مادری دارم؟».

وقتی که نگاه ابوطالب به چشمان اشکبار محمد (صلی الله علیه و آله) افتاد، بدون لحظه ای تاقل و تفکر، تصمیم گرفت که برادرزاده اش را همراه خود ببرد. او در مسیر شام، کرامات بسیاری را از محمد (صلی الله علیه و آله) مشاهده کرد و حتی در این مورد، قصیده ای را سرود:

«همانا پسر آمنه حضرت محمداً (صلی الله علیه و آله) پیش من از فرزندانم برتر و مقدم تر است.»

پس از آن که محمداً به سنّ جوانی رسید، ابوطالب در این فکر بود که شغلی برای او فراهم کند. او به محمداً (صلی الله علیه و آله) پیشنهاد کرد که با اموال خدیجه بنت خویلد تجارت کند. خدیجه، زنی با شخصیت و ثروتمند بود که عده ای با اموال او تجارت می کردند، یا به صورت مضاربه اموالش را در اختیار می گرفتند.

ابوطالب، به پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«برادرزاده ام! این خدیجه بنت خویلد است که بیشتر مردم از اموال وی سود می برند. او به دنبال مرد امینی است که با اموالش تجارت کند. اگر پیش وی بروی و خودت را معرفی کنی، به سرعت تو را بر دیگران ترجیح خواهد داد؛ زیرا پاکی و طهارت و امانت تو را شنیده است.»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به خاطر مناعت طبع و بزرگواریش، دوست نداشت که خودش دنبال خدیجه برود؛ از این رو، به عمویش فرمود:

«شاید خودش کسی را به دنبال من بفرستد.»

ص: ۴۸

خدیجه از آنچه بین محمد و عمویش رد و بدل شده بود، آگاهی یافت. او فوراً کسی را به دنبال محمد (صلی الله علیه و آله) فرستاد که بگوید:

«راست گویی، امانت داری و اخلاق کریمانه ات باعث شده است که به سراغ تو بیایم. من دو برابر آنچه به دیگران می دادم، به تو می دهم و دو غلام را می فرستم که در این سفر، زیر دست تو باشند و تو را کمک کنند».

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جریان را به اطلاع عمویش رسانید.

ابوطالب گفت:

«این رزق را خدا برای ما فرستاده است».<sup>(۱)</sup>

خدیجه، از بزرگ منشی این جوان قریشی و اخلاق کریمانه اش و قدرت تجاری اش به شگفت آمده بود؛ از این رو، تصمیم گرفت که بیش از مبلغ قرار داد، به وی بدهد، اما پیامبر (صلی الله علیه و آله) به همان مقداری که در ابتدا مقرر شده بود، اکتفا کرد. او پس از آن که مزد خود را تحویل گرفت، به سوی خانه عمویش رفت و همه آن را به وی تقدیم کرد تا برای آسایش خانواده اش مصرف کند.

ابوطالب از این که برادرزاده اش و باقیمانده عبدالمطلب و برادرش عبدالله، او را کمک و یاری کرده است، بسیار خوشحال شد و اشک شوق از چشمانش سرازیر شد. او از این که برادرزاده اش در این سفر تجارتی، سود فراوانی برده بود، خوشحال بود و تصمیم

ص: ۴۹

---

۱- (۱) - سیره حلبیه: ۱/ ۱۳۳، باب سفره (صلی الله علیه و آله) الی الشام ثانیاً؛ الکامل فی التاریخ: ۲/ ۲۴.



گرفت که دو شتر به محمد (صلی الله علیه و آله) بدهد تا با آنها مسافرت و تجارت کند تا اوضاع مالی اش بهتر شود.

در همین اوضاع، محمد (صلی الله علیه و آله) تصمیم به ازدواج گرفت و عمویش را در جریان گذاشت. خدیجه را برای محمد (صلی الله علیه و آله) انتخاب کردند و ابوطالب به همین مناسبت، خطبه ای ایراد فرمود: [\(۱\)](#)

«حمد و سپاس خدایی را است که ما را از ذریه ابراهیم و اسماعیل قرارداد. حمد و سپاس خدایی را که ما را از ساکنان حرم و بیت الحرام و از حاکمان بر مردم قرارداد. همانا برادرزاده ام محمد بن عبدالله با هیچ جوان قریشی مقایسه نمی شود، مگر این که از جهت عقل و فضل و کمالات برتر است. اگرچه از جهت مالی ثروتمند نیست، اما مال، سایه ای گذرا و امانتی است که از آدم گرفته می شود. او به خدیجه بنت خویلد تمایل دارد و خدیجه نیز به او تمایل دارد. هر مقدار مهریه که بخواهید، از مال خویش می دهم. به خدا قسم! که او آینده ای روشن و مقامی جلیل خواهد داشت.» [\(۲\)](#)

این خطبه در بردارنده اموری است که میزان اندیشه و شخصیت ابوطالب را نشان می دهد:

ص: ۵۰

---

۱- (۱) - تاریخ یعقوبی: ۱ / ۳۴۱، باب تزویج خدیجه بنت خویلد.

۲- (۲) - شرح نهج البلاغه: ۱۴ / ۷۰، نامه ۹؛ الحجیه علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب: ۲۱۴؛ الوفاء باحوال المصطفی، ابن جوزی: ۱ / ۲۳۸؛ تاریخ ابن خلدون: ۲ / ۷۱۲؛ تاریخ یعقوبی: ۱ / ۳۴۱.

۱- او اشاره کرده است که خودش و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از ذرّیه ابراهیم خلیل و بر دین حنیف و یکتاپرستی هستند.

۲- به قداست کعبه و سمبل توحیدی آن، اعتراف می کند.

۳- اشاره می کنند که ریاست بر قریش، بر اساس تقدیر و لطف الهی بوده است، نه بر اساس بت پرستی، یا ثروت‌مندی، یا... .

۴- ابوطالب معتقد است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) انسانی است که هیچ یک از جوانان قریش با وی قابل مقایسه نیستند و این بر اساس قرابت یا عصیّت نبوده است بلکه به خاطر آگاهی و شناخت از شخصیت ویژه ممتاز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده است.

۵- ابوطالب، معیارهای اخلاقی و ارزشی را بیان می کند که به واسطه آنان محمد (صلی الله علیه و آله) بر دیگران برتری دارد و این ناشی از قدرت درک و فهم اصیل ابوطالب و ایمانش به این ارزشها می باشد که رسالت اسلامی بعدها بر پایه همین ارزشها بنیانگذاری شد.

۶- ابوطالب، با وجود فقر مالی، متعهد می گردد که آنچه را محمد (صلی الله علیه و آله) نیاز دارد، پردازد؛ بنابراین، تنها اوست که برای ازدواج محمد (صلی الله علیه و آله) اقدام می کند.

بدیهی است که علاقه و ایمان ابوطالب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ناشی از علاقه خونی و نسبی نبوده و عصیّت باعث نشده است که در هر شرایطی از آن حضرت حمایت کند. اگر چنین بود، چرا عموی دیگرش ابولهب از وی حمایت و محافظت نمی کرد؟ چیزی که در ذهن ابوطالب مستقر شده بود و قلبش بدان گواهی می داد، مجد و

عظمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و آینده الهی بود و این که ابوطالب از پدرش عبدالمطلب شنیده بود که نبوت در ذریه اش قرار داده شده است.

علاوه بر این، راهبان به آینده روشن محمد (صلی الله علیه و آله) اشاره می کردند؛ چنان که یک راهب به وی گفت:

«برادرزاده ات را به سرزمین خودش بازگردان و او را از یهودیان دورنگه دار. به خدا قسم! که اگر او را ببینند و آنچه را که من شناختم، بشناسند، شری به او می رسانند. این برادرزاده ات، شأن و مقام بزرگی پیدا خواهد کرد. او را به سرعت به سرزمین خودش بازگردان» (۱).

با این توضیحات، روشن می شود که علاقه و محبت ابوطالب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ناشی از عقیده دینی وی بوده است؛ زیرا او بر دین پدرش عبدالمطلب بوده است. و هنگامی که از علی (علیه السلام) سؤال شد که آخرین اوصیا کیست؟ فرمود: «پدرم» (۲).

علی بن یحیی بطریق، سرّ علاقه ابوطالب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را چنین بیان می کند:

«اگر به خاطر نبوت و اسرار آن نبود، هرگز شخصی مثل ابوطالب که شیخ قریش و رئیس و شریف آنان بود، به مدح برادرزاده اش که جوانی بیش نبود، نمی پرداخت» (۳).

ص: ۵۲

۱- (۱) - سیره نبویه، ابن هشام: ۱/ ۱۸۲، قصه بحیرا.

۲- (۲) - الغدیر: ۷/ ۳۸۹ ح ۱۴؛ تاریخ یعقوبی: ۲/ ۲۶؛ طبقات ابن سعد: ۱/ ۱۰۶.

۳- (۳) - عقیده ابی طالب، سید طالب الرفاعی: ۱۶.

هنگامی که آن حضرت به پیامبری مبعوث شد و مأمور گردید تا نزدیکترین عشیره خود را به اسلام دعوت کند، خانواده ابوطالب را به اسلام دعوت کرد و این خانواده به تدریج به وی ایمان آوردند.

ابوطالب، یگانه فردی بود که به خاطر موقعیت و جایگاه ویژه اش می توانست از پیامبر(صلی الله علیه و آله) و اسلام دفاع کند و بر قریش تأثیر بگذارد و علاوه بر آن، حرفهایش برای بنی عبدالمطلب و بنی هاشم نافذ باشد. ابوطالب برای حمایت از پیامبر(صلی الله علیه و آله) روشهای گوناگونی را به کار برد و اگر در این زمینه تحقیقی صورت گیرد، معلوم می شود که حمایت وی از اسلام تا چه حدی تأثیرگذار بوده است.

### **روشهای حمایت ابوطالب از پیامبر(صلی الله علیه و آله)**

#### **روش اول**

شناخت ابوطالب از قریش، همانند شناخت دیگران نبوده است. او به خاطر جایگاه ویژه ای که در میان قریش داشت، به اخلاق و رفتار ایشان کاملاً آگاه بوده و نقاط قوت و ضعف آنها را می شناخت. همچنین به خاطر آن که سیادت قریش را به عهده داشت، چگونگی تصمیم گیریها و موضعگیریهای سیاسی و اجتماعی آنان را می شناخت.

ابوطالب، تصریح می کرد که بر دین پدرش عبدالمطلب است و این با ایمان جدیدش هیچ منافاتی نداشت، اما دشمنان از همین تصریح وی چنین برداشت می کردند که او به دین جدید ایمان

نیاورده است. از سوی دیگر ابوطالب درصدد بود که از موقعیت و جایگاه اجتماعی خود برای حمایت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) استفاده کند. بدون شک، قریش می دانست که خطر در خانه ابوطالب کمین کرده است؛ زیرا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و پسرعموهایش در این خانه پناه گرفته اند. (۱)

عقیل ابن ابی طالب می گوید:

«قریش پیش پدرم آمدند و گفتند: برادرزاده ات ما را اذیت می کند و دین و کعبه و دیار ما را به مسخره می گیرد. او سخنانی می گوید که از شنیدن آن کراهت داریم. اگر می توانی او را از این اقوال و رفتار منصرف کن.»

پدرم گفت: ای عقیل! پسرعمویت را پیدا کن و این جا بیاور. من به سراغ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رفتم و با هم پیش ابوطالب رفتیم. پدرم فرمود: ای برادرزاده ام! به خدا قسم! همیشه از من حرف شنوی داشته ای. عده ای از قوم تو آمده اند و گمان می کنند که تو، دین و کعبه ایشان را مسخره می کنی و سخنانی می گویی که از آن کراهت دارند و اذیت می شوند».

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چشمانش را به آسمان دوخت و فرمود:

«به خدا قسم! من نمی توانم آنچه را که از سوی خدا بدان مأمور شده ام، کنار بگذارم. اگرچه از این خورشید، آتش بپا کنند و مرا در آن بیندازند».

ص: ۵۴

ابوطالب گفت:

«به خدا قسم! هیچ گاه دروغ نگفته است. بروید و راه رشد را در پیش بگیرید».<sup>(۱)</sup>

و هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) خطاب به قومش فرمود:

«چه کسی وزیر و همکار من در ابلاغ رسالت الهی می شود و دعوت مرا اجابت می کند تا برادرم باشد و بهشتی گردد؟».

علی(علیه السلام) درباره این حادثه می فرماید: گفتم:

«من، ای رسول خدا! در حالی که کم سن و سال ترین و کوچکترین آنان بودم و همه افراد ساکت بودند».

پس از آن با تمسخر به ابوطالب گفتند:

«آیا نمی بینی که پسرت چه می گوید؟».

پدرم گفت:

«او را راحت بگذارید. او جز خیر و نیکی از پسر عمویش ندیده است».<sup>(۲)</sup>

و در روایتی آمده است:

ص: ۵۵

---

۱- (۱) - این را بخاری در کتاب تاریخ خود آورده است. و در ذخائر العقبی: ۲۱۳ آمده است. جالب این است که ابن کثیر، قسمت اخیر جمله ابوطالب را در کتاب تاریخ خود: ۷۲ / ۲ حذف کرده است؛ چون بر ایمان ابوطالب دلالت می کند (سیره حلبیه: ۳۰۳/۱).

۲- (۲) - طبقات ابن سعد: ۱/ ۱۸۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر: ۴۲ / ۴۶.

«وقتی پیامبر(صلی الله علیه و آله) خواست حرف بزند، ابولهب به او اعتراض کرد. در این حال ابوطالب گفت: ساکت باش ای اعور (یک چشم نابینا)! تو را چه به این حرفها؟ سپس فرمود: هیچ کس حق ندارد از این مجلس برخیزد، پس همگی نشستند و آنگاه به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) عرض کرد: ای آقای من! برخیز و آنچه را که دوست می داری بگو و رسالت خدای خودت را ابلاغ کن که تو صادق و مورد تصدیق هستی».<sup>(۱)</sup>

## روش دوم

در عین حالی که ابوطالب از جایگاه و موقعیت خویش جهت حمایت از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) و اسلام استفاده می کرد و گفتگوهای خود را با قریش ادامه می داد، از سوی دیگر، فرزندانش: طالب، عقیل، جعفر و علی(علیه السلام) را تشویق و تحریض می کرد که همواره کنار رسول خدا(صلی الله علیه و آله) باشند و از او محافظت نمایند و از آیین او پیروی کنند. حتی روزی از علی(علیه السلام) که اولین مردی بود که اسلام آورده بود، سؤال کرد:

«این چه دینی است که آن را پذیرفته ای؟».

عرض کرد:

ص: ۵۶

---

۱- (۱) - لسان العرب: ۴/ ۶۱۶، النهایه، ابن اثیر: ۳/ ۳۱۹.

«پدرم! به خدا و رسولش ایمان آورده و آنچه را از سوی خدای متعال آورده بود، تصدیق کردم و همراه او نماز خوانده و از او پیروی کردم».

ابوطالب فرمود:

«همواره ملازم پسر عمویت باش». (۱)

و در روایتی آمده است که فرمود:

«ای فرزندانم! همواره در کنار پسر عمویت باش و بدان که از هر شرّ و بدی در حال و آینده مصون خواهی بود».

سپس این شعر را خواند:

«همیشه همراه محمد (صلی الله علیه و آله) باش و با جان و دل از او دفاع کن».

ابوطالب در شعر دیگری می گوید:

«همانا علی و جعفر پناهگاه من هستند. هنگام مشکلات و سختیهای روزگار، شما پسر عمویتان را یاری کنید و او را تنها نگذارید؛ چرا که او برادرزاده پدری و مادری من است». (۲)

اینها بدان معنا نیست که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) امر رسالت را از عمویش مخفی داشته و او ناگهان با ایمان علی (علیه السلام) مواجه شده است، البتّه امکان دارد که چگونگی نماز و طریق آن را ناگهان متوجه شده

ص: ۵۷

---

۱- (۱) - سیره ابن هشام: ۲۴۷/۱. او گفته است که علی (علیه السلام) اولین مسلمان بوده است؛ تاریخ طبری: ۲/۲۱۴؛ عیون

الاثار: ۱/۹۴؛ الاصابه: ۴/۱۱۶؛ أسنی المطالب: ۱۰.

۲- (۲) - شرح ابن ابی الحدید: ۱۴/۷۶-۷۵.



باشد، امّا پشتیبانی و حمایت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از سوی ابوطالب، تأکیدی برای عزم علی (علیه السلام) در حمایت از آن حضرت بود. شاهد این مدّعا آن است که وقتی ابوطالب، مشاهده کرد که علی (علیه السلام) در سمت راست پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نماز ایستاده است، به جعفر فرمود: برو سمت چپ پسرمویت بایست و نماز بخوان و البتّه جعفر کمی پس از برادرش علی (علیه السلام) اسلام آورده بود. (۱)

## روش سوّم

ابوطالب تشخیص داده بود که لازم است در مقابل قریش ایستادگی کند و تسلیم خواسته های آنان نشود؛ از این رو، سیاستی مبتنی بر حکمت و عقل در پیش گرفته بود تا مؤثر و مفید باشد. او نقاط ضعف و قوت قریش را کاملاً می شناخت و مطمئن بوده که اگر به خدا توکل کند و از او کمک بخواهد، خداوند او را کفایت خواهد کرد.

او به برادرش حمزه سفارش می کند که از خدا کمک بخواهد و از قریش و سخنان و شایعه پراکنیهای ایشان درباره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ترسی به دل راه ندهد.

ص: ۵۸

---

۱- (۱) - اسد الغابه: ۱ / ۳۴۱ شرح حال جعفر ابن ابی طالب، شماره ۷۵۹؛ شرح ابن ابی الحدید: ۳ / ۳۱۵؛ الاصابه: ۴ / ۱۱۶، شرح حال ابوطالب، شماره ۶۸۵؛ السیره الحلیّه: ۱ / ۲۸۶، أسنی المطالب: ۶.

ابوطالب در صدد بود که برادرش را نسبت به تهمت‌ها و شایعه‌ها آگاه کند تا فریب قریش را نخورد و با عزم راسخ، اسلام را بپذیرد. سپس برای ابراز شادی و سرور خود از اسلام آوردن حمزه و این که باید با جان و دل از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حمایت کرد، اشعاری را سرود:

فصبراً أبايعلى على دين أحمد و كُنْ مظهراً للدين و فقت صابراً  
و حُطَّ مَنْ أتی بالحق من عند ربّه بصدق و عزم لا تكن حمزُ كافرأ  
فقد سَرَنِي اذ قلت انك مؤمن فكن لرسول الله فى الله ناصرأ  
و بار قریشاً بالذى قد اتيته جهارأ و قل: ما كان احمد ساحراً (۱)

«ای ابویعلی! به دین احمد، صابر باش و پشتیبان دین باش که اگر صبور باشی، موفق خواهی شد».

«و کسی که به حقیقت از سوی خدا آمده است، با صداقت و عزم راسخ به او ایمان بیاور و از کافران نباش».

«وقتی که شنیدم ایمان آورده‌ای، بسیار خوشحال شدم، پس برای خدا از فرستاده خدا حمایت کن».

«قریش را از اسلام خویش آگاه کن و با صدای بلند بگو: هر آینه احمد یک ساحر نیست».

ص: ۵۹

با همین عقیده است که وقتی علی (علیه السلام) از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دعوت به اسلام می شود، از پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجازه می خواهد تا قضیه را با پدرش در میان بگذارد و می گوید:

«یا رسول الله! حتی امضی و أستاذن والدی».

«ای پیامبر خدا! اجازه بدهید که پیش پدرم بروم و از او اجازه بگیرم».

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که به ایمان و عقیده ابوطالب باور داشت، فرمود:

«إذهب سیأذن لک».

«برو، او به تو اجازه خواهد داد».

این کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ایمان ابوطالب اشاره دارد و این مطلب را می رساند که آن حضرت می دانست که ابوطالب او را تأیید خواهد کرد. در غیر این صورت، جایز نبود که از کافری برای مسلمان شدن اجازه گرفته شود! ابوطالب در جواب علی (علیه السلام) گفت:

«ای فرزندم! می دانی که محمد (صلی الله علیه و آله) از زمانی که بوده امین خداوند بوده است. پیش او برو و از او پیروی کن که به فلاح و رستگاری خواهی رسید».<sup>(۱)</sup>

ص: ۶۰

---

۱- (۱) - الغدير: ۳۵۶ / ۷، به نقل از ابی بکر شیرازی در کتاب تفسیرش.

ابوطالب از نفوذ اجتماعی خویش برای حمایت از تازه مسلمانان استفاده می کرد. هنگامی که مسلمانان اولیه در اثر فشارهای طاقت فرسای قریش، مجبور به مهاجرت به حبشه شدند، قریش که نمی توانستند راحتی و آسایش مسلمانان را در حبشه ببینند، جلسه ای مشورتی تشکیل دادند. در این جلسه قرار شد که دو نفر را که سخن دان و حاضر جواب هستند، همراه با هدایایی پیش نجاشی بفرستند. آنان عمرو بن عاص بن وائل و عبدالله بن ابی ربیع را با هدایایی پیش نجاشی فرستادند. این دو پیش نجاشی به بدگویی از پیامبر و مسلمانان پرداختند و از نجاشی درخواست کردند تا جعفر ابن ابی طالب و بقیه مسلمانان را به قریش تحویل دهد.

ابوطالب که از نقشه قریش آگاه شده بود و رابطه دوستانه ای با نجاشی داشت، شعری را در تعریف و تمجید نجاشی سرود و آن را برای نجاشی فرستاد. او در این اشعار به مرام و منش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و فرزند خودش جعفر و بقیه مسلمانان اشاره کرد و از نجاشی درخواست کرد تا از مسلمانان به خوبی پذیرایی کند. (۱)

نجاشی به همین اکتفا نکرد و در نامه ای دیگری نجاشی را به اسلام دعوت کرد. او در ضمن اشعاری گفت:

ص: ۶۱

---

۱- (۱) - اعیان الشیعه: ۸ / ۱۱۹، حیاة ابوطالب؛ سیره ابن هشام: ۱ / ۳۳۳؛ سید المرسلین، سبحانی: ۱ / ۴۵۹.

ليعلم خيار الناس أنّ محمّداً نبى كموسى او المسيح بن مريم

اتانا بهدى مثل الذى أتياه فكلُّ «بأمرالله يهدى لمعصم (1)

«هر آينه بهترين مردم بايد بدانند كه محمّد، فرستاده و پيامبرى همانند موسى و عيسى (عليهم السّلام) است».

«او آيينى همانند آيين آن پيامبران آورده است و همه آنان به دستور خدا براى هدايت مردم آمده اند».

## روش پنجم

ابوطالب، با درايت و زيركى، اتّحاد و وحدت قریش عليه مسلمانان را خدشه دار مى کرد. او با نفوذى كه در سران قبایل و قریش داشت، آنان را به حمايت از پيامبر (صلى الله عليه و آله) يا حدّ اقل بي طرفى نسبت به او دعوت مى کرد.

ابولهب از سران قریش به شمار مى رفت. ابوطالب در ضمن اشعارى، (2) او را به همكارى و همراهى با فرزندان عبدالمطلب دعوت مى کرد و از او مى خواست كه تصميمات و موضعگيرى سران قریش را درباره مسلمانان خدشه دار كند.

ص: ۶۲

---

۱- (۱) - ديوان ابى طالب: ۷۸.

۲- (۲) - ديوان ابى طالب: ۷۸.

اگرچه ابولهب اسلام نمی آورد و از مسلمانان حمایت نمی کرد، اما لاقلاً با توصیه ها و تهدیدهای ابوطالب، مقداری از شدت دشمنی اش کاسته می شد و اتحاد سران قریش را خدشه دار می کرد.

ابوطالب، قریش را تهدید می کرد که اگر به محمّد و اصحابش آسیبی برسانند، قبایل و عشایر هم پیمان خود را به جنگ با قریش دعوت خواهد کرد. او در شعری می گوید:

و لَسْنَا نَمِلُّ الْحَرْبَ حَتَّى تَمَلَّنَا وَ لَانَشْتَكِي مَا قَد يَنْوِبُ مِنَ النُّكْبِ (۱)

«ما کسانی نیستیم که از جنگ خسته شویم و از سختیها و مشکلات جنگ، شکوه نماییم».

عبّاس بن عبدالمطلب، به قدرت و جایگاه ویژه ابوطالب ایمان داشت. او می دانست که ابوطالب نسبت به اوضاع و احوال قریش کاملاً آگاه است و بهترین کسی است که می تواند از رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مقابل خطرات قریش حمایت و پشتیبانی کند؛ از این رو، وقتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به عمویش عبّاس فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِإِظْهَارِ أَمْرِي وَ قَدْ أَنْبَأَنِي وَ أَسْتَبْأَنِي فَمَا عِنْدَكَ؟».

«همانا خداوند به من دستور داده است که امر خویش را آشکار سازم. به من بگو که تو چه خواهی کرد؟».

ص: ۶۳

عبّاس به وی عرض کرد:

«ای برادر زاده ام! تو می دانی که قریش حسودترین مردم نسبت به فرزندان عبدالمطلب هستند و تا وقتی که این خصلت را دارند، به شدّت به مقابله با تو و رسالت تو برخوانند خاست؛ بنابراین، پیش ابوطالب برو که او بزرگترین عموی تو است و اگر تو را یاری نکند، تو را تنها نمی گذارد و تو را تسلیم نخواهد کرد».

آنان با هم به سوی ابوطالب رفتند. وقتی که ابوطالب آنان را دید، گفت:

«گمان می کنم که برای کار خیری آمده اید. چه چیز باعث شد تا در این وقت پیش من بیایید؟!».

عبّاس، آنچه را که رخ داده بود، تعریف کرد. ابوطالب رو به محمّد(صلی الله علیه و آله) کرد و گفت:

«برو و امر خود را آشکار کن. ای برادر زاده ام! بدان که تو جایگاه و مقام رفیعی خواهی داشت. هیچ زبانی تو را سرزنش نخواهد کرد، مگر آن که زبانهای تیزتر و بَرّنده تر آنها را جواب خواهند داد و شمشیرهای بَرّنده آنها را قطع خواهند کرد. بدان که تمام عرب، مطیع تو خواهند شد، هر آینه پدرم که تمام کتابها را خوانده بود، می گفت: از صلب من پیامبری ظهور خواهد کرد. دوست دارم که

زمان ظهورش را درك كنم و به او ايمان بياورم. هر کدام از فرزندان من كه او را درك كردند، بايد به او ايمان بياورند». (۱)

ص: ۶۵

---

۱- (۱) - مواهب الوهاب: ۱۹۵ - ۱۹۴؛ نهاية الطلب و غاية السؤل في مناقب آل الرسول، ابراهيم بن محمد دينورى.





ابوطالب در طول ۴۲ سال، سرپرستی و حمایت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را عهده دار بود. پس از آن که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به پیامبری مبعوث شد، حمایت و پشتیبانی ابوطالب از محمد (صلی الله علیه و آله) شدت بیشتری یافت. قریش در ابتدا شدت عمل به خرج نمی دادند؛ زیرا از طرفی محمد (صلی الله علیه و آله) به خدایان ایشان کاری نداشت و از سوی دیگر، ابوطالب با تمام قوا از آن حضرت پشتیبانی می کرد.

پس از آشکار شدن دعوت و عیجویی از بتها، قریش سکوت و بی تفاوتی را به مصلحت ندیدند و مقابله شدیدی را با مسلمانان آغاز کردند. آنان در صدد بودند که با ترفندی، محمد را از بنی هاشم جدا کنند؛ زیرا در این صورت از میان برداشتن و کشتن او کار آسانی بود، اما بنی هاشم به دعوت و درخواست ابوطالب، اعلام کرده بودند که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حمایت خواهند کرد و هرگونه گزند به وی، به منزله اعلان جنگ با بنی هاشم است و آتش آن خاموش نمی شود تا بنی هاشم و دشمنانشان با هم از بین بروند. (۱)

ص: ۶۷

قریش، جلسات متعددی برگزار کردند و در هر جلسه به دنبال راه حلی می گشتند تا رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را از عمویش جدا کنند و او را از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب دور سازند تا بتوانند جلوی پیشرفت روز افزون اسلام را بگیرند.

آنان تصمیماتی گرفتند که برخی از آنها عبارتند از:

۱- پیش ابوطالب بروند و از او بخواهند که دست از حمایت محمد بردارد و اگر قبول نکرد، او را تهدید کنند. علاوه بر این، جوانی خوش چهره و زیبا به نام عماره بن ولید بن مغیره را آوردند و به ابوطالب گفتند:

«این عماره را به فرزندی بگیر و از عقل و بازوی او استفاده کن و محمد را که با دین تو و پدران مخالفت ورزیده و بین قریش اختلاف انداخته و خواب ایشان را آشفته گردانیده را به ما تسلیم کن تا او را بکشیم! ما یک مرد را در مقابل یک مرد معاوضه می کنیم».<sup>(۱)</sup>

این تلاش مذبحانه، نکات زیر را بیان می کند:

الف: عدم قدرت قریش بر جنگ مسلحانه با ابوطالب، اگر سران قریش این جرأت و قدرت را داشتند که بدون موافقت ابوطالب،

ص: ۶۸

---

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۵۵ / ۱۴، کتاب ۹، از نامه های حضرت علی (علیه السلام) به معاویه؛ طبقات ابن سعد: ۲۰۲ / ۱، ذکر ممشی قریش الی ابی طالب.

محمد را به قتل برسانند، هر آینه این کار را می کردند، اما آنان از انتقام سخت ابوطالب می ترسیدند.

ب: در باور قریش این بود که محمد(صلی الله علیه و آله) به منزله پسر ابوطالب است؛ از این رو، عماره را آورده بودند تا به عوض محمد(صلی الله علیه و آله) او را به فرزندی قبول کند.

ج: این تلاش ایشان برای این بود که ابوطالب را بی طرف کنند و به مقابله و قتل محمد اقدام کنند و نیز در صدد اعلام این مطلب بودند که در مقابل مبارزه طلبی ابوطالب، ساکت نخواهند نشست.

د: عدم تصریح قریش نسبت به کفر یا اسلام ابوطالب و گویی که مبارزه طلبی و پشتیبانی همه جانبه ابوطالب، جایی برای سکوت باقی نگذاشته بود.

۲- هتک حرمت رسول خدا و اهانت به او. در روزی از روزها پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به سوی کعبه آمد تا در کنار آن نماز بخواند. او مشغول نماز شد و در همین حال ابوجهل - که لعنت خدا بر او باد - گفت:

«چه کسی بر می خیزد تا نماز این مرد را باطل کند؟».

ابن زبیری برخاست و شکمه و مقداری خون برداشت و به صورت پیامبر(صلی الله علیه و آله) ریخت. به دنبال آن رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نماز خود را شکست.

۳- مقررات صحیفه، همان بندهایی بودند که قریش براساس آنها بر ضد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) متحد و متعهد شده بودند که عبارت بود از:

الف: هیچ کس با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب ازدواج نکند.

ب: هیچ گاه صلحی با آنان امضا نشود.

ج: با آنان داد و ستد نشود.

د: مورد رحم و عطف قرار نگیرند تا وقتی که محمد(صلی الله علیه و آله) را تحویل دهند.

این پیمان نامه به خط منصور بن عکرمه نوشته شد و در اول محرم سال هفتم هجری در کعبه آویخته شد و این جلسه در میان بنی کنانه تشکیل شده بود.

### مواضع ابوطالب در مقابل اقدامات سران قریش

#### اقدام اول

ابوطالب، درخواست قریش مبنی بر تحویل دادن محمد(صلی الله علیه و آله) به قریش و قبول عماره بن ولید به فرزندخواندگی را به شدت رد کرد و گفت:

«به خدا سوگند! پیشنهاد بدی به من می کنید؛ فرزندتان را به من می دهید تا برایتان بزرگ کنم و از او محافظت نمایم و در مقابل، فرزندم را می گیرید تا به قتل برسانید؟! به خدا قسم! چنین چیزی امکان ندارد.»

مطعم بن عدی بن نوفل گفت:

ص: ۷۰

«ای ابوطالب! به خدا قسم! قوم تو، راه انصاف را در پیش گرفته و سعی می کنند تا راهی در پیش بگیرند که تو راضی باشی. حال چرا هیچ یک از پیشنهادهای آنان را نمی پذیری؟».

ابوطالب به مطعم گفت:

«به خدا قسم! راه انصاف را پیش نگرفته اید، اما تو مردم را جمع کرده ای تا علیه من متحد شوند و مرا خوار و ذلیل کنند. حال هر کاری می خواهی بکن».

ابوطالب درباره این پیشنهاد قریش و سخنانی که بین او و مطعم رد و بدل شده بود، شعری را سرود که موضعگیری اش را در خصوص رسالت پیامبر، بیان می کند.

### اقدام دوّم

ابوطالب، برخورد زشت عبدالله بن زبعرى را که به تحریک ابوجهل صورت گرفته بود، بی جواب نگذاشت. به مجرد آن که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیش عمویش رفت و فرمود:

«ای عمو! ببین با من چه کرده اند؟».

ابوطالب برخاست و گفت:

«چه کسی چنین کرده است؟».

جواب داد:

«ابن زبعرى».

ص: ۷۱

ابوطالب، شمشیرش را برداشت و همراه پیامبر(صلی الله علیه و آله) به سوی جمع مخالفان حرکت کرد. ابوطالب می دانست که چه کسی این کار زشت را انجام داده است. هنگامی که جمع حاضر، ابوطالب را دیدند که پیش می آید، خواستند که از جایشان برخیزند، اما ابوطالب با صدای بلند گفت:

«اگر کسی از جای خودش برخیزد، با این شمشیر او را سرجایش می نشانم».

همگی نشستند تا ابوطالب پیش آمد. سپس رو به محمد(صلی الله علیه و آله) کرد و پرسید: «پسرم! کدام یک این کار زشت را انجام داده اند؟».

پاسخ داد:

«عبدالله بن زبیری».

پس ابوطالب مقداری محتویات شکمبه و خون از همان جا برداشت و به صورت و ریشها و لباسهایشان مالید و به آنان بد و بیراه گفت. (۱)

### اقدام سوّم

روزی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از منزل ابوطالب خارج شد و تا مدّتی بازنگشت. ابوطالب و عموهایش به خانه ابوطالب رفتند، ولی او را

ص: ۷۲

نیافتند. ابوطالب فوراً تعدادی از جوانان بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را جمع کرد و از آن جا که احتمال می داد قریش رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را به قتل رسانده باشد، به آنان گفت:

«هر کدام از شما خنجر برّنده ای بردارد، سپس همراه من به مسجدالحرام بیاید. هر کدام از شما کنار یکی از بزرگان قریش بنشیند که از جمله ایشان ابن حنظلیه؛ یعنی ابوجهل است که در صورت کشته شدن محمّد(صلی الله علیه و آله) نباید زنده بماند».

جوانان گفتند:

«هر کاری که شما دستور بدهید، انجام می دهیم».

در همین حال که عده ای در حال جستجو بودند، زید بن حارثه آمد و ابوطالب را در پریشانی و اضطراب دید. ابوطالب از او پرسید:

«ای زید! آیا برادرزاده ام را ندیده ای؟».

جواب داد:

«کمی پیش با وی بودم».

ابوطالب گفت:

«به منزل نمی روم تا او را زنده و سالم ببینم».

زید به سرعت پیش رسول خدا(صلی الله علیه و آله) رفت. آن حضرت در یکی از منازل نزدیک صفا در حال صحبت با یارانش بود. زید او را از جریان مطلع کرد. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به سرعت به سوی عمویش ابوطالب آمد.

ص: ۷۳



ابوطالب گفت:

«کجا بودی ای برادر زاده ام؟! آیا حالت خوب بوده است؟».

جواب داد:

«بله».

گفت:

«به خانه ات برو».

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به سوی خانه اش رفت. پس از آن ابوطالب، رو به قریش کرد و گفت:

«ای جماعت قریش! آیا می دانید که چه تصمیمی برای شما گرفته بودم؟».

گفتند:

«نه».

او آنان را در جریان ماجرا گذاشت و به جوانان بنی هاشم و بنی عبدالمطلب گفت:

«خنجرهای خود را آشکار سازید».

آنگاه همه جوانان خنجرهای خود را نمایان ساختند.

ابوطالب با شجاعت و صلابت گفت:

«به خدا قسم! اگر محمد(صلی الله علیه و آله) را کشته بودید، هیچ کدام از شما را زنده نمی گذاشتم و تا آخرین قطره خون با شما می جنگیدیم».

ص: ۷۴

افرادی که در آن جا حاضر بودند، خیلی ترسیدند و ابوجهل بیش از همه ترسیده بود. (۱)

#### اقدام چهارم

ابوطالب که اصرار بیش از حدّ قریش را می دید، به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) عرض کرد:

«ای برادرزاده ام! قریش پیش من آمده و چنین و چنان گفته اند. به من و خودت رحم کن و باری را که طاقت آن را ندارم، بر دوش من نگذار.»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به صراحت به عمویش فرمود که راه خودش را ادامه خواهد داد و برای نشان دادن عزم خویش فرمود:

«عموجان! اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند تا دست از ابلاغ رسالتم بردارم، چنین نخواهم کرد تا خداوند این امر را ظاهر کند، یا در راه آن کشته شوم.»

سپس اشکهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جاری شد و گریه کرد. آنگاه برخاست تا برود، مقداری که رفت، ابوطالب او را صدا کرد و گفت:

ص: ۷۵

---

۱- (۱) - الطبقات الکبری، ابن سعد: ۱/ ۲۰۳ - ۲۰۲، ذکر ممشی قریش الی بنی هاشم؛ الطوائف: ۸۵.

«پسر برادرم! پیش من بیا». آن حضرت به کنارش آمد. ابوطالب گفت:

«ای پسر برادرم! برو هر آنچه را که دوست می داری ابلاغ کن. به خدا قسم! تو را به هیچ وجه تحویل قریش نخواهم داد و از تو حمایت خواهم کرد».<sup>(۱)</sup>

### اقدام پنجم

هنگامی که ابوطالب از تصمیم قریش برای نوشتن پیمان نامه ای مطلع شد، به سوی بنی هاشم و بنی عبدالمطلب رفت و سعی کرد تا آنان را نسبت به حَقّانیت دعوت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) اقناع کند و آنان را با هم متحد کند تا رویه واحد و ثابتی را در مقابل قریش اتخاذ کنند.

ابوطالب، در این کار موفق شد و غیر از ابولهب، بقیّه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب با وی همکاری کردند. آنان به مدّت دو سال و نیم و بنا به قولی به مدّت سه سال، به شعب ابوطالب رفته و در محاصره باقی ماندند. در این مدّت، انواع سختیها و مشکلات را تحمل می کردند، اما دست از حمایت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بر نمی داشتند.

### اقدام ششم

ابوطالب تصمیم گرفت که همراه برادرزاده اش مقابل پیمان نامه قریش مقاومت و ایستادگی کند و تسلیم فشارهای قریش نشود. او

ص: ۷۶

نقش بارز و مهمی را هنگام حضور مسلمانان در شعب، ایفا می کرد که برخی از آنها عبارتند از:

۱- ابوطالب، مواظب جان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بود و هر شب جای او را عوض می کرد تا توسط قریش ترور نشود.

۲- در نیمه های شب که مسلمانان در خواب بودند، ابوطالب به پسران و برادران و پسرعموهایش دستور می داد تا در رختخواب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بخوابند. بدین وسیله او می خواست که از جان آن حضرت محافظت نماید.

بعد از محاصره طولانی در داخل شعب ابی طالب، روزی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) پیش عمویش ابوطالب آمد و گفت:

«خداوند او را مطلع گردانیده است که موریانه ها، عهدنامه قریش را خورده اند و فقط اسم الله باقی مانده است».

ابوطالب به صداقت و حَقَّائیت گفته های رسول خدا(صلی الله علیه و آله) ایمان داشت. برای همین به سوی قریش رفت و به آنان گفت:

«حاضرم با شما شرطی ببندم؛ محمد(صلی الله علیه و آله) خبر داده است که موریانه ها عهدنامه را خورده و فقط اسم الله باقی مانده است. حال اگر این سخن درست باشد، ما تا پای جان از محمد(صلی الله علیه و آله) دفاع می کنیم و او را به شما تحویل نمی دهیم، اما اگر حرف او درست نباشد، او را تحویل شما می دهیم!».

طبیعی است که ابوطالب یقین داشت که سخن غیبی برادر زاده اش درست از آب در می آید و الا حاضر نمی شد، چنین شرط

سختی را بپذیرد. نتیجه مذاکره ابوطالب و قریش این شد که: اگر ادعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) درست باشد، محاصره از مسلمانان برداشته شود و الا محمد (صلی الله علیه و آله) را تحویل دهند تا او را به قتل برسانند.

پس از بررسی صحیفه، دیدند که حرف پیامبر (صلی الله علیه و آله) درست است و تنها اسم الله باقی مانده است. بدین ترتیب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان از محاصره خارج شدند و صدق ادعای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای همه آشکار شد و برای عموم مردم روشن شد که قریش نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ظلم می کند.

پس از پایان محاصره، ابوطالب کنار کعبه رفت تا با خدا مناجات کند. در آن جا عده ای از قریش را مورد خطاب قرار داد و گفت:

«چرا ما را محاصره کردید و به ما ستم روا داشتید، در حالی که شما به ظلم و قطع رحم سزاوارتر هستید».

او همراه افرادی که همراهش بودند، زیر پرده های کعبه رفتند و ابوطالب گفت:

«بار خدایا! ما را علیه کسانی که به ما ظلم کردند و حرمت های ما را هتک کردند، یاری کن».<sup>(۱)</sup>

ابوطالب در طول سال های طولانی، بدون احساس خستگی و درماندگی، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و شریعت اسلام دفاع کرد تا سال دهم

ص: ۷۸

بعثت فرارسید. هنوز سه سال به هجرت باقی مانده بود. در این هنگام ابوطالب احساس کرد که اجلش نزدیک شده است. (۱)

او حتی در آخرین لحظات و رمقهای زندگی اش، دست از حمایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) برنداشت و در سفارش خود به اطرافیانش گفت:

«شما را به خیر و نیکی نسبت به محمد سفارش می کنم. همانا او امین قریش و راستگوی عرب است و دارنده تمام کمالات می باشد. به خدا قسم! هیچ کس از او پیروی نمی کند، مگر این که رستگار می شود و هر کس به راه او هدایت شود، سعادتمند می گردد. اگر عمر من اجازه می داد، از او حفاظت و دفاع می کردم. همانا محمّد، درست می گوید، دعوت او را اجابت کنید و در یاری او با هم متحد شوید، بدانید که او مایه شرافت شما تا ابد خواهد بود.» (۲)

ص: ۷۹

---

۱- (۱) - زاد المعاد، ابن قیم: ۴۶/۲.

۲- (۲) - السیره الحلبیه: ۱/ ۳۵۲ - ۳۵۱، باب ذکر وفاه عمه ابی طالب و زوجته خدیجه. در همین مورد خداوند در قرآن فرموده است: **وَإِنَّهُ لَعَدُوٌّ لِّكَرَّمِكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ**. و این ذکر و نامی برای تو و قوم تو است و به زودی درباره آن سؤال می شوید (زخرف: ۴۴).



## فصل پنجم: موضع رسول خدا(صلی الله علیه و آله) وائمه اطهار(علیهم السلام) و صحابه در مورد ابوطالب

### اول: موضع رسول خدا(صلی الله علیه و آله)

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) ابوطالب را دوست داشت و در طول زندگی اش به خیر و نیکی از او یاد می کرد و نمی توان زندگی ابوطالب را از سیره رسول خدا(صلی الله علیه و آله) جدا دانست؛ چنان که این مطلب به روشنی در ضمن بحثهای گذشته به دست می آید.

در این جا به اختصار برخی از روایات نقل می شود که نظر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) درباره ابوطالب را بیان می کند و میزان رابطه آن دو را روشن می سازد. سپس به بیان دفاعیات ائمه اهل بیت(علیهم السلام) و صحابه از ابوطالب می پردازیم.

در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی آمده است:

«وقتی که ابوطالب از دنیا رفت، علی(علیه السلام) پیش رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آمد و او را مطلع کرد. حزن و اندوه عظیمی تمام وجود پیامبر(صلی الله علیه و آله) را فرا گرفت. سپس به علی(علیه السلام) فرمود: برو و او را غسل بده. پس از آن مرا باخبر کن. پس از آن که جنازه ابوطالب را در تابوت



گذاشتند و آن را به دوش گرفته بودند تا برای دفن ببرند، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) آمد. او خطاب به عمویش فرمود: چه خوب صلۀ رحم کردی ای عمو! خداوند به تو جزای خیر بدهد؛ مرا در کودکی محافظت و پرستاری کردی و در بزرگی، حمایت و پشتیبانی نمودی.

سپس جنازه را تا کنار قبر همراهی کرد. در بالای قبر، ابوطالب را مخاطب قرار داد و فرمود: به خدا قسم! برای تو طلب استغفار می کنم و آن چنان تو را شفاعت می کنم که جن و انس متعجب شوند. (۱)

شیخ مفید در حاشیۀ این حدیث گفته است:

در این حدیث، دو دلیل بر ایمان ابوطالب وجود دارد:

اول: در این حدیث رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به علی(علیه السلام) دستور می دهد که ابوطالب را غسل و کفن کند، در حالی که فرزندان دیگرش مثل عقیل و طالب حاضر بوده اند، اما امیرالمؤمنین به خدا و رسول ایمان آورده بود و طالب و عقیل بعدها ایمان آوردند؛ از این رو، پیامبر(صلی الله علیه و آله)، علی(علیه السلام) را مأمور غسل و کفن می کند و او را سزاوارتر برای به عهده گرفتن این کار می داند، در حالی که اگر ابوطالب - چنان که ناصبی

ص: ۸۲

---

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۷۶ / ۱۴، کتاب ۹ من کتاب له(علیه السلام) الی معاویه؛ تاریخ خطیب بغدادی: ۱۳ / ۱۹۸؛ تاریخ ابن کثیر: ۳ / ۱۲۵؛ تذکرۀ الخواص: ۶؛ الاصابه: ۴ / ۱۶؛ شرح الشواهد، مفتی: ۱۳۶؛ تاریخ یعقوبی: ۱ / ۳۵۵؛ طبقات ابن سعد: ۱ / ۲۰۶؛ الخصائص الکبری: ۱ / ۸۷.

گمان می کنند- بر حال کفر از دنیا رفته بود، عقیل و طالب در غسل و کفن پدرشان، از علی (علیه السلام) مقدم بودند و از آن جا که جایز نیست، غیر مسلمانی یک مسلمان را غسل و کفن کند؛ از این رو، علی (علیه السلام) را مقدم داشتند.

پس مقدم دانستن علی (علیه السلام) برای غسل و کفن ابوطالب، دلیل بر ایمان ابوطالب است؛ چون که مؤمنی باید مؤمن دیگر را غسل دهد.

دوم: دلیل دیگر به ایمان ابوطالب آن است که: وجود مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای ابوطالب دعا می کند و برای او از درگاه خدا مغفرت و شفاعت طلب می نماید. این دعا و طلب استغفار، همان نمازی بوده است که در آن زمان بر میت مسلمان خوانده می شد و اگر ابوطالب در حال کفر از دنیا رفته بود، چگونه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در بالای جنازه اش او را مدح و ثنا می گوید و برای او طلب مغفرت و شفاعت می کند؟!

اگر ابوطالب در حالت کفر از دنیا رفته بود، بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) واجب بود که از او اجتناب کند و از این که دین حق را نپذیرفته او را سرزنش و ملامت نماید؛ چنان که خداوند دستور داده بود:

وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ... (۱)

«هر کدام از کافران که از دنیا رفتند، هیچ گاه بر آنان نماز نخوان و بالای قبرهای آنان نایست.»

ص: ۸۳

و در جای دیگر می فرماید:

وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِتْيَاءَ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ... (۱)

«ابراهیم، برای پدرش استغفار نمی کرد، مگر به خاطر وعده ای که به وی داده بود اما هنگامی که بر او روشن شد که پدرش دشمن خداست، از او برائت جست».

اگر قضیه آن گونه رخ داده باشد که آن را توضیح دادیم، ثابت می شود که ابوطالب در حالت ایمان از دنیا رفته است و قول و فعل رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بر همین دلالت می کند. (۲)

در تاریخ طبری آمده است:

«هنگامی که ابوطالب از دنیا رفت، دست قریش برای آزار و اذیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) بازتر شد. تاجایی که روزی، یکی از جاهلان قریش، خاک بر سر آن حضرت پاشید. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) با سرو صورت خاک آلود وارد منزل شد. یکی از دخترانش برخاست تا سر و صورت پدرش را بشوید و در همین حال گریه می کرد. پیامبر(صلی الله علیه و آله) به او فرمود: دخترم! خداوند نگهدار پدر تو است. مادامی

ص: ۸۴

---

۱- (۱) - توبه (۹): ۱۱۴.

۲- (۲) - ایمان ابی طالب، شیخ مفید: ۲۷.

که عمویم ابوطالب زنده بود، قریش جرأت چنین کارهایی رانداشت». (۱)

امیرالمؤمنین نقل کرده است که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

«جبرئیل بر من نازل شد و فرمود: ای محمد! خدای عزوجل به خاطر تو شش نفر را شفاعت می کند: آمنه بنت وهب که تو را به دنیا آورده است؛ عبدالله بن عبدالمطلب که از صلب او هستی؛ ابوطالب که در دامان او بزرگ شدی؛ عبدالمطلب که تو را در کودکی به زیر بال و پر خود گرفت. برادری که در جاهلیت داشتی و حلیمه سعدیه که از سینه او شیر خوردی». (۲)

## دوم: موضع ائمه اطهار

(علیهم السلام)

الف: امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) هنگامی که با تکفیر پدرش مواجه شد، فرمود:

ص: ۸۵

---

۱- (۱) - تاریخ طبری: ۸۰ / ۲ چاپ مؤسسه اعلمی؛ تاریخ ابن عساکر: ۲۸۴ / ۱؛ مستدرک حاکم: ۶۲۲ / ۲، کتاب الهجرة الى الحبشه؛ تاریخ ابن کثیر: ۱۳۴ / ۳ و ۱۲۲؛ الصفوة، ابن جوزی: ۲۱ / ۱؛ الفائق، زمخشری: ۲ / ۲۱۳؛ تاریخ الخمیس: ۱ / ۲۵۳؛ السیره الحلبیه: ۱ / ۳۷۵؛ فتح الباری: ۷ / ۱۵۴ - ۱۵۳؛ شرح الشواهد، مفتی: ۱۳۶؛ أسنى المطالب: ۲۱ و ۱۱؛ طلبه الطالب: ۵۴ و ۴؛ الغدير: ۷ / ۳۷۷ - ۳۷۶.

۲- (۲) - التعظیم و المنه، حافظ سیوطی: ۲۵؛ ذخائر العقبی: ۷؛ الدرر المتبقیه، سیوطی: ۷؛ مسالك الحنفاء: ۱۴.

«به خدا قسم! ابوطالب عبدمناف بن عبدالمطلب، مؤمن و مسلمانی بود که اسلام و ایمانش را مخفی نگاه می داشت تا بهتر بتواند از بنی هاشم در مقابل قریش، پشتیبانی و محافظت نماید». (۱)

همچنین فرمود:

«ابوطالب از دنیا رفت در حالی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از او کاملاً راضی بود». (۲)

ب: امام حسین(علیه السلام) نیز با این ادعا مقابله کرد و به نقل از پدرش امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود:

«روزی پدرم در میان جمعی از مردم نشسته بود. در همین حال یکی از آنان گفت: ای امیرالمؤمنین! تو چنین جایگاهی داری که خدا برایت در نظر گرفته و آنگاه پدرت در آتش معذب است؟! امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: ساکت شو که خدا دهانت را بشکند. قسم به کسی که محمد را به حق مبعوث کرده است! اگر پدرم برای تمام ساکنان روی زمین طلب شفاعت کند، خداوند می پذیرد. آیا پدرم در آتش معذب است و من قسیم الجنة و النار می باشم؟! قسم به کسی که محمد را به حق مبعوث کرده است! نور ابوطالب در روز قیامت، نورهای تمام خلایق را تاریک جلوه می دهد، مگر پنج نور: نور محمد، نور فاطمه، نور حسن و حسین و نور ائمه ای که از فرزندان

ص: ۸۶

---

۱- (۱) - الغدير: ۷ / ۳۸۸.

۲- (۲) - الغدير: ۷ / ۳۸۸.

حسین هستند. همانا نور او از نور ماست که خداوند دو هزار سال قبل از خلقت آدم، آن را خلق کرده است». (۱)

ج: امام سجّاد (علیه السلام) نیز به مبارزه با این تهمت پرداخته است. تهمتی که برای ضربه زدن به علی (علیه السلام) و فرزندان او در میان امت اسلام شایع شده بود. او در جواب مردی که سؤال کرد: «آیا ابوطالب مؤمن بود یا نه؟» فرمود: «بله، مؤمن بود».

گفته شد: اما عدّه ای می گویند که او کافر بوده است!

امام (علیه السلام) فرمود: «بسیار عجیب است!! آیا به ابوطالب تهمت و طعنه می زنند، یا به رسول الله؟! خداوند در آیات مختلفی از قرآن کریم، آن حضرت را نهی کرده است از این که زن مؤمنه ای را برای کافری بگذارد. و هیچ شکی در این نیست که فاطمه بنت اسد - رضی الله عنها - از مسلمانان اولیّه بوده است. با این حساب، چطور ممکن است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اجازه داده باشد که فاطمه تا هنگام مرگ ابوطالب که سالها پس از بعثت بوده است، در نکاح ابوطالب کافر، باقی مانده باشد؟!». (۲)

د: ابوبصیر لیث مرادی روایت می کند:

ص: ۸۷

---

۱- (۱) - الغدير: ۳۸۷/۷، ح ۷؛ كنز الفوائد، محدّث كراچكى: ۱/۱۸۳.

۲- (۲) - شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحديد: ۶۹ و ۱۴، كتاب ۹ من كتاب له الى معاوية؛ الغدير: ۳۸۹/۷ و ۳۸۰؛ كتاب الحجّة على الذاهب الى تكفير ابی طالب: ۲۴.

«به ابوجعفر امام باقر(علیه السلام) عرض کردم: ای آقای من! عده ای از مردم می گویند که ابوطالب در جای کم عمقی از جهنم است که به واسطه آن سرش می جوشد، شما چه می گوید؟ فرمود: دروغ می گویند؛ به خدا قسم! اگر ایمان ابوطالب در یک کفه ترازو و ایمان تمام این مردم در کفه دیگر ترازو قرار داده شود، ایمان ابوطالب از ایمان همه آنان بیتر است».

سپس فرمود:

«آیا نمی دانستید امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) در زمان حیاتش دستور می داد تا به جای عبدالله و پسرش و ابوطالب، حجّ به جای آورند و وصیت کرد که بعد از مرگش نیز به نیابت از آنان حجّ به جای آورده شود».<sup>(۱)</sup>

ه- : یونس بن نباته نقل می کند که امام صادق(علیه السلام) از او پرسید:

«ای یونس! مردم درباره ابوطالب چه می گویند؟» عرض کردم: فدایت شوم! می گویند که او در مکان کم عمقی از آتش جهنم است که فرق سرش از آن می جوشد! فرمود: دشمنان خدا دروغ می گویند؛ ابوطالب از همنشینان انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین در روز قیامت است و چه خوب جایگاهی دارند».<sup>(۲)</sup>

ص: ۸۸

---

۱- (۱) - الغدیر: ۳۹۰/۷ و ۳۸۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۶۸/۱۴، کتاب ۹؛ الحجّة علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب: ۱۸؛ کنز الفوائد: ۸۰/۱؛ مستدرک بحار: ۴۴۷/۶، باب ایمان ابی طالب در رد اخبار ضحضاح.

۲- (۲) - الغدیر: ۳۹۳/۷ - ۳۹۲؛ کنز الفوائد: ۸۰؛ الحجّة علی الذاهب: ۱۷.

عبدالرحمن بن کثیر نقل می کند:

«به امام صادق(علیه السلام) عرض کردم: مردم گمان می کنند که ابوطالب در جای کم عمق از جهنم است، شما چه می فرمایید؟ فرمود: دروغ می گویند، جبرئیل چنین چیزی را بر پیامبر(صلی الله علیه و آله) نازل نکرد.

پرسیدم: پس چه چیزی نازل کرد؟ فرمود: جبرئیل برای ابلاغ بعضی از دستورات نازل شد و در ضمن فرمود: ای محمد! خدایت سلام می رساند و می فرماید: همانا اصحاب کهف ایمان خود را مخفی نگاه داشتند و خود را مشرک جلوه دادند، برای همین خداوند دو اجر به ایشان داد و همانا ابوطالب، ایمان خود را مخفی نگاه داشت و تظاهر به کفر نمود، برای همین خداوند دو اجر به او می دهد. او هنوز از دنیا نرفته بود که به وی بشارت بهشت را دادند. این افراد چگونه این تهمتها را به ابوطالب می زنند در حالی که جبرئیل در شب وفاتش نازل شد و به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) فرمود: ای محمد! کم کم آماده شو تا از مکه مهاجرت کنی؛ زیرا بعد از ابوطالب، در آن حامی و پشتیبانی نداری». (۱)

و: درست بن ابی منصور روایت می کند که از امام موسی کاظم(علیه السلام) پرسیدم:

«آیا رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در منطق و حجت خود مغلوب ابوطالب بود؟ فرمود: نه، بلکه وصایایی را پیش وی به امانت گذاشته بودند که آنها را

ص: ۸۹

---

۱- (۱) - الغدير: ۳۹۰ / ۷؛ بحار الأنوار: ۲۴ / ۹؛ ابوطالب حامی الرسول، نجم الدین عسکری؛ تفسیر ابوالفتوح رازی: ۲۱۲ / ۴.



به پیامبر(صلی الله علیه و آله) سپرد. پرسیدم: چطور وصایای خود را به پیامبر(صلی الله علیه و آله) سپرد در حالی که اسلام نیاورده بود؟ فرمود: اگر اسلام نیاورده بود، وصایا را به پیامبر(صلی الله علیه و آله) وصیت نمی داد. پرسیدم: پس حال ابوطالب چگونه بوده است؟ فرمود: به رسالت پیامبر(صلی الله علیه و آله) و دین اسلام اقرار کرد و در همان روزی که وصیتها را به محمد(صلی الله علیه و آله) سپرد، از دنیا رفت». (۱)

ز: شیخ کراجکی با اسناد خود از ابان بن محمد روایت کرده است:

«به امام علی بن موسی الرضا نامه نوشتم و گفتم: فدایت شوم! هر آینه در ایمان ابوطالب به شک افتاده ام، مرا راهنمایی بفرمایید. در جواب نوشت:

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ... (۲)

«کسی که بعد از روشن شدن راه حق، با رسول خدا به مخالفت برخیزد و راهی غیر از راه مؤمنان برگزیند.»

اگر تو به ایمان ابوطالب اقرار نکنی، جایگاهت در جهنم خواهد بود». (۳)

ص: ۹۰

---

۱- (۱) - الغدير: ۷/ ۳۹۴.

۲- (۲) - نساء (۴): ۱۱۵.

۳- (۳) - الغدير: ۷/ ۳۹۴ و ۳۸۱؛ الحجّة على الذاهب الى تكفير ابي طالب: ۱۶؛ كثر الفوائد: ۸۰؛ شرح نهج البلاغه: ۱۴/ ۶۸.

همچنین ابوالفتوح رازی، مفسّر بزرگ قرآن در تفسیر خود از امام رضا(علیه السلام) آورده است که او با طرق متعدّدی از پدرانش(علیهم السلام) روایت کرده است:

نقش انگشتر ابوطالب این بود:

«رَضِيْتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَبِابْنِ اُخِي مُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَبِابْنِي عَلِيٍّ لَهٗ وَصِيًّا». (۱)

### سوم: شهادت صحابه به ایمان ابوطالب

الف: از عکرمه، از ابن عباس روایت شده است:

«ابوبکر در حالی که دست ابوقحافه را گرفته بود، پیش پیامبر آمد. ابوقحافه مردی نابینا و فرتوت بود. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: چرا این پیرمرد را راحت نگذاشتی تا خودمان پیش او برویم؟ ابوبکر جواب داد: ای پیامبر خدا! می خواستم که با این کار، ثواب و اجر بیشتری برده باشم. به خدا قسم! همان طور که شما از ایمان ابوطالب بسیار خوشحال شدید، من هم از ایمان آوردن پدرم خوشحال شدم و امیدوارم که این کار باعث چشم روشنی شما شده باشد. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: همین طور است». (۲)

ب: شیخ صدوق در امالی با اسناد خود از سعید بن جبیر، از عبدالله بن عباس نقل کرده است که فردی از او پرسید:

ص: ۹۱

---

۱- (۱) - الغدير: ۷ / ۳۹۵؛ تفسیر ابوالفتوح رازی: ۴ / ۲۱۱.

۲- (۲) - شرح نهج البلاغه: ۱۴ / ۶۹؛ الحجّة علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب: ۱۳۸-۱۳۷.

«ای پسرعموی رسول خدا! به من بگو که آیا ابوطالب اسلام آورد یا نه؟ جواب داد: او چگونه مسلمان نبوده در حالی که سروده است:

و قد علموا أنّ ابننا لا مکذب لدینا و لا یعبأ بقیل الأباطل

«همه می دانند که فرزند ما دروغگو نیست و به سخنان باطل، بهایی نمی دهد».

همانا مثل ابوطالب، مثل اصحاب کهف است که ایمان خویش را کتمان کرده و تظاهر به شرک می کردند. برای همین خداوند دو ثواب برای آنان قرار داده است». (۱)

عکرمه از ابن عباس نقل کرده است:

«پدرم به من گفت که ابوطالب در هنگام مرگ گفت:

اشهد أن لا اله إلا الله و أنّ محمداً رسول الله». (۲)

ج: در تفسیر و کعب از طریق ابوذر غفاری نقل شده است که گفت:

«به خدایی که جز او خدایی نیست! ابوطالب از دنیا نرفت مگر آن که به زبان حبشی اسلام آورد. ابوطالب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: آیا زبان حبشی را می دانی؟ جواب داد: ای عمو! خداوند

ص: ۹۲

---

۱- (۱) - الغدیر: ۷/ ۳۹۶؛ شرح نهج البلاغه: ۱۴/ ۷۰.

۲- (۲) - الغدیر: ۷/ ۳۹۷؛ شرح نهج البلاغه: ۱۴/ ۷۱.

همه زبانها را به من آموخته است. ابوطالب گفت: ای محمد! اسدن لمصاقا قاطالاهما، یعنی شهادت می دهم که لا اله الا الله، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گریه کرد و فرمود: خداوند چشمان مرا به وسیله ابوطالب روشن کرد». (۱)

د: ابوالفتوح اصفهانی با اسناد از محمد بن حمید نقل کرده است:

«پدرم برای من روایت کرده است که از ابوالجهم بن حذیفه سؤال شد: آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر ابوطالب نماز میت خواند؟ جواب داد: در آن زمان نماز میت تشریح نشده بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از وفات ابوطالب بسیار محزون و اندوهگین شده بود و به علی (علیه السلام) دستور داد که امور غسل و کفن و دفن وی را بر عهده بگیرد و در کنار جنازه اش حاضر شد و عباس و ابوبکر بر ایمان وی شهادت دادند و من شهادت می دهم که آنان راست گفته اند؛ زیرا ابوطالب به خاطر مصالحی ایمان خودش را مخفی نگاه می داشت و اگر تا زمان ظهور اسلام زنده می ماند، ایمان خودش را آشکار می کرد».

(۲)

ابن ابی الحدید می نویسد:

«با اسانید متعدّد که بعضی از آنها از عباس بن عبدالمطلب و برخی از ابوبکر بن ابن قحافه است، روایت شده است که ابوطالب قبل از مرگ گفت: لا اله الا الله، محمد رسول الله».

ص: ۹۳

---

۱- (۱) - الغدير: ۷ / ۳۹۸؛ ضیاء العالمین، شیخ ابوالحسن شریف.

۲- (۲) - الغدير: ۷ / ۳۹۹؛ الحجّة علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب: ۳۰۱ - ۳۰۰.

خبر مشهور آن است که: ابوطالب هنگام مرگ به آهستگی سخن می گفت. برادرش عباس جلو رفت تا ببیند که چه می گوید. او رو به رسول الله (صلی الله علیه و آله) کرد و گفت: ای برادر زاده ام! به خدا قسم! عمویت شهادتین را گفت، اما به خاطر ضعف نتوانست که بلندتر بگوید تا تو هم بشنوی». (۱)

ص: ۹۴

---

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه / ابن ابی الحدید: ۱۴ / ۷۱ / باب اختلاف الرأی فی ایمان ابی طالب.

بعضی از دشمنان اهل بیت (علیهم السّلام) به پیروی از بنی امیه و بدون تحقیق و بررسی گفته اند:

«ابوطالب در حالت کفر از دنیا رفت!».

در این جا به بررسی عوامل نسبت دادن «کفر» به ابوطالب می پردازیم.

### اول: ریشه های تاریخی برای تکفیر ابوطالب

بعد از آن که ستاره عبدالمطلب درخشید و او به ریاست و آقایی قریش رسید، پس از او پسرش ابوطالب، این مناصب را به ارث برد و شیخ بعدی و سید بطحا گردید. این سیادت، باعث نمی شد که ادعاهای دیگران برای ریاست ملغا شود؛ زیرا قریشیان به ۲۵ بطن تقسیم می شدند که بنی هاشم و بنی عبدالمطلب یکی از بطنها بودند و ریاست آنان را ابوطالب برعهده داشت.

ابوسفیان؛ صخر بن حرب بن امیه یکی از مدعیان بود. او پرچمدار قریش بود و فرماندهی نظامی قریش را برعهده داشت. (۱)

با وجودی که همه قریشیان به سیادت، شرافت و قوت ابوطالب اعتراف می کردند، ولی با این حال، حسادت و رقابت قدیمی هاشم و امیه، هنوز باقی بود و گاهی در حرکات و گفتارهای ابوسفیان ظاهر می شد. شرافت بنی هاشم و جایگاه و موقعیت بالای آنان در داخل مکه و خارج آن باعث می شد که امویان به شدت در فشار و اضطراب باشند و حقد و کینه آنان را به دل بگیرند.

ابوسفیان در ضمن سفرهایش شنیده بود که به زودی پیامبری از فرزندان عبد مناف ظهور خواهد کرد. او وقتی که این را شنید، گمان کرد که شاید خودش همان پیامبر برگزیده باشد و فقط خودش اهلیت و شایستگی نبوت را دارد و عاقلانه نمی دانست که با وجود خودش، نبوت در میان بنی هاشم قرار گیرد!! (۲)

ابوسفیان منتظر ندای آسمانی بود تا دماغ بنی هاشم را به خاک بمالد و سیادت را از آنان بگیرد و به آنان ثابت کند که او از طرف آسمان، مورد حمایت و تأیید است. (۳)

ص: ۹۶

---

۱- (۱) - السیره الحلبیه: ۱ / ۱۵، باب نسبه الشریف (صلی الله علیه و آله).

۲- (۲) - السیره الحلبیه: ۱ / ۸۰؛ الخصائص الکبری: ۱ / ۴۱.

۳- (۳) - السیره الحلبیه: ۱ / ۱۵ - ۱۲.

او وقتی که شنید محمّد بن عبدالله در منزل ابوطالب از آسمان صحبت می کند و خودش را مبعوث خدا می داند، دچار شوکه شد. او این خبر را بعید دانست و نتوانست که خودش را راضی کند تا آن را بپذیرد، برای همین گفت این توطئه بنی هاشم به ریاست و هدایت ابوطالب می باشد.

اگر او تصدیق می کرد که نبوت در منزل ابوطالب قرار گرفته، معنایش آن بود که بنی هاشم تا ابد برتری و ریاست داشته باشند؛ زیرا نبوت، همه امتیازات قبلی را بهم می ریخت و پایه و اساس جدیدی را بنیان می گذاشت. (۱)

از این جا بود که ابوسفیان مبارزه خودش را با اسلام شروع کرد و خودش را رئیس مشرکان در مقابل بنی هاشم به ریاست ابوطالب می دید. (۲)

ابوطالب، همه سران قریش را تهدید کرده بود که اگر محمّد را به قتل برسانند، همه آنان را خواهد کشت. (۳) او تمام بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را جمع کرده و آنان را در حمایت از محمّد (صلی الله علیه و آله) متحد کرد و قرار گذاشتند که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دست برندارند تا همگی کشته شوند. (۴)

ص: ۹۷

---

۱- (۱) - تاریخ یعقوبی: ۱/ ۳۲ - ۳۱؛ شواهد التنزیل، حسانانی حنفی: ۱/ ۱۴۳.

۲- (۲) - شواهد التنزیل، حسانانی حنفی: ۱/ ۱۴۳؛ الصواعق المحرقة: ۱۵.

۳- (۳) - تاریخ یعقوبی: ۱/ ۳۴۶ - ۳۴۵، باب المبعث و الاسراء؛ طبقات ابن سعد: ۱/ ۲۰۲، باب ممشی قریش الی ابی طالب.

۴- (۴) - طبقات ابن سعد: ۱/ ۱۸۶؛ السیره الحلبیه: ۱/ ۳۰۴.



مبارزهٔ مشرکان به ریاست ابوسفیان، آن قدر ادامه یافت تا مسلمانان به ریاست پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به پیروزی رسیدند و علی ابن ابی طالب و بنی هاشم، بزرگان و گردنکشان قریش را به خاک و خون کشیدند. (۱)

از سوی دیگر، بنی امیه توطئهٔ قتل پیامبر را برنامه ریزی کردند و حتی ابوسفیان خودش، کشتن محمد (صلی الله علیه و آله) را برعهده گرفت (۲) و هند همسر ابوسفیان و مادر معاویه، جگر حمزه عموی بزرگوار پیامبر اسلام را به دندان کشید و بدن آن بزرگوار را در جنگ احد، مثله کرد. (۳)

پس از آن که مکه فتح شد و تمام بطنهای قریش شکست خوردند، ابوسفیان از سر اجبار اسلام آورد تا خون خودش را حفظ کند. اما وی دائماً در صدد بود تا در فرصت مناسب از بنی هاشم انتقام بگیرد. این تلاشها نتیجه داد و پسرش معاویه بر تخت سلطنت تکیه زد و به جای پدرش از ابوطالب انتقام گرفت و در همه جا شایع کرد که ابوطالب در حالت کفر از دنیا رفت در حالی که پدرم ابوسفیان و مادرم هند، اسلام آوردند!

ص: ۹۸

---

۱- (۱) - تاریخ یعقوبی: ۱/ ۳۶۳.

۲- (۲) - طبقات ابن سعد: ۲/ ۹۴، باب سریة عمرو بن امیه ضمری.

۳- (۳) - شرح نهج البلاغه: ۱/ ۵۰۴.

همچنین گفته می شود: انتشار افسانه کفر ابوطالب در زمان بنی امیه نبوده است بلکه در عصر بنی عباس و به خصوص در زمان منصور دوانیقی بوده است؛ زیرا تاریخ ولو برای یک مرتبه به این مطلب اشاره نکرده است که معاویه متعرض اسلام ابوطالب شده است، با وجود آن که وی هیچ حد و حدودی را در طعن و لعن علی (علیه السلام) رعایت نمی کرد و عیب و نقصهایی را به آن حضرت نسبت می داد که در وی نبود.

در همین وقت می بینیم که علی (علیه السلام) معاویه را در مورد مادرش هند و پدرش ابوسفیان، مورد سرزنش و ملامت قرار می دهد. در عین حالی که عیجویی و طعنه زنی به پدران و مادران و اجداد رسیده است، معاویه در مورد ابوطالب ساکت است و به وی تهمت کفر نمی زند؟! (۱)

در عصر عباسیان که آنان به نام اهل بیت (علیهم السّلام) قیام کرده و بنی امیه را ساقط کرده بودند، پس از آن که به قدرت رسیدند، به ظلم و ستم و قلع و قمع شیعه پرداختند. آنان برای آن که خود را برتر از آل علی (علیه السلام) نشان دهند، شایع کردند که ابوطالب در حال کفر از دنیا رفته است، در حالی که برادرش عباس از مسلمانان و حامیان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به شمار می رفته است. در راه شایع کردن این

ص: ۹۹

تهمت، خطیبان و نویسندگان و وعّاظ سلاطین، آنان را یاری می کردند. (۱)

نمی توان گفت «مسأله تکفیر ابوطالب» که مسأله ای کاملاً سیاسی بوده در زمان بنی امیه وجود نداشته است بلکه بنی امیه نیز آن را به کمک خطبا و نویسندگان خویش شایع می کردند. اگر در تاریخ ثبت نشده است که معاویه در مورد کفر ابوطالب مطلبی گفته باشد ولی باید دانست که این وظیفه را عمروعاص حیلہ گر و دست اندرکاران حکومت بنی امیه برعهده داشتند.

چنین نبود که معاویه به خاطر قداست، یا تقوایش درباره کفر ابوطالب سخنی نگفته باشد بلکه ممکن است که در تاریخ ثبت نشده باشد، یا این وظیفه را به دیگران محوّل کرده باشد. دستگاه جعل و وضع حدیثی که معاویه به راه انداخته و درهم و دینارهایی که در راه ترویج باطل هزینه می کرد، برای بنی هاشم و ابوطالب، فضل و منقبتی باقی نگذاشته بود.

از سوی دیگر، توضیح داده شد که حضرت علی، امام حسین، امام سجاد و امام باقر (علیهم السّلام) در مقابل این تهمت و شایعه ایستادگی کردند و این امامان در زمان بنی امیه بوده اند نه بنی عبّاس و همین دالّ بر این است که شایع کردن کفر ابوطالب، قبل از زمان منصور دوانیقی بوده است.

ص: ۱۰۰

۱- درخواست ابوطالب از خداوند برای بارش باران.

در یکی از سالها مکه به قحطی شدیدی مبتلا شد. قریش از ابوطالب درخواست کردند تا برای آنان طلب باران نماید. او همراه نوجوانی که صورتش مثل خورشید می درخشید - و همان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بود - از منزل خارج شد. ابوطالب پشت به دیوار کعبه گذاشت و این نوجوان به سوی آسمان اشاره کرد. ابوطالب مشغول دعا کردن بود که تکه های ابر از این طرف و آن طرف پیش آمدند و در هم مخلوط شدند و چیزی نگذشت که باران شدیدی بارید و بیابانها سرسبز و حیوانات، سیراب شدند. (۱)

ابوطالب در همین مورد در مدح رسول خدا(صلی الله علیه و آله) گفت:

وَ أَيْضُ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ ثَمَالَ الْيَتَامَى عَصْمَهُ لِلْأَرَامِلِ (۲)

«آن سفید چهره ای که به وسیله او درخواست باران شد؛ همان کسی که سرپرست یتیمان و پناهگاه بیوه زنان است».

ص: ۱۰۱

---

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳/۱۸؛ الغدير: ۷/۳۴۶؛ سبل الهدى و الرشاد، صالحی شامی: ۲/۱۳۷، به نقل از ابن عساکر.

۲- (۲) - ارشاد الساری فی شرح البخاری، قسطلانی: ۲/۲۲۷؛ المواهب اللدنیة: ۱/۴۸؛ السیرة الحلبیة: ۱/۱۱۶، باب وفاة عبدالمطلب و كفالة عمه ابوطالب، السیرة النبویة، ابن هشام: ۱/۲۷۲ - ۲۸؛ البدایة و النهایة: ۳/۵۷ - ۵۲.

۲- در یکی از شبها ابوطالب در شعب از علی (علیه السلام) درخواست کرد تا به جای او بخوابد و پیامبر را به جای دیگر منتقل کرد. علی (علیه السلام) به پدرش گفت:

«پدرجان! بالأخره من یک شب کشته خواهم شد!».

ابوطالب گفت:

اصْبِرْ يَا بَنِي فَالْصَبْرُ أَحْجَى كُلِّ حَى مَصِيرَةٍ لَشُعُوبٍ

قَدْ بَلَوْنَاكَ وَالبَلَاءُ شَدِيدٌ لِفِدَاءِ النُّجَيْبِ ابْنِ النُّجَيْبِ

«صبر کن ای پسرکم! که صبر چیز خوبی است و بدان که سرنوشت همه به سوی منزلگاه ابدی است.».

«اگرچه سختیهای زیادی متحمل می شوی، ولی اینها برای مردی پاک و پاک زاده ای است.».

علی (علیه السلام) در سخنان زیبایی در جواب پدرش فرمود:

تَأْمُرَنِي بِالصَّبْرِ فِي نَصْرِ أَحْمَدَ وَ وَاللَّهِ مَا قَلَّتِ الذِّقْلُ جَازِعًا

وَ لَكُنْتِي أَحْبَبْتُ أَنْ تَرَى وَ تَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَزَلْ لَكَ طَائِعًا (۱)

«آیا مرا به صبر در یاری احمد دعوت می کنی؟ به خدا قسم! آنچه را که گفتم از روی جزع و فرع نبود.».

«بلکه دوست داشتم که نصرت و یاری مرا ببینی و بدانی که من همیشه مطیع تو هستم.».

ص: ۱۰۲

۳- سخن ابوطالب به جعفر که فرمود:

«پسر عمویت را یاری کن و برو در سمت چپ او به نماز بایست».<sup>(۱)</sup>

۴- وقتی که ابوطالب از دسیسهٔ قریش در مورد ارسال هدایایی برای نجاشی مطلع شد، دو نامه برایش فرستاد، در این نامه که به زبان شعر بود، او را از دسیسهٔ مشرکان آگاه کرد و درخواست نمود که به پناهندگان مسلمان، عطف و مهربانی داشته باشد؛ چنان که فرمود:

تعلّم أبیت اللعن أنّک ماجدٌ کریم فلا یشقی لدیك المجانبُ <sup>(۲)</sup>

«بدان که تو شخص کریمی هستی و از لعن و نفرین دور می باشی و غریبان و بی پناهان در پیشگاه تو در مشقت نمی افتند».

۵- سخن ابوطالب در آن جا که می گوید:

«ای جماعت قریش! دوستدار محمّد و پشتیبان او باشید، به خدا قسم! هیچ کس از او پیروی نمی کند مگر این که به راه درست

ص: ۱۰۳

---

۱- (۱) - اسد الغابه: ۳۴۱/۱؛ شرح حال جعفر ابن ابی طالب، شماره ۷۵۹؛ الاصابه: ۴/۱۱۶ / شرح حال ابوطالب، شماره ۶۸۵؛ السیره الحلبیه: ۱/ ۲۶۹، باب ذکر أول الناس ایماناً؛ أسنی المطالب: ۶.

۲- (۲) - سیره ابن هشام: ۱/ ۳۳۴ - ۳۳۳، باب إرسال قریش الی الحبشه فی طلب المهاجرین الیها.

هدایت می شود و هر کس از هدایت او برخوردار شود، رستگار می شود». (۱)

۶- تهدید سران قریش به قتل در صورتی که محمد (صلی الله علیه و آله) پیدا نشود. (۲)

۷- هنگامی که مرگش فرا رسید، بنی عبدالمطلب را فراخواند و گفت:

«مادامی که از محمد (صلی الله علیه و آله) اطاعت کنید، بر خیر و نیکی هستید. از او اطاعت و پیروی کنید و او را یاری نموده و تنها نگذارید». (۳)

۸- ابوطالب، بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را تشجیع کرد تا در اولین مجمع سیاسی که در منزل پیامبر (صلی الله علیه و آله) برگزار شده بود، شرکت نمایند و حدیثی که در این روز از پیامبر (صلی الله علیه و آله) صادر شد، به «حدیث الدار» مشهور شد. (۴)

۹- ابوطالب، همه طوایف قریش را تهدید کرد و گفت:

ص: ۱۰۴

---

۱- (۱) - تاریخ الخميس: ۳۳۹ / ۱؛ الروض الآنف: ۲۵۹ / ۱؛ المواهب: ۷۲ / ۱؛ بلوغ الأرب: ۳۲۷ / ۱؛ السیره الحلیّه: ۳۵۲ / ۱؛

سیره زینی دحلان، در حاشیه سیره حلیّه: ۳۵۱ / ۱؛ أسنی المطالب: ۵.

۲- (۲) - الطبقات الکبری، ابن سعد: ۲۰۳ / ۱؛ الطرائف: ۸۵.

۳- (۳) - تذکره السبط: ۵؛ الخصائص الکبری: ۸۷ / ۱؛ السیره الحلیّه: ۳۵۲ / ۱؛ سیره زینی دحلان: ۹۲ / ۱.

۴- (۴) - الکامل، ابن اثیر: ۲۴ / ۲.

«به خدا قسم! اگر محمد(صلی الله علیه و آله) را بکشید، هیچ کدام از شما را باقی نخواهیم گذاشت».<sup>(۱)</sup>

۱۰- به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) عرض کرد:

«ای برادر زاده ام! اگر خواستی که مردم را به سوی خدا دعوت کنی، به ما خبر بده تا با سلاح خارج شویم که از تو محافظت نماییم».<sup>(۲)</sup>

۱۱- سخن رسول خدا(صلی الله علیه و آله) که فرمود:

«قریش جرأت نمی کرد مرا آزار و اذیت کند تا این که ابوطالب از دنیا رفت».<sup>(۳)</sup>

۱۲- رسول خدا(صلی الله علیه و آله) سالی را که ابوطالب و خدیجه از دنیا رفتند، «عام الحزن» نامید.<sup>(۴)</sup>

۱۳- رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از مرگ ابوطالب و خدیجه به عنوان دو مصیبت بزرگ یاد کرد و فرمود:

«در این ایام، دو مصیبت بزرگ برای ما پیش آمده است و نمی دانم که به کدام یک بیشتر جزع و فزع کنم».<sup>(۵)</sup>

۱۴- هنگامی که ابوطالب از دنیا رفت، پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) فرمود:

ص: ۱۰۵

---

۱- (۱) - الطبقات الکبری، ابن سعد: ۱/ ۲۰۳.

۲- (۲) - تاریخ یعقوبی: ۱/ ۳۴۷، باب النذاره.

۳- (۳) - الکامل، ابن اثیر: ۲/ ۲۱.

۴- (۴) - تاریخ یعقوبی: ۱/ ۳۵۴.

۵- (۵) - تاریخ یعقوبی: ۱/ ۳۵۵.



«ای عمو! چه خوب صلۀ رحم کردی و چه خوب خیر و نیکی کردی! مرا در کودکی زیر بال و پر خود گرفتی و در بزرگی، دست از حمایت و پشتیبانی من برداشتی».

و بعد از آن که تا کنار قبر، ابوطالب را تشییع کردند، بر بالای حفرۀ قبر ایستاد و فرمود:

«به خدا قسم! آن گونه برای تو طلب استغفار و شفاعت از درگاه الهی خواهم کرد که جن و انس متعجب شوند». (۱)

۱۵- از ابوطالب، شعرهای بسیاری باقی مانده است که دلالت بر اسلام وی می کند و نشان می دهد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را همانند پیامبران دیگر می دانسته است:

و لقد علمتُ بانّ دین محمدٍ من خیر ادیان البریّه دینا (۲)

«می دانم که دین محمد (صلی الله علیه و آله) از بهترین دینیایی است که برای بندگان ارسال شده است».

الم تعلموا أنّا وجدنا محمداً نبیاً کموسی خطّ فی أوّل الکتب (۳)

«آیا نمی دانید که ما محمد را پیامبری همانند حضرت موسی یافتیم که در کتابهای قبلی نام او آمده است؟».

ص: ۱۰۶

---

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۷۶ / ۱۴.

۲- (۲) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۷۲ / ۱۴.

۳- (۳) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۵۵ / ۱۴، به نقل از دیوان ابی طالب: ۱۷۷ - ۱۷۶.

«ای خدایی که شاهد بر تمام خلائق هستی! شاهد باش که من بر دین احمد هستم و اگر همه در دین گمراه شوند، من بر هدایت هستم». ۱۶- ابوطالب، خودش بر دین حنیف و یگانه پرست بود و دین و عقیده قریش را حتی قبل از بعثت قبول نداشت. حنفا کسانی بودند که هیچ عقیده ای به بت نداشتند و هیچ گاه برای آن سجده نمی کردند؛ چنان که پدرش عبدالمطلب نیز به شدت از بت پرستی بیزار بود. (۲)

۱۷- پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابوطالب را بسیار دوست می داشت و سعی می کرد که او را یاری کند. در سالی که خشکسالی شده بود و قریش به سختی افتاده بودند، ابوطالب بیش از همه دچار مشکل شده بود؛ از این رو، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پیش عمویش عباس رفت و فرمود:

«ای ابوالفضل! می دانی که برادرت عیالوار است و خشکسالی بر او و خانواده اش فشار آورده است. در این حال اقوام و خویشاوندان وظیفه دارند که همدیگر را یاری دهند. اگر صلاح می دانی پیش ابوطالب برویم تا او را یاری کنیم».

ص: ۱۰۷

---

۱- (۱) - غایة المطالب: ۷۵.

۲- (۲) - الشفاء، قاضی عیاض: ۱/ ۱۸۳؛ إكمال الدین، صدوق: ۱۰۴.

پیش ابوطالب رفتند و قرار شد که برای سبک کردن بار ابوطالب، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) علی(علیه السلام) را به منزل ببرد و عباس، جعفر را به منزل خودش ببرد. (۱)

در این جا می بینیم که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) محبت و دلسوزی عجیبی نسبت به ابوطالب دارد و از سوی دیگر خداوند، مؤمنان را توصیف کرده است که نسبت به کافران شدید و غلیظ هستند:

...أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ... (۲)

و در جای دیگر می فرماید:

...أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ... (۳)

حال که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) افضل مؤمنان است، آیا سزاوار است که ابوطالب را به کفر متهم کنیم در حالی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به شدت به او علاقه مند است و به او محبت می ورزد؟

۱۸- عباس به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) عرض کرد:

«آیا برای ابوطالب از خدا امیدواری؟».

فرمود:

«تمام خیر را برای ابوطالب، از خدا امیدوارم». (۴)

ص: ۱۰۸

---

۱- (۱) - سیره ابن هشام: ۱/ ۲۴۶ - ۲۴۵.

۲- (۲) - فتح (۴۸): ۲۹.

۳- (۳) - مائده (۵): ۵۴.

۴- (۴) - طبقات ابن سعد: ۱/ ۱۲۵؛ الخصائص الكبرى: ۱/ ۸۷.

«اگر ابوطالب در حالت کفر از دنیا رفته باشد، برای رسول خدا(صلی الله علیه و آله) جایز نبوده است که از خدا برای او طلب خیر نماید، در حالی که خداوند در قرآن تأکید می کند که کفار در آتش جهنم، خالد و همیشگی هستند و خداوند آنان را از همه خیرات محروم می کند و تا ابد آنان را در عذاب نگاه می دارد؛ چون مستحق آن هستند». (۱)

۱۹- جمعی از صحابه به ایمان ابوطالب تصریح کرده اند؛ چنان که نقل شد.

۲۰- ائمه اهل بیت(علیهم السلام) مثل امام علی، امام حسین، امام زین العابدین، امام باقر، امام صادق و امام رضا(علیهم السلام) به ایمان ابوطالب تصریح کرده اند.

۲۱- شکی در این نیست که فاطمه بنت اسد از اولین مسلمانان بوده است. هنگامی که در مدینه از دنیا رفت، پیامبر(صلی الله علیه و آله) او را در لباس خودش کفن کرد و دست به دعا برداشت و فرمود:

«اللهم! اغفر لأمی...» با این حال، وقتی تا سال دهم بعثت، همسر ابوطالب بوده است و چنین بود که ابوطالب ایمان نیاورده و کافر بوده است، چگونه فاطمه به نکاح وی باقی مانده است در حالی که خداوند

ص: ۱۰۹

دستور داده بود که زن مؤمنه ای در نکاح کافر باقی نماند و از هم جدا شوند؟! (۱)

## سوم: مناقشه در دلایل قایلان به کفر ابوطالب

### اشاره

گفته اند که: بعضی از معتزله و بیشتر جمهور از اهل سنت قایل به کفر ابوطالب هستند و می گویند که او بر غیر اسلام از دنیا رفت (۲) و کمک و یاری وی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از جهت قرابت و عصیبت بوده است.

آنان برای اثبات ادعای خویش به آیات و روایات و اشعاری استدلال کرده اند:

الف- خداوند می فرماید:

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ . (۳)

«آنان مردم را از پیامبر باز می دارند و خود نیز از او دوری می جویند».

طبری و غیره از طریق سفیان ثوری، از حبيب بن ابی ثابت، از ابن عباس نقل کرده اند:

ص: ۱۱۰

---

۱- (۱) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۳ / ۶۱؛ صحیح بخاری: ۶ / ۱۷۲.

۲- (۲) - شرح نهج البلاغه: ۱۴ / ۶۸.

۳- (۳) - انعام (۶): ۲۶.

«این آیه دربارهٔ ابوطالب نازل شده است که دیگران را از آزار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باز می داشت و خودش هم از قبول اسلام خودداری می ورزید». (۱)

قرطبی می نویسد:

«این آیه دربارهٔ عموم کفار است که از پیروی محمد (صلی الله علیه و آله) نهی می کردند و از قبول آیین وی خودداری می ورزیدند. این از ابن عباس و حسن نقل گردیده و گفته شده است که آیه مخصوص ابوطالب است که کفار را از آزار و اذیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) برحذر می داشت و خودش از قبول اسلام خودداری می کرد. این هم از ابن عباس نقل شده است.

و سیره نویسان نوشته اند:

روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سوی کعبه رفت تا نماز بخواند. پس از آن که وارد مسجد الحرام شد، ابوجهل - لعنه الله علیه - گفت: چه کسی می تواند نماز این مرد را خراب کند؟ ابن زبیری برخاست و مقداری شکمبه و خون برداشت و به صورت پیامبر (صلی الله علیه و آله) مالید... تا این که نازل شد: **وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ**. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای عمو! دربارهٔ شما آیه نازل شده است. پرسید: چه چیز نازل شده

ص: ۱۱۱

---

۱- (۱) - طبقات ابن سعد: ۱/۱۰۵؛ تاریخ طبری: ۷/۱۱۰؛ تفسیر ابن کثیر: ۲/۱۳۱؛ الکشاف: ۲/۱۴؛ تفسیر ابن جزی: ۲/۶؛ تفسیر الخازن: ۲/۱۰۶.

است؟ فرمود: از این که قریش را از اذیت و آزار من مانع می شوی و از این که به من ایمان بیاوری، خودداری می کنی.

ابوطالب گفت:

و الله لن يصلوا اليك بجمعهم حتى اوسد في التراب دفينا

«به خدا قسم! نمی توانند به تو دست یابند تا هنگامی که من در خاک دفن نشده ام».

پرسیدند: ای رسول خدا! آیا یاری ابوطالب فایده ای داشت؟ فرمود: بله، به واسطه همین کمک و یاری، غل و زنجیر از او دفع شده و همنشین شیاطین نمی گردد و در میان مارها و عقربها قرار نمی گیرد بلکه عذاب او در دو کفش از آتش جهنم است که به واسطه آنها مغز سرش می جوشد و این خفیف ترین عذاب اهل جهنم است».<sup>(۱)</sup>

علامه امینی می نویسد:

«ادعای نزول این آیه درباره ابوطالب باطل است و از چند جهت درست نمی باشد:

۱- ارسال این حدیث به واسطه کسانی که بین حبیب بن ابی ثابت و ابن عباس هستند و چه بسیار افراد غیرثقه ای که از ابن عباس روایت کرده اند و شاید که این فرد مجهول، یکی از آنان باشد.

ص: ۱۱۲

---

۱- (۱) - تفسیر قرطبی: ۴۰۶/۶، تفسیر آیه ۲۶ از سوره انعام.

۲- حبيب ابن ابی ثابت تنها کسی است که این روایت را نقل کرده و کسی غیر از او آن را روایت نکرده است. در این صورت پذیرش این روایت ممکن نیست.

ابن حبان گفته است: او تدلیس می کرده است.

قطان گفته است: او از عطا روایاتی نقل می کند که مورد قبول نیست.

آجری از ابی داوود نقل کرده است: چیزی از مطالبی که حبيب از عاصم بن ضمیره نقل کرده است، صحیح نمی باشد.

و ابن خزیمه گفته است: او فردی مدلس بوده است». (۱)

این در صورتی است که سخنی درباره سفیان ثوری نگوییم که درباره او گفته اند: او تدلیس می کرد و از دروغگویان روایت نقل می کرد. (۲)

۳- روایاتی که از طرق متعدّد و باسندهای صحیح از ابن عباس نقل گردیده است، خلاف این ادعا را ثابت می کند. براساس آنچه طبری، ابن منذر، ابن ابی حاتم و ابن مردویه از طریق علی ابن ابی طلحه و طریق عوفی نقل کرده اند: این آیه درباره مشرکانی نازل شده است که مردم را از پیوستن به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نهی می کردند و خودشان هم از آن حضرت دوری می کردند و ایمان نمی آوردند. (۳)

این روایت را آنچه طبری، ابن ابی شیبّه، ابن منذر، ابن ابی حاتم و عبد بن حمید از طریق وکیع، از سالم، از ابن حنفیه نقل کرده اند،

ص: ۱۱۳

---

۱- (۱) - تهذیب التهذیب: ۱۷۹ / ۲، شرح حال حبيب ابن ابی ثابت.

۲- (۲) - میزان الاعتدال: ۳۹۶ / ۱.

۳- (۳) - تفسیر طبری: ۷۱ / ۵؛ الدر المنثور: ۱۵ / ۳.



تأیید و تأکید می کند و همچنین آنچه از طریق حسین بن فرج، از ابی معاذ و از طریق بشر، از قتاده نقل گردیده است.

علاوه بر این، عبدالرزاق، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم و ابوالشیخ از قتاده، سری و ضحاک و از طریق ابی نجیح از مجاهد و از طریق یونس از ابن زید روایت کرده اند: منظور آیه این است که مشرکان، مردم را از قبول قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله) منع می کنند و خودشان هم آن را قبول نمی کنند. (۱)

در این روایات هیچ اشاره ای به ابوطالب نشده است و بلکه منظور، کفّاری بوده اند که مانع از پذیرش قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله) توسط مردم می شده اند و خودشان از آن حضرت دوری می کرده اند و بسیار واضح است که سیره شیخ ابطح ابوطالب برخلاف این بوده است و بلکه او تمام نیرو و امکانات خود را برای حمایت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان به کار می برده و مشرکان را از آنان دفع می کرده.

۴- آنچه از سیاق آیه فهمیده می شود این است که: آیه در صدد سرزنش و مذمت زندگانی است که از پیروی مردم از قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله) جلوگیری می کنند و این روش زشت آنان دائمی بوده و حتی در زمان نزول آیه این کار را می کرده اند؛ چنان که روایت قرطبی به صراحت به این مطلب اشاره می کند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ابوطالب را از نزول آیه باخبر کرد.

ص: ۱۱۴

اما با توجه به آنچه از صحیحین نقل نموده اند و گمان کرده اند که قول خدای متعال در سوره قصص که می فرماید:

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ... (۱)

« تو نمی توانی هر کس را که دوست داری، هدایت کنی و لکن خداوند هر که را بخواهد هدایت می کند».

درباره ابوطالب پس از وفاتش نازل شده است، در این صورت نزول آیه: وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأُونَ عَنْهُ که درباره عده ای از بندگان نازل شده است، نمی تواند درباره ابوطالب باشد؛ زیرا سوره انعام که آیه مورد بحث در آن قرار دارد، به یک باره و به فاصله (۲) پنج سوره پس از سوره قصص نازل شد، (۳) در این صورت، تطبیق آیه بر ابوطالب چگونه امکان دارد، در حالی که او سالها قبل از نزول این آیه از دنیا رفته است!؟

۵- سیاق آیات کریمه چنین است:

وَمِنْهُمْ مَن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا

ص: ۱۱۵

۱- (۱) - القصص (۲۸): ۵۶.

۲- (۲) - آن را ابو عبید، ابن منذر، طبرانی، ابن مردویه و نحاس از طریق ابن عباس و طبرانی و ابن مردویه، از طریق عبدالله بن عمر روایت کرده اند؛ چنان که در تفسیر قرطبی: ۶ / ۳۸۳ - ۳۸۲؛ تفسیر ابن کثیر: ۲ / ۱۲۶؛ الدر المنثور: ۳ / ۲؛ تفسیر شوکانی: ۳ / ۹۲ - ۹۱ آمده است.

۳- (۳) - اتقان: ۱ / ۱۷.

حَيَاؤُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ \* وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ . (۱)

«عده ای از آنان به تو گوش می دهند و ما بر دلهایشان پرده افکنده ایم تا آن را در نیابند و گوشه‌هایشان را سنگین کردیم و اگر هر معجزه ای ببینند، ایمان نمی آورند تا این که نزد تو آیند و مجادله کنند و کافران گویند: این جز افسانه های گذشتگان نیست. آنان مردم را از پیامبر باز می دارند و خود نیز از او دوری می جویند و غافلند که جز خودشان را هلاک نمی کنند».

آیه تصریح می کند که منظور وی، کفاری هستند که پیش پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده و با وی به مجادله پرداختند و کتاب مینش را از افسانه های پیشین دانستند.

اینها همان کسانی بودند که خودشان ایمان نمی آوردند و از ایمان آوردن دیگران جلوگیری می کردند. حال، اعمال و رفتار این کافران کجا و روش و سیره ابوطالب کجا که در طول حیاتش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حمایت و پشتیبانی کرد؟!

ابن کثیر در تفسیر خود، قول اول را از ابن حنفیه، قتاده، مجاهد، ضحاک و دیگران نقل کرده و گفته است:

ص: ۱۱۶

«این قول، اظهر است که خداوند بهتر می داند و ابن جریر همین را اختیار کرده است».(۱)

ب- خداوند متعال می فرماید:

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ . (۲)

«برای پیامبر و مؤمنان، سزاوار نیست که برای مشرکان استغفار کنند اگرچه از نزدیکانشان باشند، بعد از آن که برای ایشان روشن شده است که آنان از اهل جهنم هستند».

ج- خداوند می فرماید:

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ . (۳)

«هر آینه تو نمی توانی هر کس را که دوست داری هدایت کنی و لکن خداوند هر کس را بخواهد، هدایت می کند».

بخاری در صحیح خود در کتاب التفسیر فی القصص نقل کرده است:

«ابوالیمان برای ما روایت کرده است که شعیب، از زهری به من خبر داده است سعید بن مسیب، از پدرش برایم نقل کرده است

ص: ۱۱۷

---

۱- (۱) - تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر: ۲ / ۱۳۲.

۲- (۲) - توبه (۹): ۱۱۳.

۳- (۳) - قصص (۲۸): ۵۶.

هنگامی که مرگ ابوطالب نزدیک شد، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به کنار بسترش آمد. در آن جا ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه بن مغیره را دید. رو به عمویش کرد و فرمود: ای عمو! بگو: لا إله الا الله تا با آن در پیشگاه خدا برای تو محاجه کنم.

ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه گفتند: آیا می خواهی او را از آیین عبدالمطلب خارج کنی؟ همین طور رسول خدا(صلی الله علیه و آله) دعوت خود را به او عرضه می کرد و همان سخنان را تکرار می کرد تا این که ابوطالب در آخرین سخنانش گفت: بر آیین عبدالمطلب هستم و از این که بگوید: لا إله الا الله خودداری ورزید.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرود: به خدا قسم! برای تو طلب استغفار می کنم مادامی که از آن نهی نشده ام. پس از آن نازل شد:

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ .

«پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند حق ندارند که برای مشرکان طلب استغفار کنند.»

و در مورد ابوطالب نازل شد:

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ .

«تو نمی توانی هر کس را که دوست داری، هدایت کنی و لکن خداوند هر کس را که بخواهد هدایت می کند.» (۱)

ص: ۱۱۸

و در مرسله طبری آمده است:

«پس از آن آیه: مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ... و سپس آیه: إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ نازل شد». این را مسلم در صحیح خود از طریق سعید بن مسیب آورده است و تمام مفسران به خاطر حسن ظن به شیخین و صحیحهای آنان، از ایشان پیروی کرده اند.

### نقد و نظرهایی درباره روایت سعید بن مسیب

۱- سعید که به تنهایی این روایت را نقل کرده از ناصبی ها و دشمن امیرالمؤمنین بوده است؛ بنابراین، به قول او درباره آن حضرت و پدرش و فرزندانش اعتنایی نمی شود. او علاقه فراوانی داشت که عیب و نقصی را بر آل علی (علیه السلام) وارد کند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (۱) می نویسد:

سعید بن مسیب از منحرفان نسبت به علی (علیه السلام) بود و عمر بن علی درگیری لفظی شدیدی با وی داشته است.

عبدالرحمن بن اسود، از ابی داوود همدانی روایت کرده است: سعید بن مسیب را دیدم که عمر بن علی ابن ابی طالب هم آمد. سعید به او گفت: ای پسر برادرم! چه شده است که کم به مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می آیی؛ چنان که برادران و پسرعموهایت نیز چنین هستند؟!

ص: ۱۱۹

عمر گفت: ای پسر مسیب! آیا هر بار که به مسجد می آیم، باید بیایم و تو را باخبر سازم؟

سعید گفت: دوست ندارم که تو را ناراحت کنم. از پدرت شنیدم که می گفت: من در پیشگاه خداوند چنان مقامی دارم که برای بنی عبدالمطلب از آنچه بر روی زمین است، با ارزش تر است.

عمر گفت: من از پدرم شنیدم که می گفت: هیچ گاه کلمه حکمتی در قلب منافق نمی ماند مگر آن که پیش از مرگش به آن نطق می نماید.

سعید گفت: یابن رسول الله! برادر زاده ام! آیا مرا منافق قلمداد می کنی؟

گفت: این همان چیزی است که می گویم و از آن جا رفت.

واقعی نقل کرده است که: سعید بن مسیب از کنار جنازه امام سجاد (علیه السلام) گذشت، اما بر آن نماز نخواند. به او گفته شد: آیا بر این مرد صالح که از اهل بیت صالحان است، نماز نمی خوانی؟ جواب داد: دو رکعت نماز مستحبی برای من بهتر از نماز میت خواندن بر یک مرد صالح است.

برای شناخت منش و روش سعید بن مسیب همین کافی است که بدانیم ابن حزم (۱) از قتاده روایت کرده است:

«از سعید پرسیدم: آیا پشت سر حجاج بن یوسف نماز بخوانیم؟ جواب داد: ما که پشت سر کسی که از او شرورتر هم باشد، نماز می خوانیم!».

۲- ظاهر روایت بخاری این مطلب را می رساند که دو آیه مورد اشاره در هنگام وفات ابوطالب، پشت سر هم نازل شده است؛ چنان که در مورد هر یک از آیه ها نیز تصریح شده است که در زمان وفات وی نازل گشته است.

اما این مطلب صحیح نیست؛ زیرا آیه دوّم، مکی و آیه اوّل، مدنی است که به اتفاق نظر مفسّران بعد از فتح مکه نازل شده است و این آیه در سوره توبه قرار دارد که از آخرین سوره هایی است که نازل گشته است. (۲) در این صورت فاصله ای حدود ده سال، یا بیشتر بین نزول این دو آیه وجود دارد.

ص: ۱۲۱

---

۱- (۱) - المحلّی: ۲۱۴/۴.

۲- (۲) - صحیح بخاری: ۱۸۵/۵؛ کشاف، زمخشری: ۳۱۵/۲؛ تفسیر قرطبی: ۲۷۳/۸؛ الاتقان: ۱۷/۱؛ تفسیر فتح القدير، شوکانی: ۴۱۰/۲؛ وی به نقل از ابی شیبّه، بخاری، نسائی، ابن ضریس، ابن منذر، نحاس، ابی شیخ و ابن مردویه، از طریق براء بن عازب آن را نقل کرده است.



۳- آیه استغفار در مدینه منوره و در حالی که بیش از هشت سال از وفات ابوطالب گذشته بود، نازل شده است.

سؤال این است که: آیا در این مدّت طولانی، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برای ابوطالب استغفار می کرده است؟ چنان که در حدیث آمده است که در کنار ابوطالب فرمود:

«به خدا قسم! برای تو طلب استغفار می کنم، مادامی که از آن نهی نشده ام».

چگونه ممکن است که پیامبر و مؤمنان، سالها برای او طلب استغفار کرده باشند در حالی که از دوستی و ارادت و استغفار برای مشرکان و منافقان ممنوع شده بودند و این استغفار طولانی مدّت، از بارزترین مصادیق محبّت و مودّت با مشرکین است و این چگونه ممکن است در حالی که خداوند نازل فرموده است:

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ... (۱)

«نمی یابی قومی را که به خدا و روز آخر ایمان دارند، با کسانی که دشمن خدا و رسولش هستند، دوستی کنند، اگرچه پدران، یا فرزندان، یا برادران، یا عشیره ایشان باشند. آنان کسانی هستند که خداوند، ایمان را در قلبهایشان ثابت گردانیده و از طرف خودش آنان را تأیید کرده است».

ص: ۱۲۲

این آیه در سوره مجادله قرار دارد که سوره ای مدنی است و هفت سوره قبل از سوره توبه نازل شده است که در آن آیه استغفار وجود دارد. (۱)

این آیه در روز جنگ بدر که در سال دوم هجری رخ داد، یا در جنگ احد که در سال سوم هجری به وقوع پیوست، نازل شده است؛ چنان که حلبی در سیره اش می گوید:

در این صورت، این آیه سالها قبل از آیه استغفار نازل شده است.

خداوند می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا. (۲)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! کافران را به جای مؤمنان به دوستی نگیرید، آیا می خواهید که برای خدا بر ضد خود دلیل آشکاری فراهم سازید؟!».

این آیه در سوره نساء است که بنابر قول نحاس و علقمه و غیر آنان مکی است؛ زیرا در آن خطابه‌های یا أَيُّهَا النَّاسُ آمده است. (۳) و اگر به آنچه قرطبی در تفسیرش (۴) روایت کرده و او و دیگران آن را صحیح دانسته اند، می بینیم که این سوره به نظر آنان مدنی است؛

ص: ۱۲۳

---

۱- (۱) - الاتقان: ۱۷/۱؛ این را از ابن ابی حاتم، طبرانی، حاکم، ابونعیم، بیهقی و ابن کثیر نقل کرده اند؛ چنان که در تفسیر ابن کثیر: ۳۲۹/۴؛ تفسیر شوکانی: ۱۸۹/۵ و تفسیر آلوسی: ۳۷/۲۸ آمده است.

۲- (۲) - نساء (۴): ۱۴۴.

۳- (۳) - تفسیر قرطبی: ۱/۵.

۴- (۴) - الجامع لاحکام القرآن: ۱/۵.

زیرا در صحیح بخاری، (۱) به نقل از عایشه آمده است: سوره نساء هنگامی نازل شد که من در نکاح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودم؛ بنابراین، در سال های اوّلیه هجرت نازل نشده است. در هر صورت ۲۱ سوره قبل از سوره براءت قرار دارد که در آن آیه استغفار آمده است؛ چنان که در الاتقان آمده است. (۲)

خداوند می فرماید:

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِئْتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا . (۳)

«کسانی که کافران را به جای مؤمنان به دوستی می گیرند، آیا عزّت را پیش آنان جستجو می کنند؟».

این آیه در سوره نساء قرار دارد و چنان که گفته شد، قبل از سوره براءت نازل شده است.

خداوند می فرماید:

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ وَيُحِذِرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ . (۴)

ص: ۱۲۴

---

۱- (۱) - صحیح بخاری: ۶/ ۱۰۱ - ۱۰۰، کتاب فضائل القرآن فی کتاب التفسیر؛ تفسیر قرطبی: ۱/ ۵.

۲- (۲) - الاتقان فی علوم القرآن: ۱۷/ ۱.

۳- (۳) - نساء (۴): ۱۳۹.

۴- (۴) - آل عمران (۳): ۲۸.

«مؤمنان، نباستی کافران را به جای مومنان به دوستی بگیرند. هر کس چنین کند، از جانب خدا ارزشی ندارد، مگر این که از آنان بپرهیزد و هر آینه خداوند شما را از عذاب خویش برحذر می دارد و بازگشت همه شما به سوی خداست».

این آیه در سوره آل عمران قرار دارد که بیش از هشتاد آیه آن در اوایل هجرت و در روزی که هیأت نجران به مدینه آمده بود، نازل شده است؛ چنان که در سیره ابن هشام (۱) آمده است اما قرطبی و غیره (۲) نقل کرده اند که این آیه در روز جنگ احزاب، در سال پنجم هجری درباره عباد بن صامت نازل شده است، ولی به هر تقدیر، چنان که در الاتقان آمده است، (۳) سوره آل عمران ۲۴ سوره قبل از براءت که در آن آیه استغفار است، نازل شده است.

خداوند می فرماید:

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ... (۴)

«فرقی نمی کند که برای ایشان طلب استغفار کنی، یا نکنی، در هر صورت، خداوند هرگز آنان را نخواهد بخشید...».

ص: ۱۲۵

---

۱- (۱) - السیره النبویه: ۵۷۶ / ۲.

۲- (۲) - تفسیر قرطبی: ۵۸ / ۴؛ تفسیر خازن: ۲۳۵ / ۱.

۳- (۳) - الاتقان فی علوم القرآن: ۱۷ / ۱.

۴- (۴) - منافقون (۶۳): ۶.

این آیه، چنان که صاحبان سیره و مغازی از قبیل ابن کثیر گفته اند، در سال ششم هجری و هنگام غزوه بنی المصطلق نازل شده است و چنان که در الاتقان آمده هشت سوره قبل از براءت نازل شده است. (۱)

قرآن می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنَّ اسْتِخْبَاءَ الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. (۲)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! حتی با پدران و برادران دوستی برقرار نکنید، اگر که کفر را بر ایمان ترجیح می دهند و هر کس با آنان دوستی کند، از ظالمان خواهد بود.»

و می فرماید:

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ. (۳)

«برای آنان استغفار کنی، یا نکنی، فرقی نمی کند. اگر برای ایشان هفتاد مرتبه استغفار کنی، خدا هرگز آنان را نخواهد بخشید.»

دو آیه اخیر از سوره توبه، قبل از آیه استغفار نازل شده اند.

چنان که مشاهده می شود بر طبق ادعای قایلان به کفر ابوطالب، پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای عمویش به مدت سالها استغفار می کرده است، در

ص: ۱۲۶

---

۱- (۱) - الاتقان فی علوم القرآن: ۱۷/۱.

۲- (۲) - توبه (۹): ۲۳.

۳- (۳) - توبه (۹): ۸۰.

حالی که عمویش بر حالت کفر از دنیا رفته بود!! چه تهمتی از این بالاتر می توان به پیامبر زد؟! (۱)

شاید که همین عوامل سبب شده است تا حسین بن فضل، نزول این آیات درباره ابوطالب را بعید بشمارد. او می نویسد:

«بسیار بعید است که این آیات، درباره ابوطالب باشد؛ زیرا ابوطالب، سالها قبل از نزول این آیات در مکه از دنیا رفته است. این مطلب را قرطبی در تفسیرش نقل و آن را تأیید می کند». (۲)

۴- روایات بسیاری در منابع حدیثی وجود دارد که با این روایتی که بدان برای اثبات کفر ابوطالب تمسک جسته اند، تعارض دارد؛ از جمله صحیحی است که طیالسی، ابن ابی شیبیه، احمد، ترمذی، نسائی، ابویعلی، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابوالشیخ و حاکم آن را روایت کرده اند و ابن مردویه و بیهقی آن را در کتاب شعب الایمان و ضیاء در المختاره از علی (علیه السلام) چنین روایت کرده اند:

شنیدم که مردی برای والدین خودش که هر دو مشرک بودند، استغفار می کند. به وی گفتم: چگونه برای والدین خود استغفار می کنی در حالی که مشرک بوده اند؟! جواب داد: آیا ابراهیم برای پدرش که مشرک بود، استغفار نمی کرد؟! این واقعه را برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) توضیح دادم که به دنبال آن نازل شد:

ص: ۱۲۷

---

۱- (۱) - الغدیر: ۸ / ۱۲ / نظره فی الآیات المحرفه فی ابی طالب.

۲- (۲) - الجامع لاحکام القرآن: ۸ / ۲۷۳ - ۲۷۲.

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ \* وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّتْهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ . (۱)

«برای پیامبر و مؤمنان سزاوار نیست که برای مشرکان استغفار کنند، اگرچه از خویشاوندان ایشان باشند، پس از آن که برایشان روشن شد که اینان از اهل جهنم هستند. و ابراهیم برای پدرش استغفار نمی کرد، مگر به خاطر قولی که وی داده بود، اما هنگامی که برای او روشن شد که پدرش دشمن خداست، از او برائت جوید. همانا ابراهیم بنده ای خاشع و حلیم بود.»

از این روایت فهمیده می شود که عدم جواز استغفار برای مشرکان، قبل از نزول آیه فوق، امری معهود و شناخته شده بوده است؛ از این جهت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) آن مرد را از این کار منع کرد.

براساس این روایت، اگر ابوطالب مسلمان از دنیا نرفته بود، سزاوار نبود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای او استغفار کند، در حالی که پیامبر بر طبق روایات، سالها برای عمویش استغفار می کرد و در این واقعه نیز آن مرد به این استناد نکرد که پس چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای

ص: ۱۲۸

عموی مشرکش استغفار می کند؛ زیرا معروف بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) هیچ گاه برای مشرکین استغفار نمی کند.

سید زینی دحلان در کتاب اسنی المطالب می نویسد:

«این روایت، صحیح است و ما روایت صحیحۀ دیگری را از ابن عباس به عنوان مؤید و شاهد این روایت یافته ایم.

ابن عباس می گوید: مسلمانان برای پدرانشان استغفار می کردند تا این آیه نازل شد، پس از نزول آیه، از استغفار برای اموات، دست کشیدند، اما از استغفار برای زنده ها نهی نشده بودند، پس از آن، خدا نازل فرمود: وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ... یعنی: در زمانی که پدرش در قید حیات بود، برای او استغفار می کرد و هنگامی که از دنیا رفت، از این کار خودداری کرد. و همین شاهد صحیحی بر روایت قبلی است و اگر این روایت صحیح تر باشد، عمل به آن ارجح است، پس قول راجح آن است که بگوییم: این آیه دربارهٔ عدّه ای از مردم نازل شده است که برای پدران مشرک خود استغفار می کرده اند و در مورد ابوطالب نازل نشده است.

و از جمله روایتی است که مسلم در صحیح خود و احمد در مسند خود و ابوداؤد در سنن و نسائی و ابن ماجه از ابوهریره دربارهٔ نزول آیهٔ استغفار، روایت کرده اند و آن این است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به کنار قبر مادرش آمد و گریه کرد. کسانی هم که همراه حضرت بودند، گریه کردند، سپس فرمود: از خدا اجازه خواستم تا برای مادرم استغفار کنم، اما

ص: ۱۲۹



اجازه داده نشدم و از او اجازه خواستم تا قبر مادرم را زیارت کنم که اجازه داده شدم. پس قبور را زیارت کنید که شما را به یاد آخرت می اندازد». (۱)

طبری، حاکم، ابن ابی حاتم و بیهقی، از ابن مسعود و بریده و همچنین طبرانی، ابن مردویه و طبری، از طریق عکرمه، از ابن عباس روایت کرده اند:

«پیامبر(صلی الله علیه و آله) پس از غزوه تبوک، عمره ای به جای آورد. در مسیر به کنار قبر مادرش در ابوا آمد و از خدا اجازه خواست تا برای مادرش استغفار کند و از خدا خواست که شفاعتش را در قیامت برای مادرش بپذیرد. با نزول آیه این اجازه ها به وی داده نشد». (۲)

طبری در تفسیر خود، از عطیه نقل کرده است:

«هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به سوی مکه رفت، در مسیر بر سر قبر مادرش رفت و آن قدر بالای قبر ایستاد تا گرمای خورشید او را خسته کرد، اما به وی اجازه داده نشد که برای مادرش استغفار کند و نازل شد: مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ...» (۳)

زمخشری در کشاف، حدیث نزول آیه درباره ابوطالب را روایت کرده و سپس حدیث فوق را درباره سبب نزول آیه ذکر کرده و گفته است:

ص: ۱۳۰

---

۱- (۱) - ارشاد الساری فی شرح البخاری: ۱۰ / ۱۰۵۶۰، باب قوله: إِنَّكَ لَا تَهْدِي... .

۲- (۲) - تفسیر طبری: ۱۱ / ۳۱؛ ارشاد الساری: ۱۰ / ۳۱۴، ذیل حدیث: ۴۶۷۵؛ الدر المنثور: ۳ / ۲۸۳.

۳- (۳) - جامع البیان فی تأویل القرآن: ۱۱ / ۳۱.

«روایت اخیر دربارهٔ مادر پیامبر (صلی الله علیه و آله) صحیح تر است، زیرا ابوطالب در مکه و قبل از هجرت از دنیا رفته بود و حادثهٔ اخیر در سالها بعد در مدینه رخ داده است». (۱)

قسطلانی می نویسد:

«در تاریخ ثبت شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هنگام انجام عمرهٔ مفرده به کنار قبر مادرش آمد و از خدا خواست تا برای مادرش استغفار کند که این آیه نازل شد. این را حاکم و ابن ابی حاتم، از ابن مسعود و همچنین طبرانی از ابن عبّاس روایت کرده اند. در این مطلب، دلالتی بر تأخر نزول آیه از زمان وفات ابوطالب وجود دارد و اصل این است که نزول آیه تکرار نشده است». (۲)

علامهٔ امینی می نویسد:

«مگر چنین نبوده است که تا هنگامهٔ جنگ تبوک و بعد از نزول آیاتی که اشاره کردیم، برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مؤمنین جایز نبوده است که برای مشرکین استغفار و شفاعت کنند؟ در این صورت، چگونه تصوّر می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خدا اجازه خواسته باشد که برای مادرش استغفار کند؟ آیا برای مادر خود حسابی جدا باز می کرده است؟ یا این که روایت جعل شده تا کرامت پیامبر

ص: ۱۳۱

---

۱- (۱) - کشف: ۳۱۵ / ۲.

۲- (۲) - ارشاد الساری: ۳۱۴ / ۱۰، ذیل حدیث ۴۶۷۵.

مقدّس (صلی الله علیه و آله) و قداست و طهارت مادر آن حضرت از شرک را خدشه دار سازد؟» (۱)

همچنین طبری در تفسیر خود از قتاده نقل کرده است:

«برای ما نقل شده است که عده ای از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) به وی عرض کردند: ای پیامبر خدا! بعضی از پدران ما، خوش بر خورد، صله رحم کننده، حلال مشکلات مردم و پاکیزه از مذمت و سرزنش بوده اند، آیا برای آنان استغفار نمی کنی؟»

آن حضرت جواب داد: به خدا قسم! برای پدرم استغفار می کنم؛ چنان که ابراهیم برای پدرش استغفار می کرد. پس از آن نازل شد: مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ... سپس خداوند ابراهیم خلیل را معذور دانست و فرمود: وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرَاهِيمَ لَابِيهِ... تَبَرَّأ مِنْهُ».

(۲)

طبری از طریق عطیه عوفی، از ابن عباس روایت کرده است:

«پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تصمیم گرفت که برای پدرش استغفار کند، اما خداوند او را از این کار نهی کرد و فرمود: مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ

و در توجیه استغفار ابراهیم برای پدرش نازل شد: وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرَاهِيمَ لَابِيهِ اِلَّا عَنْ مَوْعِدِهِ . (۳)

ص: ۱۳۲

۱- (۱) - الغدير، علامه امینی: ۸ / ۳۱.

۲- (۲) - جامع البيان: ۱۱ / ۳۱.

۳- (۳) - الدرّ المنثور: ۳ / ۵۰۵، تفسیر آیه ۱۱۳ از سوره توبه.

در این دو روایت، تصریح شده است که نزول آیه کریمه درباره پدر آن حضرت و پدران اصحاب وی بوده است، نه درباره عمویش ابوطالب، یا مادرش آمنه.

روایت دیگری را طبری در تفسیرش نقل کرده و گفته است:

«دیگران گفته اند که استغفار در این جا به معنای نماز میت است. سپس از طریق مثنی، از عطاء بن ابی رباح روایت کرده است: من، نماز بر هیچ کدام از اهل قبله را دریغ نمی دارم، اگر چه زنی حبشی و باردار از زنا باشد؛ زیرا نشنیده ام که خداوند نماز میت را جز بر مشرکان نهی کرده باشد، در آن جا که می فرماید: مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ». (۱)

اگر این تفسیر درست باشد، مخالف تمام روایاتی است که نقل آن گذشت و دلالت بر این داشتند که منظور آیه، طلب مغفرت و بخشش بوده است؛ چنان که از ظاهر الفاظ آیه فهمیده می شود.

وجود این اختلافات و تضادها بین این روایات و بین آنچه بخاری نقل کرده است، هر شخص منصفی را به تأمل وادار می دارد تا درباره هر مسلمانی و به خصوص درباره مرد صالحی همانند ابوطالب، زبان به تکفیر نگشاید.

ص: ۱۳۳

۵- از روایت بخاری چنین فهمیده می شود که آیه استغفار هنگام مرگ ابوطالب نازل شده است؛ چنان که ظاهر روایتی که اسحاق بن بشر و ابن عساکر، از حسن نقل کرده اند، این معنا را می رساند. در آن روایت آمده است:

«هنگامی که ابوطالب از دنیا رفت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إِنَّ اِبْرَاهِيمَ اسْتَغْفَرَ لِأَبِيهِ وَهُوَ مُشْرِكٌ وَأَنَا اسْتَغْفِرُ لِعَمِّي حَتَّى أُبْلَغَ.

همانا ابراهیم برای پدرش استغفار می کرد، در حالی که مشرک بود و من برای عمویم استغفار می کنم تا در این باره به من وحی شود، به دنبال آن این آیه نازل شد:

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ .

«برای پیامبر و مؤمنان، سزاوار نیست که برای مشرکان استغفار کنند.»

منظور آیه، ابوطالب بود و پس از آن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بسیار اندوهگین شد تا این که خداوند فرمود:

وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ

«ابراهیم برای پدرش استغفار نکرد، مگر به خاطر وعده ای که به وی داده بود.» (۱)

ص: ۱۳۴

این روایت با آنچه ابن سعد و ابن عساکر، از علی (علیه السلام) روایت کرده اند در تناقض است. در آن روایت علی (علیه السلام) می فرماید:

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را از مرگ ابوطالب مطلع کردم، او بسیار ناراحت شد و گریست و فرمود: برو و او را غسل و کفن کن و به خاک بسپار. خداوند او را رحمت کند. من دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را انجام دادم. آن حضرت در طول چندین روز از منزل خارج نمی شد و برای ابوطالب استغفار می کرد تا این که جبرئیل این آیه را نازل کرد: مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا...

شاید که این، ظاهر روایتی است که ابن سعد، ابوالشیخ و ابن عساکر از طریق سفیان بن عیینه، از عمر روایت کرده اند. در آن روایت آمده است: هنگامی که ابوطالب از دنیا رفت، رسول خدا در کنار جنازه اش خطاب به او فرمود: خدا تو را رحمت کند و ببخشد. دائماً برای تو استغفار می کنم تا خدا مرا از این کار نهی کند. پس از آن، مسلمانان برای اموات خویش که در حال شرک از دنیا رفته بودند، استغفار می کردند تا این که نازل شد:

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ .

«برای پیامبر و مؤمنان، سزاوار نیست که برای مشرکان استغفار کنند».<sup>(۱)</sup>

ص: ۱۳۵

با همهٔ این تفصیلات، همهٔ ائمت بر این اتفاق نظر دارند که سورهٔ براءت که آیهٔ استغفار در آن قرار دارد، از آخرین سوره‌هایی بوده است که بعد از فتح مکه در سال هشتم هجری نازل شده است. این، همان سوره‌ای بوده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ابوبکر را فرستاد تا در موسم حج آن را برای مشرکان بخواند. سپس به دستور الهی، امیرالمومنین علی (علیه السلام) را فرستاد تا این رسالت را انجام دهد و فرمود:

«لَا يَبْلُغُهَا عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي» (۱)

«این سوره را کسی ابلاغ نمی‌کند، مگر خودم یا مردی که از خودم باشد».

در روایت صحیحی که از طرق مختلفی نقل گردیده آمده است که آیهٔ استغفار، بعد از بازگشت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از غزوهٔ تبوک در سال نهم هجری نازل شده است.

در این صورت، چگونه عدّه‌ای قایل شده‌اند که آیهٔ استغفار در سال دهم بعثت و هنگام مرگ ابوطالب نازل شده است؟ در این صورت چگونه روایت بخاری و روایاتی که شبیه این می‌باشد، می‌تواند صحیح باشد؟! (۲)

۶- سیاق آیهٔ استغفار، سیاق نفی است نه نهی. در این صورت دلالت بر این نمی‌کند که رسول خدا برای کسی استغفار کرد و از آن نهی شد بلکه سیاق آیه با این تناسب دارد که آن حضرت با علم

ص: ۱۳۶

---

۱- (۱) - الغدير: ۶ / ۳۵۰ - ۳۳۸، چاپ دوم.

۲- (۲) - الغدير: ۸ / ۱۶ - ۱۰.

به ایمان عمویش، برای او استغفار می کرد. و شاید به هنگام استغفار آن حضرت برای عمویش، عده ای حضور داشته اند که از واقعیت امر آگاه نبوده اند. آنان نمی دانستند که ابوطالب برای مماشات با قریش و حمایت بیشتر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ایمان خود را اظهار نمی کرده است، برای همین در این مورد سخنانی گفتند و آن را به عنوان مدرکی جهت استغفار برای مشرکین تلقی کردند؛ چنان که احتمال دارد به استغفار ابراهیم برای پدرش احتجاج کرده باشند، پس از آن، خدای متعال نازل فرمود: **وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ...**

این آیه ضمن منزه داشتن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از این نسبت ناروا، حضرت ابراهیم (علیه السلام) را نیز معذور می دارد. آیه تصریح می کند: هر کس که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای او استغفار و طلب رحمت می کند، مشرک نبوده است و مقام نبوت بالاتر از آن است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این جایگاه برای مشرکان استغفار کند. همین که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای ابوطالب استغفار کرده، دلیل بر آن است که وی مشرک نبوده است و بزرگانی از امت نیز به این تصریح کرده اند و به عمل پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای توجیه استغفار برای پدران مشرک خود احتجاج نکرده اند بلکه به عمل حضرت ابراهیم (علیه السلام) احتجاج کرده اند؛ چنان که در روایت صحیحی از علی (علیه السلام) نقل شد که فرمود:



«شنیدم که مردی برای پدر و مادر مشرک خود استغفار می کند. از او پرسیدم: آیا برای پدر و مادر مشرک خودت استغفار می کنی؟ جواب داد: مگر ابراهیم برای پدر مشرک خود استغفار نمی کرد؟» (۱)

اگر چنین بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای ابوطالب مشرک استغفار کرده است، هر آینه این مرد برای توجیه عمل خود، به فعل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) احتجاج می کرد، نه فعل حضرت ابراهیم (علیه السلام) و بدیهی است که احتجاج به فعل پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر فعل حضرت ابراهیم (علیه السلام) مقدم و اولی است.

۷- بر فرض که روایت بخاری را تلقی به قبول بنماییم و از روایت عبّاس که بیان می کرد ابوطالب شهادتین را گفت، چشم پوشی کنیم، دلایل بسیاری بر ایمان ابوطالب وجود دارد. عبّاس روایت کرده است که ابوطالب شهادتین را گفت و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«الحمد لله الذي هداك يا عم!».

«حمد و سپاس خدایی را سزاست که تو را هدایت کرد ای عمو!».

و از امیرالمؤمنین روایت شده است: ابوطالب از دنیا نرفت تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از او رضایت کامل داشت.

و آن حضرت فرمود:

ص: ۱۳۸

«كُلُّ الْخَيْرِ أَرْجُو مِنْ رَبِّي لِأَبِي طَالِبٍ».

«هر خیر و خوبی را از خدا برای ابوطالب درخواست می‌کنم».

همچنین ابوطالب به هنگام وفات به قریش و بنی عبدالمطلب سفارش کرد که از محمد (صلی الله علیه و آله) حمایت و اطاعت کنند و بدانند که فلاح و رستگاری در پیروی از محمد (صلی الله علیه و آله) است و او امین قریش و سید عرب می‌باشد. علاوه بر این، نصوص و اشعار و قراین زیادی وجود دارد که بر ایمان ابوطالب دلالت می‌کند.

بر فرض که تمام اینها را کنار بگذاریم، به این قرینه می‌توانیم استدلال کنیم که بر طبق اظهارات مخالفان ایمان ابوطالب، در هنگام مرگ، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وی را تشویق و تحریض کرد که اسلام بیاورد، اما وی گفت:

«بَلْ عَلَيَّ مَلَّةُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ».

«بلکه بر دین عبدالمطلب باقی می‌مانم».

شکی نیست که عبدالمطلب بر طریق حق و بر دینی بوده است که در آن روزگار، مورد رضایت خدای عالمیان بوده است. او به مبدأ و معاد معتقد بود و ایمان داشت که پیامبری از صلب او ظهور خواهد کرد.

شهرستانی درباره عبدالمطلب، مطلبی را گفته که علامه امینی آن را در جزء هفتم کتاب الغدير نقل کرده است. (۱) برای آگاهی بیشتر

ص: ۱۳۹

باید به کتابهای ملل و نحل و کتابهایی که سیوطی دربارهٔ اجداد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تألیف کرده است، (۱) مراجعه کرد.

در این صورت روشن می شود که قول ابوطالب که گفت:

«بَلِّغْ عَلِيَّ مِلَّةَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ» دلالت آشکاری بر ایمان ابوطالب و اعتقاد به اصول و مبانی دین حنیف دارد.

این در حالی است که وی در طول ده سالی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مردم را به دین اسلام دعوت می کرد، بر صحت و درستی دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تأکید می کرد. (۲)

### منابع اثبات کفر ابوطالب

#### اشاره

روایات و اشعاری که برای اثبات کفر ابوطالب مورد استدلال گرفته اند، از این قرار است:

الف: ابوطالب گفته است:

فوالله لولا أن أجيء بسبه تجر علي أسيافنا في المحافل

لكننا اتبعناه علي كل حاله من الدهر جداً غير قول التهازل (۳)

ص: ۱۴۰

---

۱- (۱) - از جمله این کتابها: مسالك الحنفا في والدي المصطفى؛ الدرر المنيفة في الآباء الشريفة، المقامة السندسية في النسبة المصطفوية؛ التعظيم و المنة في أن أبوي رسول الله في الجنة؛ نشر العلمين في إحياء الابوين؛ النبل الحلية في الآباء العلية.

۲- (۲) - الغدير: ۱۷ / ۸ - ۳.

۳- (۳) - سيرة ابن هشام: ۱ / ۲۸۰.

«به خدا قسم! اگر از این نمی ترسیدم که در مجالس و محافل به پدران و گذشتگان ناسزا بگویند، به او ایمان می آوردیم».

«و در هر صورت، از او پیروی می کردیم و این را با جدّیت و بدون سستی انجام می دادیم.»

همچنین می گوید:

لولا الملامه أو حذاری سبه لوجدتني سحا بذاك ميينا (۱)

«اگر به خاطر ترس از ملامت و سب و ناسزا نبود، هر آینه می دیدی که به صورت آشکار، دین احمد را می پذیرفتم».

در این دو سروده، ابوطالب اعلان می کند که قبول اسلام باعث عسر حرج می گردد، اما در هر دو قول، به حقانیت اسلام اعتراف می کند. در این صورت چگونه می توان گفت که او بر همان آیین قبل از اسلام فوت کرده است؟!

ب: همچنین به آنچه ابن اسحاق روایت کرده است، استدلال کرده اند. در این روایت آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دوست داشت که ابوطالب قبل از فوت، اسلام بیاورد. او می فرمود:

«ای عمو! کلمه توحید را بگو که در این صورت شفاعت روز قیامت شامل حال تو می گردد».

ابوطالب گفت:

ص: ۱۴۱

«ای برادرزاده ام! اگر از این نمی ترسیدم که بعد از من، تو و بنی عبدالمطلب مورد سب و شتم قرار گیرید و اگر چنین نبود که قریش گمان می کردند به خاطر ترس از مرگ، شهادتین را گفته ام، هر آینه آن را می گفتم. من آن را نمی گویم مگر به خاطر این که تو را خوشحال کنم».<sup>(۱)</sup>

هنگامی که ابوطالب به احتضار افتاد، عباس بن عبدالمطلب مشاهده کرد که ابوطالب لبهائش را تکان می دهد و چیزی می گوید. او گوشهائش را نزدیک کرد. سپس رو به پیامبر کرد و گفت:

«ای برادرزاده ام! همانا برادرم شهادتین را که از او درخواست کرده بودی، گفت. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: من از او نشنیدم!».<sup>(۲)</sup>

در این جا معلوم می شود که او ایمان آورده بود ولی از ترس این که مشرکان، پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) و مسلمانان را اذیت کنند، ایمان خود را مخفی نگاه می داشت.

با این توضیحات، چگونه می توان قبول کرد که ابوطالب، اسلام آوردن خودش را باعث شتم و آزار بنی عبدالمطلب می دانسته است، در حالی که برادرزاده اش خود، پیامبر و دعوت کننده به این دین بود و او هر گونه اذیت و آزاری را در پشتیبانی از دعوت او تحمل

ص: ۱۴۲

---

۱- (۱) - سیره ابن هشام: ۴۱۸ / ۱، طمع الرسول فی اسلام ابی طالب.

۲- (۲) - سیره ابن هشام: ۴۱۸ / ۱

می کرده است؟! چگونه می توان تصوّر کرد که اسلام ابوطالب باعث شتم و آزار بنی عبدالمطلب شود؟! در حالی که علی، جعفر و حمزه در آن هنگام به صورت آشکار مسلمان شده بودند!

علاوه بر این، باید سؤال کرد که چگونه عباس دقت به خرج داده و گوشه‌های ابوطالب نزدیک می کند تا اظهار شهادتین او را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) مژده بدهد، در حالی که خودش در آن زمان اسلام نیاورده بود و در تاریخ آمده است که او در جنگ بدر علیه مسلمانان شرکت کرد و اسیر شد و سپس با فدیة آزاد گردید و به مکه رفت؟!

چگونه می توان قبول کرد که اسلام ابوطالب، باعث شتم و عار بنی عبدالمطلب باشد و در عین حال، عباس به پیامبر (صلی الله علیه و آله) مژده بدهد:

«ای پسر برادرم! هر آینه برادرم، شهادتین را که از او خواسته بودی، گفت؟».

و چگونه متصوّر است که - اگر این واقعه رخ داده باشد - پیامبر (صلی الله علیه و آله) بگوید: من نشنیدم، در حالی که آن حضرت با اصرار از عمویش خواسته بود که شهادتین را بگوید؟!

ج: همچنین برای اثبات کفر ابوطالب به روایتی استناد کرده اند که می گوید:

«پس از مرگ ابوطالب، علی (علیه السلام) پیش پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: همانا عموی گمراه شما از دنیا رفت. آن حضرت فرمود: برو او را غسل و کفن کن و به خاک بسپار» (۱).

این روایت چگونه با روایت دیگری از علی (علیه السلام) قابل جمع است که آن حضرت فرمود:

«ابوطالب از دنیا رفت، در حالی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از او کاملاً راضی بود».

در این صورت یکی از دو روایت، دروغی است که به علی (علیه السلام) نسبت داده شده است.

و بر فرض که ابوطالب، قبل از مرگ، اظهار اسلام نکرده باشد، همه اذعان دارند و معترف هستند که وی برای حمایت از پیامبر اسلام از هیچ تلاش و کوششی مضایقه نکرد و سالها با خانواده اش در شعب ابوطالب در محاصره قریش قرار گرفت و به همه وصیت کرد تا از آن حضرت اطاعت و حمایت کنند، چگونه ممکن است که حضرت علی (علیه السلام) در حق چنین پدری به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بگوید:

«هر آینه عموی گمراهت از دنیا رفت؟!».

آیا سزاوار است که حضرت علی (علیه السلام) که در دامان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تربیت و بزرگ شده است و به عفت زبان توصیه شده

ص: ۱۴۴

است، درباره پدرش چنین سخن بگویند؟! آیا این از مصادیق نیکی به پدر و مادر است که قرآن می فرماید:

...وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبَعَ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ... (۱)

«در دنیا به خوبی و نیکی با آنان رفتار کن و از کسانی که به سوی من بازگشته اند، پیروی کن.»

براساس آنچه گذشت، باید پرسید که تا چه میزان می توان به این دسته از اشعار و روایات استدلال کرد و ابوطالب را متهم به کفر نمود؟ شکی در این نیست که اگر نگاهی دقیق و موشکافانه به اوضاع و احوال آن زمان داشته باشیم و بتوانیم محیطی را که این اشعار و روایات در آن شکل گرفته و صادر شده تصور نماییم، شاید بتوانیم که تصویر دیگری را مطرح کنیم.

در طی قرن‌ها، تعصب مذهبی کور، بر عالم اسلامی سایه افکنده بود و جریانهای سیاسی برای حفظ منافع خویش هر گونه تحریفی را مرتکب می شدند، در این صورت، چگونه می توان با توسل به یک روایت یا شعر، سرپرست حضرت پیامبر(صلی الله علیه و آله) در ایام کودکی و تربیت کننده او در دوران جوانی و حامی او پس از بعثت را متهم به کفر نمود؟

ص: ۱۴۵



بدون توجه به مناقشه‌ها و نزاعهایی که وجود دارد، کدام وجدان بیدار که معرفتی نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و تاریخ زندگی اش داشته باشد، می‌پذیرد که ابوطالب کافر از دنیا رفته است؟

روشن است که اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در طی قرون متمادی، مورد انواع اذیت و آزار بوده‌اند و بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و سفارشهای مکرر آن حضرت، نمی‌بینیم که در تاریخ، قلمی به انصاف درباره آنان نوشته باشد یا سخن گویی در کمال آرامش و آزادی درباره ایشان سخن گفته باشد و فضل و برتری آنان را متذکر شده باشد.

در هر زمان، جنگ به صورتهای گوناگون و در زمینه‌های مختلف بر ضد اهل بیت (علیهم السّلام) ادامه داشته و عرض و مال و جان آنان در معرض خطر بوده و حقد و کینه و اسائۀ ادب نسبت به آنان روا داشته می‌شده است.

حکومتهای ظالم برای سرکوب اهل بیت (علیهم السّلام) از هر ترفندی و به خصوص ترفند دروغ، تهمت و افترا استفاده می‌کرده‌اند و تمام تلاش خود را مصروف می‌کرده‌اند تا فضیلتی از اهل بیت (علیهم السّلام) و آبا و اجداد ایشان منتشر نشود.

با این همه از خلال قرنهایی که حجاج‌ها، ابن زیادها و یزیدها حکومت می‌کرده‌اند، فضایی از اهل بیت (علیهم السّلام) به دست ما رسیده است که گویی از دست تحریف و تخریب حکومتها و عمالشان در امان مانده است. حال که با این همه موانع و مشکلات، حدیث، یا

شعری در منقبت اهل بیت (علیهم السّلام) به ما رسیده است، باید آن را قدر بدانیم و یقین داشته باشیم که این حقیقتی است که از دست تحریف و تخریب طغیانگران به دور مانده است.

ما اشعار و روایاتی داریم که بر اسلام و ایمان راسخ ابوطالب دلالت می کند، در این صورت، با چه معیاری می توانیم دست از این اشعار و روایات برداریم و به روایات و اشعار مخالف متمسک بجوئیم؟!

این در حالی است که قراین و شواهد قوی وجود دارد که اشعار را منسوب به ابوطالب می دانند و بر ایمان وی تصریح می کند؛ چنان که در کتابهای تاریخ: ابن کثیر، سیره ابن هشام، شرح نهج البلاغه و مستدرک حاکم و غیره آمده است.

عده ای به این دلیل متمسک شده اند که حمایت ابوطالب از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در طول ده سال بعثت و همراهی ابوطالب با آن حضرت در شعب ابی طالب و گذشتن از جان و مال و فرزندان خویش برای حمایت و حفاظت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به خاطر روابط خویشاوندی و خونی بوده است. عصبیت و غیرت خویشاوندی باعث می شده است که ابوطالب این گونه جانانه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) دفاع و محافظت کند!

از اینها باید پرسید که مگر ابولهب و عباس از عموهای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نبوده اند؟ چطور شد که ابولهب در آزار و اذیت

برادرزاده اش پا را از حد فراتر گذاشت تا: **تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ** شد و همسرش نیز **حَمَّالَةَ الْحَطَبِ** گردید. و عباس در جنگ بدر اسیر شد و سپس با فدیة ای زیاد آزاد گردید و دوباره به مکه بازگشت؟! اینها سؤالاتی که به هر ذهنی خطور می کند و باید جوابهای مستدل و روشنی به آنها داد. (۱)

در آخر این بحث، حدیثی را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم که مستمسکی برای قایلان به کفر ابوطالب بوده است و به «حدیث ضحضاح» مشهور است.

## حدیث ضحضاح

### اشاره

بعضی از منابع روایی از قبیل صحیح بخاری (۲) و مسلم از روایانی نظیر: سفیان بن سعید ثوری، عبدالملک بن عمیر، عبدالعزیز بن محمّد در آوردی، حدیثی را نقل کرده اند و آن را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت داده اند. آنان نقل کرده اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره ابوطالب فرمود:

«وَجَدْتُهُ فِي غَمْرَاتِ النَّارِ فَأَخْرَجْتُهُ إِلَى ضَحْضَاحٍ».

«او را در میان آتش غوطه ور دیدم، اما او را به کناره آتش آوردم».

و فرمود:

ص: ۱۴۸

---

۱- (۱) - عقیده ابی طالب، سید طالب رفاعی: ۴۲ - ۳۰.

۲- (۲) - صحیح بخاری: ۴ / ۲۴۷، ابواب المناقب، قصّة ابی طالب.

«لعله تنفعه شفاعتي يوم القيامة فيجعل في ضحضاح من النار يبلغ كعبه يغلي منه دماغه» (۱).

«شاید که در روز قیامت شفاعت من برای او نافع باشد و در کناره آتش نگه داشته شود که آتش تا کعب پاهایش را فرا بگیرد و مغزش از آن بجوشد».

اگر چه دهها حدیث و روایات و دلایل بسیار قاطع و روشن بر بطلان و جعلی بودن این دو روایت دلالت می کند، ولی برای توضیح بیشتر، به دو نکته درباره این حدیث اشاره می کنیم.

### ۱- ضعف اسناد روایت ضحضاح

#### اشاره

راویان این روایت عبارتند از: سفیان بن سعید ثوری، عبدالملک بن عمیر و عبدالعزیز بن محمد درآوردی. اینان کسانی هستند که در کتابهای رجال درباره آنان به تفصیل سخن گفته شده است.

#### الف: سفیان بن سعید ثوری

ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی که یکی از علمای رجال اهل سنت است، درباره سفیان ثوری می نویسد:

«او تدلیس نموده و از افراد ضعیف روایت می کرد» (۲).

ص: ۱۴۹

---

۱- (۱) - صحیح مسلم، کتاب الایمان: ۱/ ۱۳۵، باب شفاعه التبی لابی طالب؛ صحیح بخاری: ۴/ ۲۴۷، ابواب المناقب، قصه ابی طالب.

۲- (۲) - میزان الاعتدال: ۲/ ۱۶۹، شرح حال سفیان بن سعید ثوری / شماره ۳۳۲۲.

این سخن، شاهدهی قوی بر وجود تدلیس در ثوری است و بیان می کند که او از ضعفا و افراد مجهول روایت می کرده است. همین اوصاف، او را از درجه اعتبار، ساقط می کند.

### ب: عبدالملک بن عمیر

ذهبی درباره اش می نویسد:

«عمرش طولانی و حافظه اش ضعیف شده بود».

ابوحاتم می نویسد:

«او حافظ خوبی نیست و حافظه اش را حفظ نکرد».

احمد می نویسد:

«او ضعیف است و دچار اشتباه می شود».

ابن معین می نویسد:

«او خلط می کند».

ابن خراش می نویسد:

«شعبه از او راضی نبود».

و کوسج از احمد بن حنبل نقل کرده است:

«او خیلی ضعیف است». (۱)

از مجموع این عبارات، در می یابیم که عبدالملک، متّصف به اوصاف زیر بوده است:

ص: ۱۵۰

۱- بد حافظه.

۲- ضعیف.

۳- اشتباه زیاد.

۴- تخلیط.

روشن است که هر یک از این صفات، برای بطلان احادیثی که عبدالملک بن عمیر روایت می کند، کافی است، در حالی که مجموعه ای از نقاط ضعف در این مرد وجود دارد.

### ج: عبدالعزیز بن محمد در آوردی

علمای رجال اهل سنت او را به فراموشی و کمی حفظی توصیف کرده اند. در این صورت نمی توان به مرویات او استناد کرد.

احمد بن حنبل درباره او گفته است:

«اگر از حفظ روایت کند، اباطیل را سر هم می کند».<sup>(۱)</sup>

ابوحاتم درباره اش گفته است:

«به احادیث او احتیاج نمی شود».<sup>(۲)</sup>

ابوزرعه نیز گفته:

«او بد حافظه بوده است».<sup>(۳)</sup>

ص: ۱۵۱

---

۱- (۱) - میزان الاعتدال: ۶۳۴ / ۲، شرح حال عبدالعزیز بن محمد در آوردی، شماره ۵۱۲۵.

۲- (۲) - میزان الاعتدال: ۶۳۴ / ۲، شرح حال عبدالعزیز بن محمد در آوردی، شماره ۵۱۲۵.

۳- (۳) - میزان الاعتدال: ۶۳۴ / ۲، شرح حال عبدالعزیز بن محمد در آوردی، شماره ۵۱۲۵.

از مجموع این عبارتها به روشنی معلوم می شود که راویان اصلی حدیث ضحضاح، در غایت ضعف بوده اند، به صورتی که اعتماد به مرویات آنان امکان نداشته است.

## ۲- متن حدیث ضحضاح مخالف کتاب و سنت است

### اشاره

در این روایت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت داده شده است که ابوطالب را از قعر جهنم به ضحضاح (لبه یا کناره) منتقل کرده و به این ترتیب، عذاب او را تخفیف داده است. یا این که آن حضرت آرزو داشته است که او را شفاعت کند و خدا عذابش را تخفیف بدهد.

این در حالی است که قرآن کریم و سنت شریف نبوی، تخفیف عذاب کفار را نفی کرده اند و همچنین شفاعت هر کسی را درباره کفار، منتفی دانسته اند.

بر این اساس، اگر ابوطالب کافر باشد، برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) سزاوار نیست که عذاب او را تخفیف دهد، یا امید شفاعت او را در روز قیامت داشته باشد، با این توضیحات، بطلان محتوای «حدیث ضحضاح» روشن می شود و در این جا دلایل آنچه را گفتیم از کتاب و سنت بیان می کنیم.

### الف: قرآن کریم

خدای متعال می فرماید:

ص: ۱۵۲

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ. (۱)

«و کسانی که کافر شدند، وارد آتش جهنم می شوند که به پایان نمی رسد تا بمیرند و تخفیف نمی یابد تا آسوده شوند. ما هر کافر لجوجی را این گونه عذاب می کنیم.»

### ب: سنت شریف نبوی

سنت شریف نبوی نیز شفاعت کفار را نفی می کند. در این جا برای نمونه به برخی از این احادیث اشاره می شود:

۱- ابوذر غفاری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است:

«أُعْطِيَتِ الشَّفَاعَةُ وَ هِيَ نَائِلَةٌ مِنْ أُمَّتِي مِنْ لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا». (۲)

«به من مقام شفاعت داده شده است و شفاعت من شامل حال کسی که به خدا شرک بورزد، نمی شود.»

۲- ابوهریره از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است:

«و شَفَاعَتِي لِمَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، يَصْدُقُ لِسَانُهُ قَلْبَهُ وَ قَلْبُهُ لِسَانَهُ». (۳)

ص: ۱۵۳

---

۱- (۱) - فاطر (۳۵): ۳۶.

۲- (۲) - الترغيب و الترهيب: ۴ / ۴۳۳ و ۴۳۷، فصل في الشفاعة، ح ۹۳.

۳- (۳) - الترغيب و الترهيب: ۴ / ۴۳۳ و ۴۳۷، فصل في الشفاعة، ح ۹۳.



«شفاعت من شامل حال کسی می شود که با اخلاص بگوید:

لا اله الا الله، محمد رسول الله و زبانش، قلب او را تصدیق کند و قلبش، زبان او را تصدیق کند و دل و زبانش یکی باشد».

آیات و روایات مذکور به روشنی ثابت می کند که «حدیث ضحضاح» که برای اثبات کفر ابوطالب بدان استناد کرده اند، باطل است و این حدیث از جهت سند و طریق اعتبار ندارد و از جهت متن و دلالت، روشن و مستدل نیست و به خاطر آن که متن آن مخالف کتاب و سنت می باشد، نمی توان بدان استدلال کرد.

به این ترتیب، قوی ترین دلیلی که قایلان به کفر ابوطالب به آن استناد می کرده اند، باطل می شود و در این صورت نمی توان مدرک مستندی یافت که با آنچه بر ایمان ابوطالب دلالت می کند، در تعارض باشد. [\(۱\)](#)

ص: ۱۵۴

---

۱- (۱) - سید المرسلین، شیخ جعفر سبحانی: ۱ / ۵۳۰.

در خلال بحث، روشن شد که ابوطالب، ادامه دهنده راه ابراهیم بت شکن بوده است. او به وصیت و سفارش پدرش عبدالمطلب، سرپرستی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را در کودکی به عهده گرفت و با دقت و حوصله فراوان در تربیت و محافظت از او تلاش کرد و حتی او را بر فرزندان خود مقدم می داشت.

پس از آن که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به پیامبری مبعوث شد، ابوطالب به شیوه های گوناگون به حمایت از آن حضرت (صلی الله علیه و آله) و دین حنیف پرداخت. او که ریاست بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را بر عهده داشت، همراه مسلمانان به شعب ابوطالب رفت و سه سال در در محاصره اقتصادی و اجتماعی قریش بود و انواع مشکلات و سختیها را در راه یاری حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و دفاع از او تحمل کرد. او به مثابه نماینده و سخنگوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مناظرات و مناقشات سیاسی بود.

علاقه اش به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) یک علاقه و محبت عادی نبود بلکه علاقه ای از روی اعتقاد و یقین بود و آن دو لحظه ای از هم جدا نشدند تا ابوطالب به رفیق اعلی پیوست. پیامبر (صلی الله علیه و آله) از وفات او بسیار ناراحت و اندوهگین شد و برای او طلب رحمت و مغفرت می کرد.

در خلال بحث روشن شد که ادلّه قایلان به کفر ابوطالب، قدرت اثبات این اتهام را ندارد. از سوی دیگر زندگینامه، اشعار، موضعگیریها و سخنان ابوطالب و تصریحات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و صحابه بر ایمان و اسلام ابوطالب دلالت کرده و آن را اثبات می کند.

همچنین توضیح داده شد که چه کسانی در پشت پرده این ماجرا هستند و چه مقاصد شومی از شایع کردن این تهمت و افسانه تاریخی دارند. متأسفانه هنوز هم عدّه ای از روی جهل و نادانی، یا به انگیزه بغض و کینه نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) این افسانه و تهمت ظالمانه را در مورد ابوطالب منتشر می کنند.

ص: ۱۵۶

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

